[illegible]

درواز دنیا [illegible]

برای جوان مانند

اینجاست که [illegible] دور

بنیا آرام باشی در برابر [illegible]

[illegible] بردار پس ان طفل و بد [illegible]

بست آسمان [illegible] و به رود و دشت [illegible]

وانگه از چشمهای ان مانند بارانی روان بود [illegible]

[illegible] یا من الیه المشتکی یا من الیه المتکل یا من اذا [illegible]

و پس از مناجات [illegible]

بهوش آمد گفتم [illegible] وارد آمد [illegible]

[illegible]

٩٨٧٨
١٦٥٨٥

١٦
٩٠٧

فی مخزن البکاء منقول است که یکی از محبان که بود از جمله تعزیه داران سید الشهداء
و دائماً در مصیبت آنحضرت میگریست در کتب بخو نقل نموده است که من در اوایل شباب
که هنوز بمرتبه بلوغ نرسیده بودم در مجلس تعزیه سید الشهداء حاضر میشدم و استما
ع مصایب آنحضرت را مینمودم و ماتم آنحضرت را برپا میداشتم تا اینکه وقتی خوا
بیدم در عالم رؤیا دیدم که گذارم در بوستانی افتاد در نهایت پاکیزگی که دارای
درختان در وجه که شاخسارهای آن پر از میوه‌های پاکیزه بود و من در آن بوستان خو
شحال بودم ناگاه زن خوشروئی دیدم که جامه خون آلودی در دست دارد و میگری
ید و مانند دلسوختگان آه سوز از دل پر درد بر میکشید و باسمان نظر میکرد و اشک
او چون سیل بر صورتش روان بود و با خدا استغاثه می‌نمود و از سوز سینه خود بخدا
شکایت میکرد پس آنجا را دیدم که چون خون تازه در میان آن نوجاریست پس در
سایه درختی مخفی شدم دیدم آن زن میگوید الا لعنة الله علیهم یا ولدی عسی بما
عرفوک ومن الماء منعوک فلذالک قتلوک یعنی ای فرزند من چرا حسب و نسب
خود را بیان نکردی از برای ایشان تا ندانند بنا سند شاید ترا نکشند و از آب
منع کردند و ترا بقتل آوردند ناگاه کسی در جواب گفت یا اماه ما ترکت شیئاً جدی
رسول الله پس دیدم در جانب شرقی آن بوستان جوانی ایستاده است و جبه خز سیاه
پوشیده است و خون بر حلق مبارکش چکیده است و محاسن شریفش بخون خضاب است
و میگوید بایشان گفتم ای قوم جد من محمد مصطفی است و پدرم علی مرتضی است
و مادرم فاطمه زهرا و جده ام خدیجه کبری و برادرم حسن مجتبی است ایشان کلام مرا ن
شنیدند و مرا بقتل آوردند و بستم اسیران زنان خود استهزا نمودند چون این کلام
شنیدم و حکایت کردم گفتم کاش این زن جگر سوخته و این جوان مظلوم را میشناختم
پس بنزد آن زن رفتم و سلام کردم و گفتم سؤال میکنم از تو بحق خدا که بفرمائی
که کیستی

که کیستی و این جوان کیست آن زن بگریه در آمد فرمود من دختر سید انبیا فاطمه زهرا و این
جوان فرزند من حسین است که اشقیا این امت بعد از ما او را بقتل آوردند تشنه لب بطف
کربلا مسلوب العمامه والرداء مخروج الخاتم والحذاء پس جمعی بگریه بلند نمود که از میان درختان
زنان بسیار چون ماه تابان برآمدند و بجانب حضرت فاطمه دویدند بعضی با جامهای دریده
و بعضی با سر برهنه و بعضی پابرهنه صیحه برآوردند و نوحه نمودند من عرض کردم ای سیده من این
زنان موپریشان کیانند فرمود اهل بیت حسین میباشند ام کلثوم و رقیه و رباب و سکینه
پس بگریه در آمدم عرض کردم پدرم بمصیبت فرزندت حسین مرثیه میگفت حال که وفات کرده
حال او چگونه است فرمود او حاضر بقرابت پس عرض کردم ای سیده من من هم میخوا
هم که در مصیبت شما مرثیه بگویم لیکن نمیتوانم دیدم فرمود بگو این اشعار را و تلقینی
من نمود بنت البتول رسول الله فاطمه تبکت الا واحسیناه اه واولداه یعنی دختر رسول
خدا در مصیبت فرزند خود گریانست و میگوید ای وای از مصیبت حسین در بکیته و حسرت ا
الغرض سالها فراموش و خلق القارع که در حسینی خود را ته بیت کردم و بیت پر تمام
شعرها را بنظم آوردم ما بقیت او را از نی ربودند و [illegible] در حکم کشتند
ها ای شمر الحد الشیف یذبح با [illegible] علی [illegible] کبری بر حسینی
خود را ته بیت کردم و مینداشتم که آخر شمر ملعون او را با دم شمشیر ذبح خواهد نمود
و بدن او را برادرش بکجا خواهد انداخت حسینی ضاقت علیک الارض
و جئت الی کربلاء للذبح یا سندی یا حسین آیا تمام روی زمین بر تو تنگ شده
بود که بسوی کربلا آمدی که سرت را از بدنت جدا نمایند امر حق اعتمادی یا لیتنی
کان شمر الذبح یذبحنی و یترک الشیب حاکا زاده مقصد

قال الرضا ع ان تشبه بان ان تشبیب
ان تشبیه ان یکون للرسل الثواب
شکر با آلسن...
نقل شد بانکر...
کسب بعض...

انگاه شمر لعین سر از بدن مبارک جدا کرد و فرزندم را از نیزه میگذاشت و این غایت مقصود من بود زن

در کتاب بحر المصائب از واقدی منقول است که شمر ولد الزنا سر مطهر سید الشهدا را در
میان توبره اسب خود گذاشت و بمنزل خود برد و از ترس زوجه خود در زیر تغار رو بخت
شوهر نهاد چون نیم شب در رسید زوجه آن ملعون از خانه برآمد ناگاه نظرش بنوری
افتاد که از زیر آن سر منور میدرخشید و بجانب آسمان متصاعد میگردید چون نزدیک
آن تغار آمد از زیر آن صدای ناله ضعیفی شنید پس آن زن مراجعت نمود و بنزد شمر
مردود رفت و با آن بدتر از نمرود گفت چنین نوری دیدم و چنین ناله از زیر تغار
شنیدم مگر در زیر تغار چیست گفت در زیر تغار سر خارجی است که او را کشته ام
تا بنزد یزید برم و از و مال بسیار بستانم آن زن گفت آن خارجی که بود گفت
حسین ابن علی لقب چون زن این سخن را شنید نعره زد و مدهوش گردید و بر زمین افتاد
چون بهوش آمد گفت یا شر الخلق اما خفت من الله الارض والسماء پس آن زن مومنه
منه از نزد آن ولد الزنا گریان و نالان بیرون شد و آن سر منور را از زیر تغار برآورد
و آنرا بوسید و مانند جان در بر کشید و زنان همسایه را طلب نمود و مشغول تعزیه داری
شد چون نیم شب شد آن زن صالحه را خواب در ربود در عالم واقعه دید دیوار شکافته
شد و مرغان بسیار داخل خانه شد و ابری ظاهر شد و دو زن از میان ابر بیرون
آمدند و آن سر منور را در بر گرفتند من از اسم شان پرسیدم گفت یکی که فاطمه زهرا و دیگری
خدیجه بود و مردان چند ظاهر شدند و در وسط ایشان مردی بود که روی مبارکش مانند ماه
شب چهارده میدرخشید از اسم آن بزرگوار پرسیدم کی گفت که آن جناب محمد مصطفی است
و آنها که در اطراف را ایستاده اند حمزه و جعفر و اصحاب آنحضرتند پس جمیع ایشان نوحه

گریستند

گریستند و آن سر منور را میبوسیدند پس حضرت فاطمه و خدیجه بنزد آن زن صالحه آمدند
و فرمودند آنچه مطلب که داری از ما طلب نما زیرا که تو بر ما منت داری بسبب آنچه بعمل
آوردی اگر میخواهی در بهشت رفیق ما باشی او را باصلاح آور که ما منتظر تو میباشیم پس
آن زن صالحه از خواب بیدار شد و آن سر منور در کنار او بود شمر آمد و سر را طلب نمود گفت
ای شقی خدا مرا طلاق ده زیرا که تو یهود میباشی بخدا سوگند که هرگز با تو نخواهم بود پس
طلاقش داد و سر را طلب نمود گفت بخدا قسم که این سر را بتو نخواهم داد مگر اینکه مرا بقتل
آوری پس آن ولد الزنا در غضب شد ضربتی بر آن زن زد که روح مقدسش با علیین قدسی
پرواز نمود مخزن از ابی مخنف از سعید روایت کرده که گفت من در سالی که حضرت امام حسین را
شهید کردند اراده حج بیت الله نمودم چون وارد شهر کوفه شدم دیدم مردم دکاکین
بسته اند و حلقه حلقه جمع شده اند بعضی در پنهانی میگریند و بعضی آنچنان اشک
از دیده میبارند بنزد مرد پیری رفتم و با او گفتم که مرا خبر ده که سبب این جمعیت چیست
مگر جمعیت شما عیدی است که جمعیت شما بر حلقه ها نیست پیر دست مرا گرفت و از مردم دور
شد گفت یا حبیبی ما لنا عید فهم تجاذبکا اشد بحرقه و نحیب فقلت له اخبرنی یرحمک الله
پس گفت که بین بجنت دو لشکر که یکی غالب و دیگری مغلوب است فقلت من العسکرین
قال عسکر الحسین مقهور و عسکر ابن زیاد منصور و امرناه الان یدخل علینا راس
الحسین هنوز کلام آن پیر تمام نشده بود که شنیدم آواز بوقها را که میزدند و علمها را جلوه
در آوردند و ابن زیاد ده هزار کس در سر کوچه ها واداشته بود که مردم چون با این ذلت اهل
بیت را ببینند مبادا شورش کنند ناگاه دیدم لشکر رسیدند و آواز صیحه
بلند شد شنیدم ناگاه سر ابی عبدالله را دیدم بر نیزه بر تمام صورت کلکلونش محاسن او را
باد پراکنده نموده بود مثل ماه میدرخشید از نیزه ملاحظه کردم بر در گلو تیر کرده شد

[illegible]

بروایت صحیح
کرد پیرانرا ازین حق طلبان ... کشتند
چون نظر ... آنحضرت ... آمد
آمدند که ما ... باشد ... نیابت یا کتب
ازین وجه ... حضرت ... الفتن
غصه ... و ... خیا ... بیم
درخواب ... که ...
و ... ابو ... ازین ...
یا حسین ... الله ... عظیم
مقتولا ... بر خاک ...
شبیه ... صاحب
فعات و ... اللّه ... و هو
حتی یحکم الله ...
خیر الحاکمین

و گریستم بود تا اینرا ملاحظه کردم که بر شتران سوار و جناب سیدالشهدا حسین در جلو
ام کلثوم را دیدم که بر تیغ خیزران برادر شغا افکنده مجوونداء مرفرما
یا اهل الکوفه نحن بنایا آل محمد فغضوا ابصارکم عنا و من الفقراء الینا الخ
و روایت کرد اهل علم الادب ... در اوراق کتابی از کتب بحار مجلسی نوشته که وقتی از اوقات
از بغداد بیرون شدم که بزیارت که در خارج شهر داشتم بروم چون قدری راه رفتم مرا واهمه
غالب شد که اکثر اهل بغداد با من دشمنی اند اگر مطلع شوند مرا هلاک خواهند کرد پس
با خود نذر کردم که اگر سلامت برگردم کتابی در تعزیه سیدالشهدا بنویسم که مشتمل
بر اخبار صحیحه باشد چون این خیال عزم سواری در عقب بنظرم آمد چون نگریستم
پیاده دیدم که یکرو کردن از من که سوار چون بلندتر بود پرسیدم تو کیستی
گفت زعفر جنی در خدمت سیدالشهدا بودم فرمودند فرزندم سید مرتضی بسر فرزندم
خود میرود و از اعدا خوف دارد و خیلی نذر بخود کرده برو و او را محافظت نما تا بر
گردد آمده ام که شما را محافظت کنم سید میفرماید پرسیدم از زعفر که بگو در صحرای کربلا
چرا جان خود را نثار آنحضرت نکردی عرض کرد چون وارد صحرای کربلا شدم چهار فرسخ
در چهار فرسخ نور آنحضرت احاطه نموده بود که اگر قدم پیشتر میگذاشتم میسوختم
و انبیا و ملائکه بر دور آنحضرت احاطه نموده بودند و آنحضرت بهر سمتی که توجه میفر
مودند هم بخاک افتادند چون این جلال و عظمت را دیدم مایوس شدم که من
کجا و رسدم دولت دیدار یکطرف چون این خیال بخواطرم خطور کرد آنجناب التفاتی
بطرف من نمود و فرمود ای زعفر پیش بیا از فرمایش آنحضرت گویا نور شکافته
شد و راهی بهم رسید خدمت آنحضرت رسیدم و اذن محاربه از آنجناب خواستم آنحضرت
فرمودند که ای زعفر خلایق عالم مقرر فرموده که هر که درین محل شهید شود داخل
بهشت شود و تقدیر آنکه جنیان که طایفه اجنه در ظل بهشت باید باشند

پس بمرتبه شهادت فایز شدم پس این بزرگوار بر نیزه بیکی تکیه کرده بود که ناگاه
عرب شتر سواری داخل میدان شد و شتر خود را خوابانید و فریاد کرد اینکم حسین ابن علی
ابن ابیطالب شکی با انگشت اشاره کردند که همان جوان که تنها ایستاده
حسین ابن علی است آن عرب آمد تا خدمت حضرت رسید و سلام کرد باین طریق که السلام
علیک ایها الغریب حضرت جواب سؤال او دادند و فرمودند یا اخا العرب از کجا آمدی
عرض کرد از مدینه می آیم فرمودند چه خبرداری عرض کرد که از فاطمه کتابتی دارم حضرت
همینکه اسم فاطمه را شنید آهی کشید و بگریه در آمد و فرمود ای عرب فاطمه را کجا دیدی
عرض کرد مولای من در در خانه شما میگذشتم صدای ناله طفلی را شنیدم که از
فراق گریه میکند من فریاد کردم که بکربلا میروم فرمود من هم نامه نوشته ام از
برای پدرم نوشته ام نامه مرا به پدرم برسان گفتم پدر تو کیست گفت حسین ابن
علی ابن ابیطالب حضرت دیدند و بحرف میزند لیکن بیهیبی و یسار و اطراف نظر میکند
فرمود یا اخا العرب مگر گم شده داری عرض کرد بلی مولای من چون دختر نامه را
آورد و بمن داد فرمود ای عرب چون بخدمت پدرم رسیدی از عوض من دست برادرم علی
اکبر را ببوس و عمم عباس و پسر عمم قاسم را از من سلام برسان حال که آمده ام هیچیک
از آن جوانان را نمی بینم فرمودند اگر خواهی ببینیشان را هم عرض کرد بلی مولای من
پس حضرت داخل قتلگاه شدند عرب هرگاه امام را دیدم در کنار کودی پیاده شدند
و یکبدن پر جراحتی را دربر کشیدند من عرض کردم کدام یک از جوانانند فرمودند ای عرب
این علی اکبر منست پس بر نعش جوانی دیگر رسیدند فرمودند قاسم است عرب گفت
مگر فدای تو شوم علمدار را ندیدم فرمودند بیا چون بکنار نهر فرات ببالین عباس رسیدیم
دیدم دستها از بدن جدا بدنش قطعه قطعه حضرت فرمودند برادر جان عباس فاطمه
سلام رسانیده و بقسمی گریستند که ریش مبارکشان تر شد پس نامه فاطمه را

و در بعضی نسخ است که حسین بن علی
چون نامه ... از دست انداختند گفت
... کجا داری

... که بعد از ...
فاطمه ... سلام رسانیده
و در روایت چنین ... وارد
شده که ... خاندان
... بقتلگاه آمدند

بو رحمتها آوردند و فرمودند ای اهل بیت من کو شد هیه نامه فاطمه را که برای شما نوشته
است سر نامه را کشودند کویا مضمون نامه آن سیله این بود السلام من الامة
الذلیلة العلیلة الی السید الجلیل ثم السلام علی اخی علی ثم السلام علی عمی
العباس ثم السلام علی اخوانی واخواتی واعمامی وعماتی وبنی اعمامی
وچون حضرت نامه را خواندند فغان از اهل بیت بلند شد و در روایت علوی است که
حضرت تشریف آوردند بخیمه سید سجاد چون چشم آن بیمار بر پدر بزرگوار افتاد از کثرت
ضعف ونقاهت نتوانست از جا حرکت کند فرمود عمه زینب مرا بنشان تکیه ده بین
دن خود ره او را بسینه خود تکیه داد وکویا هر وقت که بدیدن فرزندش حضرت می آمدند
بهیئت اجتماع با برادران وفرزندان می آمد این مرتبه تنها بود عرض کرد یا ابتا این اخی
علی واز این حدیث چنین بر می آید که تا آن وقت اخی علی را خبر نداده بودند فرمودند
یا ولدی ان القوم قد قتلوه چون بیمار این کلام را شنید صیحه کشید و مدهوش شد
چون بهوش آمد پرسید این عمی العباس باز حضرت فرمودند ان القوم قد قتلوه
باز از هوش رفت و سؤال از یک یک اقربا میکرد و از هوش میرفت تا آنکه
حضرت فرمودند ما بقی فی الخیام رجل الا انا وانت یعنی باقی نمانده در خیمها مردی
مگر من و تو پس وداع کردند نور دیده خود را وروانه میدان شدند بروایت صاحب بیتیج
اهلبیت را وداع کرد و فرمود ای ذنان اماده مصیبت باشید و چون من کشته شوم طپانچه بر
چهره مزنید و در و سینه مخراشید وجامهای خود را مدرید اما ایشان را از گریه منع نمیکنم زیرا
سهل است هنگام بر زمین انداختند اشک بر دیده جاری کنید و ناله جانسوز از برون کشید
وان تفرقت الایتام فانتحب بهما فالخیام عما البعث عفران چون طفلهای یتیم
از ترس ظالمان در بیابان متفرق شوند شما دست کنید و ایشان را جمع آورید که خدا برابر
... در وقت اسیر ایشان را به شتر برهنه سوار میکنند ... ایشان

روایتست که چون در جنگ احد جنگ موقوف گشت حضرت رسول نظر کردند در میان
صحابه عم خود حمزه را ندیدند فرمودند سبب چیست که عم من غایب شد حارث ...
که خبر بیاورد در قتلگاه دید بیکو می افتاده شکمش دریده مثله کرده حارث
را حیا مانع شد که این خبر را به پیغمبر دهد بیا بالین حمزه مشغول گریه شد حضرت
رسول دیدند حارث نیامد امیر المؤمنان را فرستاد با علی برو تو خبر بیاور
امیر المؤمنان چون آمد و بدن عم را بآن قسم دید در بالین عم مشغول گریه شد
بر نگشت پیغمبر دیدند نیامد خودش بقتلگاه آمد دید بدن حمزه بروی خاک افتاده
کویا فریادی کشید از هوش رفت بر زمین افتاد پیغمبر چون بدن حمزه را نتوانست بردارد
خاک افتاده به بلند باوجود آنکه بدن حمزه برهنه نبود عمامه وپیراهن داشت بچه
علیل سید الشهدا چنان که باوجود مرض بدن پدر را قطعه قطعه بدون عمامه و پیراهن ...
پیغمبر بهوش آمد دید آفتاب بر بدن حمزه تابیده عبای مبارک را بر بالای حمزه کشید
دید عباس سائست بر سرش کشید بدن مبارک علف از پا میده باهای حمزه را پوشید
نتوانست یک عت بدن حمزه را در آفتاب به ببیند بکجا بود که سه شبانه روز بدن
حسین ... که به ... دیدند فرمودند ببینید بکشید
خبر آوردند که فاطمه ... امام عمتی فاحبسها واما فاطمه
فلا عقا چه اگر نعش برادر ... طاقت نیاوردی و جوانا
منع کن ... را ... کن بگذار و پیغمبر که بکمر بیه و دیگر
دید ... را بیتیم پیغمبر فرمود اگر ... صفیه که مبادا بکر به
بلند نکنند بیاید قبول کرده داخل قتلگاه شد بر نعش حمزه رسید از کثرت
گریه ... چون بود داشت چشمش بر شکم دریده حمزه افتاد فریاد کشید
افتاد غش کرد چون غش کرد اطرافش را پیغمبر داشت ... واشت فاطمه داشت یک آب
بصورتش ... بدن او را مار ... زینب چون نعش برادر را دید کرلیست

کرلیتی شد یعنی انعام غش کرد لشکریان آمدند که او را جبرا کنند گویا شمر والا ترما
گفت بیا سوار شو که لشکر کوچ کرد فرمود بگذار برادرم را وداع کنم تا زیانه را بلند کرد بر کمر
ذوالجناح زده او را جدا کرد ای بسمت قال عجل فی بابنته الخارج الحی لن تنالوا البر
حتی تنفقوا مما تحبون وما تنفقوا من شیء فان الله به علیم یعنی هرگز بخوبی
نخواهید رسید تا اینکه انفاق نمایید از انچه دوست میدارید و بعد از نزول
ابوطلحه انصاری این آیه را شنید بجناب ختمی مآب عرض کرد که من باغی دارم که هیچ
چیز را از آن دوست تر ندارم ان را تصرف فرمایید حضرت قبول کرده بانصار
او قسمت کردند و زید بن حارث اسب خود را در راه خدا داد حضرت با سامه ابن زید
بخشیدند و در مناقب از مجمع روایت شده که امیرالمومنین جامه خریدند انحضرت انرا
ن جامه خوش آمد در راه خدا داد و حضرت فاطمه در شب زفاف پیراهن نو را داد و
شخص باید مراوش از احسان بهشت نباشد یا ترس جهنم زیرا که این عبادت خوف
لست و بنده کان کراز ترس است و عبادت آزاده کان نفر باینها نیست چنانچه امیرا
المومنین میفرمایند ما عبدتک خوفا من نارک ولا طمعا فی جنتک بل وجدتک مستحقا
للعبودیة پس کمال عبادت اینست که نظر بجنه نباشد بلکه بعضی از علما باطل میدا
نند اما حضرت باری نعیم مزید میدهد که ان الله لا یضیع عمل عامل منکم من ذکر
او انثی و در جای دیگر میفرماید ان الله اشتری من المومنین انفسهم واموالهم
بان لهم الجنة این عوض عمل انها نیست که از جان و مال دریغ نداشتند و این مخصوص
خاصان نیست مثل سید الشهدا که جان و مال و فرزند و عیال را داد الخ صاحب روضة الواعظین از
امام موسی روایت کرده که ابوطالب روزی بمسجد آمده و غمگین بود ناگاه ابولهب او را بیرون
بسبب اندوه را سوال کرد عرض کرد که فاطمه را درد زادن مضطرب کرده حضرت دست او را
گرفته و آمد نزد فاطمه او [illegible] نشسته بنزد و حکم آمد و او را میان کعبه داخل کرد و فرمود بنشین
بنام خدا که این فرزند مکرم در این مکان محترم باید فرود بیا متولد شود و از این روایت معلوم
میشود که ابوطالب [illegible] فاطمه بود چنانچه خود ابوطالب فرمود که چون اثر وضع حمل براو ظاهر
شد گفتم ای سیده زنان تراچه میشود گفت اضطرابی در خود می یابم من کلمات نجات
براو خواندم از کی آرام گرفت گفتم برخیزم و جمعی از زنان را بیاورم که یاری کنند گفت بگو

بعون برخواند

و تعبدون و تعلمون ... سبحانک ... و ... بیعنی ... ان الله ... و ان الله العظیم

از گوشه خانه شخصی آواز داد که ای ابوطالب آرام گیر که دست غیبی متوجه به بدن امیرالمومنین
خواهد شد ناگاه دیدم که چهار زن چون لمعه نور با جامه های حریر سفید خندان و مسرور نزد فاطمه
نشسته اند و براو سلام کردند باین طریق که السلام علیک یا امة الله فاطمه جواب داد
ایشان را و ایشان روبروی فاطمه نشستند و با ایشان عطردانی از نقره بود و با فاطمه
سخن میگفتند تا وقتی که علی بدنیا آمد من پیش تا به بسوی او شتافتم دیدم او را
مثل آفتاب تابان نور از روی مبارکش لامع بود و بسجده افتاد و گفت اشهد ان لا
اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انی ولی الله و وصی رسول الله بمحمد ختم النبوة
و بی تم الوصیة و انا امیرالمومنین پس یکی از زنان او را از زمین برداشت و بر دامن
خود گذاشت و چون نظر حضرت بر صورت آن زن افتاد بزبان فصیح گفت السلام علیک
یا اماه آن زن گفت و علیک السلام یا بنی فرمود پدرم در چه حالست آن زن گفت در نعمتها
ی نامتناهی الهی است ابوطالب گوید چون این را شنیدم نتوانستم حفظ خود کنم گفتم ای پسر
آیا من پدر تو نیستم گفت چرا لیکن من و تو هر دو فرزند آدمیم و این مادرم حوا است چون
این را شنیدم سر خود را پوشیدم و در زاویه خانه پنهان شدم از شرم حتی ناگاه زن
دیگر علی را از او گرفت علی گفت السلام علیک یا اختی گفت و علیک السلام یا اخی گفت
چگونه است احوال عمم گفت ترا سلام میرساند من گفتم ای پسر این کدام خواهر و عمم است
گفت این مریم دختر عمران است و عمم عیسی است پس آن زن عطردان نقره را گرفته از زن
دیگر و علی را خوشبو کرد و زن دیگر او را گرفته و جامه پاکیزه براو پوشانید و چون
قاعده عرب این بود که اطفال را در وقت ولادت ختنه میکردند ابوطالب گفت کاش
بعد از ختنه این جامه را براو می پوشانیدی آن زن گفت این فرزند پاک و پاکیزه
متولد شده و حرارت آهن بدو نخواهد رسید مرد دنیا مگر بدست کسی
که خدا و رسول و ملائکه او را دشمن دارند [illegible] ابن ملجم مرادی ملعون که از ضربت
او محاسن مبارکش لاله گون و رخسار [illegible] خواهد شد پس خروش
و فغان از زنان بلند شد و از نظر [illegible] ابوطالب گوید من در دل گفتم
کاش این زنان دیگر را میشناختم که ناگاه [illegible] آمد گفت ای پدر یکی آسیه
زن فرعون و دیگری مادر موسی ابن عمران که مراعطر کرده اند و بروایت ابن شهر آشوب
چون امیرالمومنین متولد شد ابوطالب دست فاطمه را گرفت و امیرالمومنین را بر سر گرفت

بسوی ابطح آمد و باواز بلند گفت یا رب یا ذا الغسق الدجی و ا
القمر المتبلج المضیء بین لنا من حکمک المقضی ما ذا ترى فی اسم ذا
الصبی یعنی پروردگارا صاحب شب تار و ماه سفید نور دهنده
بیان فرما از برای ما که کودک خود را چه نام کنم ناگاه مانند ابر
چیزی بر روی زمین ظاهر شد و نیز دید ابو طالب آمد ابو طالب آن را گرفت
و بر سینه خود چسبانید و بخانه برگشت چون صبح شد دید که لوح سبزیست
و در آن نوشته است خصصتما بالولد الزکی والطاهر المنتجب الرضی
فاسمه من شامخ علی علی اشتق من العلی یعنی ای علی و فاطمه مخصوص
کردید شما را فرزند طاهر پاکیزه پسندیده پس نام نیکوی او
علیست که خداوند اعلی نام او را از نام خود اشتقاق کرده است پس ابو طالب
آنحضرت را علی نام گذارد و در کتاب فتوحات القدس مذکور است
که در مکه معظمه هر گاه طفلی متولد می شد ابو جهل ملعون قدری از خاک
زیر پای بتان بر میداشت و بجای سرمه می آورد و در چشم آن طفل می کشید
و چون خبر تولد امیر المؤمنین باو رسید خاک برداشته آمد که در چشم مبارک
حضرت بکشد هر چند قوت کرد نتوانست که چشمهای حضرت را بکشاید
که ناگاه حضرت بقوت بازوی ولایت چنان طپانچه بر روی ابو جهل زد که بر
پشت افتاد و گردنش کج شد و آن کجی در گردن او بود تا وقتی که در جنگ
بدر بدرک واصل شد و در عوالم مذکور است که فاطمه بنت اسد آنحضرت
را بعادت سایر اطفال در جامه پیچید و آنحضرت بقوة ربانی آن جامه را
از هم درید و دست خود را بیرون آورد پس بجامه محکم تر بست باز پاره کرد
پس دو جامه بست پاره کرد همچنین تا شش جامه بپای محکم حاضر کرده آ
آنحضرت را [illegible] انها پیچید و پوست محکم بر روی آنها بست باز آن شیر بیشه ربک
بقوت ربانی همه را از هم درید و بقدرت حقتعالی بسخن در آمد فرمود یا اماه
لا تشدی یدی فانی احتاج الی ان ابصبص لربی ای مادر دستهای مرا مبند
که میخواهم دستهای خود را بدرگاه الهی بتضرع و ضراعت در آورم و بانگشتان
خود

خود ابتهال و تضرع نمایم بزبان حال ناگهان چون غنچه لب از هم گشود غنچه خندان گلزار
وجود گفت یا اماه دستم را مبند از بوی دستبند دلم را به بند عین دست حق خدای لم یزل
دست کی خدا واکی توانی دست بست رشته امر جهان در دستم است هر چه جز یزدان به
پا بستم است ماسوی گردید از دستم پدید حق ز دستم ماسوی را آفرید خلق شد
از دست من کون و مکان هست در دستم زمام کن فکان خوانندی دان و دست
خویشم از الست شد ز دست من پدید آنچه هست خواست آدم را کند چون
حق پدید طینت او را بدستم آفرید شد بسیم چون نوح مایوس از نجوة دست
گیر شد دست من شد در نجاة انبیا را دست من شد دست گیر هست دستم
یار هر برنا و پیر میشود زین دست دین حق بلند دین حق گردد ازین دست ارجمند
در جهان گردد قوی دین مبین چون بر آید دست من از آستین دست من دین خدا
را یاور است لیک ایمان بازوی پیغمبر است میشود محکم ز دستم دین حق
گردد از دستم قوی آیین حق نیست کس را غیر دستم دادرس هست دستم خلق
را فریاد رس مؤمنین را دست گیرم در بلا نیست اما دست من در کربلا
آن فدائی کو در آن جور و جفا دست عباسم شد از تن جدا آه آه عباس آن دست باز و کجا بد
در وقتی که دو دست از بدن عباس جدا گردید الخ و در کتاب جنات الخلود است
که امیر مؤمنان بعد از ولادت بر احدی نگاه نمیکرد و هر کس بروی نظر میکرد روی او
بچنگال کشیدی تا اینکه حضرت رسالت پناه او را آورد دست از چشمها برداشت و بر آن
سرور سلام کرد و اقرار بشهادتین نمود خورشید گفتا به بانگ بلند که انگشت کون
مکان ارجمند گواهم که یزدان فرد جمیل بگیتی تو را و صابر گزید بروی تو بادا
ز یزدان سلام بسوی تو دارم ز یزدان پیام سلامی که چون وحی جبرئیل فرود
آید از عرش بر جبرئیل منم آنکه یزدان بر و زالست ز دست تو از دست من عالمیست
منم آنکه آمد ز شب ماه ما زمن شد عیان پرتوی از خدا منم آنکه انجایی از صوت من
شنیدی کلام خدای ز من بگفت این لب بست خاموش شد پیمبر ز گفتار او
از هوش شد پس آنحضرت بگریه آمد و در شکر نعمت بجهت غسل آن مولود آب طلبید پس
صبوی آب و کرسی حاضر گردانیدند و پیغمبر آب بران که میخواست بینی چون
عمود کرد تا در انگشت خود بر پهلو گشت و چون از شستن آن پهلو فارغ شد باز

بازبرجانب دیگر غلطید از پهلو بر پهلو چه گشت آنجناب شد از دیدۀ
چشم پیمبر پرآب سبب گریه را پرسیدند فرمود چنانچه دیدید این شستن
علی را که از پهلو بر پهلوی دیگر غلطید چون من از دنیا بروم او مرا
غسل دهد من از پهلو بر پهلوی دیگر نمی غلطم اما همچنان که پیغمبر
علی را غسل داد از پهلو به پهلو گشت علی هم چون پیغمبر را غسل داد از پهلو
به پهلو گشت چشمهای علی پرآب شد با وجود اینکه بر بدن علی و پیغمبر جراحت
نبود و نمیدانم چه احوال داشتند حسینی و تنی که علی را با فرق شکافته غسل میدا
دند مرویست که چون حضرت معبود خلق را خلق فرمود و زبان بیان
بایشان تعلیم فرمود که علّم آدم الاسماء الانسان ما لم یعلم و در این مقام برا
ثواب بهشت و جهنم را نمود و گویا بزبان بیزبانی فرمود که اینست
بهشت دار الخلود و این است جهنم بئس الورود و هیفا مطیعان را به
نعیم مقیم میرسانم و طاغیان را بعذاب الیم معذّب میگردانم و لیکن انبیا
و اولیا و مخلصان و نیکان را پیشوای خلق میسازم تا مطیع از عاصی
ممتاز شود و سعید از شقی دور گردد اما امت جناب ختمی مآب محمدی چون
افضل امتند از خلق من و لیکن معاصی ایشان از امم کبیر و محبت دنیا
و کبیره ایشان را پادر زنجیر دارد اما کسیرا میخواهم که ضامن گناه ایشان
شود و ایشان را از عقوبت من برهاند تا مستحق این درجات عالیه
که نمودم شود و در نزد من اشرف و اقرب خلق بوده باشد انبیا و اوصیا
از این ندا خاموش گردیدند و پای جرأت بمیدان این بلیّت نگذاردند
باز ندایی رسید که کیست این جرأت نماید و غم از دل امت تحمل نماید اما
در آن وقت خالق معبود امر فرمود که درجات عالیه را بنمایند و آتش
هالکه حاطمه را نیز بروز دهند آتشی سوزنده شد رو نالست حکمش
بر امتثال هرچه هست بلی چون شمع محفل ایجاد و افضل همه عباد سید الشهدا
بود جان خود را چون شمع سوخت و دامن همت بر کمر زده شفیع عباد الله
گردید فتقدّم الحسین و ضمن ذنوب شیعته لقتله فی کربلا و سبی نسائه
خطاب رسید یا حسین آیا چه میدهی که کفایت کند حال گناه کاران امت حبیبت

را عرض کرد خداوندا پادشاهی شیرخوارم که بکشی بلا ابوم و جمیع اصحابم در عوض ابو حنیفه را
پیاده شوند خطاب رسید کفایت نمیکند دیگر چه میدهی عرض کرد خداوندا
راضی میشوم که جوانم علی اکبر را در قتال ابو حنیفه پیاده پاره کنند خطاب رسید
کفایت نمیکند عرض کرد خداوندا راضی میشوم خودم را با لب تشنه و تنگ کرده شهید
نمایند خطاب رسید دیگر چه میدهی عرض کرد خداوندا راضی میشوم که عیالم و دخترانم
و خواهرانم را اسیر کنند شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند خطاب رسید بنویس عهد
نامه را حضرت نوشت بسم الله الرحمن الرحیم این عهدنامه ایست از حسین ابن علی ابن ابیطالب
که متقرر و متعهد گردید بانیکه در روز عاشورا جان خود را و هفتاد و دو نفر از اولاد
و خویشان و برادران و صلحا و نفر از اصحاب او را با لب تشنه و بسکم کشته شهید نمایند
و عیالش اسیر شوند خطاب مستطاب رسید که هر عهدنامه را شاهدی ضرور است
به جمیع انبیا و پیغمبران که مهر کنند پس پیغمبران مهر کردند پیغمبر ما و امیر و حسن مهر خود بر حضرت
حسینی مهر کردند و از خداوند کریم درخواست کرد از خواتین و ان من شیء الا عندنا خزائنه
وما ننزّله الا بقدر معلوم بود بعد هفتاد و آن عهدنامه بود تا روز عاشورا و تنی که امام
بمیدان آمد استغاثه کرد کسی جوابش نداد پس آنحضرت شمشیر کشید و بیکحمله ده هزار
و بروایتی بیکحمله هزار نفر را کشت در آن حال صحیفه در کف دست آنحضرت نهاده شد
چون نظر کرد دید همان عهدنامه است دید در آن نامه چون عهد الست بر جان نازنین
ایشان را خته لست گفت آتشه با دل پر بر خون هر زمان انا لله و انا الیه راجعون
چون نظر به پشت آن نامه نمود دید بقلم قدرت نوشته که الحسین ما واجبه نکردیم بر
تو شهادت را ما ترا مخیّر ساختیم و اختیار با تست و حال رضای ترا میخواهیم اگر
شهید نشوی از جلالت تعجب کنم نشوی اگر تو را مطیع نشود این بلا را از تو دفع
میکنم بدان که ما آسمانها و زمینها و ملائکه را با امر تو داشته ایم اگر خواهی امر کنی
که این ستمکیشان را هلاک کنند و این ملائکه ما بین آسمان و زمین منتقل
بحکم تواند چون مضمون نامه مطلع گردید اشک از دست رها داد و با اشک ما انداختم یا از کان
کشید الی صاحب قرآن مرتوسید که وقتی رسول الله در منزل دختر خود فاطمه نشسته بودند و
حضرت امام حسن را بر ران راست و حضرت امام حسین را در ران چپ نشاندند یا بوسند
که جبرئیل نازل شد در دست او جوهر خوشتر از آنکه ببهشت عرض که یا محمد علی الاعلا اسلام است
میرساند و مخصوص میگرداند ترا بتحیت و اکرام و امر میفرماید ترا که قسمت نمائی خوشتر

انگور را در میان دو فرزند خود حسن و حسین پس حضرت خوشه انگور را گرفته و
پاره کرد و سهم حسن را داد حین حضرت حسین عرض کرد یا نبی الله حبل شعری حاضر شده
است موده من ابا انت فیه که بخوانم حضرت فرمود بخوان ای ابا عبد الله پس آن
نمود حضرت حسین بخواندن لیس لی بعد الهی ملجأ الا الیک انت کنز عجب
انت ذخری فاذ من صلی علیک یعنی نیست از برای من بعد خدای من پناهی مگر
بسوی تو تو گنج عجبی تو ذخیره منی پرستگار شد کسیکه صلوات فرستاد بر تو تجعل
الانثی للذکر والاثر الیک تجعل العنقود شطرین وسهمی فی یدیک
تو را وصیه بیشتر داد از برای بزرگی و اختیار داشت ترا به این خوشه را دو قسمت
مساوی و سهم من در دست تست کلنا اولاد نبیک کلنا تفاحتیک
هر دو ما اولاد رسول تو هستیم و هر دو ما سیب بوستان تو هستیم انما
اهناک عیناک فدا لی مقلتیک واین است وجزی نیست که راه جسم
تو بر خرده است پس ملا و امام چشم خود را انما اهناک انی لکنت الفرد فیهما
هاجت الاخری علیک اگر یک چشم خود را ملاو امام واما دیگری ویره کنی وان چشم دیگر را وکرا
هر این هیجان میکند بر تو دا هیه او عظیم تر خواهد شد لا تقو فینی عقق تلک
لا تجز تنی علیک لا تفضله علی با الذی اعطی الیک عادت مده مرا بعقوق
حضور محزون حکردان مرا نسبت بخود مواد مرا وتو جیح مده در قسمت بر من
تو را سو کند میدهم بخدای که وحی فرستاده بسوی تو پس حضرت امام حسن گفت
یا رسول الله حصه مرا باو بده پس حضرت میان جلبید و الخوشه انگور را
متساوی قسمت نمود در میان انده بزرگوار واذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون
دماءکم ولا تخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم وانتم تشهدون آیه شریفه در زنش
وحرمت یهود نازل شده که خدا از ایشان عهد و میثاق گرفت این که خون ناحق نکنند دکسی را
از خانه اش بیرون نکنند پس ایشان شکستند عهد و میثاق الهی را وتکذیب کردند پیغمبران
خدا را وکشتند اولیاء ایشانرا دوایت شده که چون این آیه شریفه نازل شد رسول خدا
فرمود ای باخر هم شما بکرد هیکه شبیه این جماعتند از یهود این امت عرض کردند بلی
یا رسول الله فرمود نه که بچه اذ امت من که دین وملت مرا بر خود دین بندد میکشند
افاضل ذریه من ویقتلون دلیل لدی الحق الحسین کما قتل اسلاف الیهود زکریا ویحیی

الا وصی الله علی الباکین علی الحسین رحمة وشفقة والا عنی لا علانیه بدین شبیکه خدا ونه جلیل
امر می کند ملائکه حفرت بنی را که ضبط کنند اشک چشم کریه کنندگان برادرش را بر نه بسوی خزانه بهشت
پس مخلوط نمایند باب حیوان پس زیاده می شود در شیرینی وکوارائی وجبر نیل انوار هاویه
وعذوبت جحیم وصدید وغسلین جهنم می کنند پس شد بدمی شود حرارت آن برکسانی که
میبرند ایشان بسوی آن از اعدای آل محمد هزار ضعف آری انچه در امتهای سابق شده
در این امت نیز واقع گردید در آن امتها از برای بعض از پیغمبران غیبت رخ داده مثل طولانی
نظر آن در این امت غیبت صاحب الامر عجل الله فرجه در آن امت بر حمل حضرت موسی علیه السلام کسی
مطلع نگردید در این امت بر حمل حضرت صاحب الامر کسی مطلع نشد در آن امتها بعضی از نیکان
طویل العمر بودند مثل نوح وخضر واز بدان مثل عوج بن عنق در این امت از نیکان صاحب الامر
واز بدان دجال در آن امتها فرزند شش ماهه متولد شد مثل یحیی بن زکریا در این امت
سید الشهدا در آن امت آسمان خون گریست بر یحیی بن زکریا در این امت خون گریست
بر حسین بن علی در آن امت بعضی از گریه کنندگان بودند که از آب دیده بعضی گیاه از زمین می
روئید در این امت فاطمه زهرا که از شدت گریه اش مردم به تنگ آمدند واز مردان مثل علی بن الحسین
که چهل سال گریست بر پدر بزرگوارش تا اینکه از کثرت گریه ترسیدند هلاک شود تا اینکه روزی
یکی از غلامان حضرت گفت فدای تو شوم میترسم خود را هلاک کنی و کنه کار شوی فرمود
انما اشکو بثی وحزنی الی الله واعلم من الله ما لا تعلمون پس فرمود اینکه یاد کردم مصرع بنی فاطمه
الا خنقتنی العبرة در آن امتها یوسف صدیق را اسیر کردند و در زندان انداختند در این امت
علی ابن الحسین وموسی ابن جعفر را اسیر کردند و در زندان حبس کردند در آن امت سر یحیی را هدیه زن
زنا کار بردند در این امت [illegible] را در مجلس زانی نحس گفت رحیمی بر سر نیزه تحت
گفت و تلاوت قرآن میکرد [illegible] ولا میکفت و در شب لا اله الا الله میکفت سهل ابن سعید گوید
در کوفه بودم که سر حسین را داخل کردند رفتم بباب بعض سه دیدم سر را منصوب دیدم سر سید الشهدا
را بر نیزه بلند به زده الله و سوره کهف تلاوت می کرد چون باین آیه رسید ام حسبت ان اصحاب الکهف
تعجب در آمدم وگفتم یا ابن رسول سر تو بر نیزه زدن عجیب تر از قصه اصحاب کهف و رقیم است پس خاموش
کردم چون نبودش نگاه کردم سر مبارک سوره را تمام کرده بود وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب
لتفسدن فی الارض ولتعلن علوا کبیرا حضرت صادق فرمودند مراد از این آیه دو
مرتبه فساد یکی قتل علی ابن ابیطالب است و دیگری ضربتیست که بر امام حسن زدند وطغیانا
خواهید کرد طغیان عظیم مراد از آن کشتن حسین است که از هم فساد ها بزرگتر بود
آری والله قتل آن بزرگوار کم حادثه نبود و کار ها کردن آن بزرگوار که عقلها حیران گردید و باین

سبب درجهٔ آن بزرگوار بلند و مرتبه‌اش چنان عظیم کردید که حضرت باری تعالی
در تربتش شفا قرار داد و سلسلهٔ سادات را از نسل او قرار داد و خلفای خود را که لنگرهای
زمین و آسمان‌اند از اولاد او کردانید و قبرش را محل اجابت دعا کردانید و محبتش را
علامت ایمان قرار داد و در دلهای مؤمنان جای داد چنانچه پیغمبر خدا فرمود ان
للحسین محبة مخزونة مکنونة فی قلوب المؤمنین اخی والله اگر محبت محبتش نباشد
چگونه با وجود آنکه مصیبتش را هزار شنیده‌اند باز همینکه بشنوند که حسین را با
لب تشنه و شکم گرسنه شهید کردند بی اختیار میشوند و چنان مرتبه‌اش را بلند
کرده در فنون و خوبیها که عقول را با پایه ادراک منزلتش دست رس نیست چنانچه
صاحب مناقب نقل میکند که روزی جماعتی نزد آنحضرت آمدند و گفتند یا ابن
رسول الله حدثنا بفضائلک فرمودند لا تطیقون شما تاب شنیدن فضائل ما را
ندارید شما دور شوید که اشاره کنم بیکی از فضائل بیکی از شما اگر طاقت آورد
بشما خواهم گفت پس ایشان دور شدند و یکی در نزد آنحضرت ماند و حضرت
قلیلی با او تکلم کردند و قلیلی از فضائل و اسرار خود را باو فرمودند بیکمرتبه
مثل دیوانگان وحشتناک و واله و حیران شد و رو براه گذاشت و کسی جواب نداد
رفیقانش چون این را دیدند در طلب رفتند و در طلبش خود او را ترک کردند
ایضا صاحب مناقب این اشعار را از آن حضرت نقل میکند سبقت العالمین
الی المعالی بحسن خلیقة و علو همة از همه عالمیان سبقت گرفتم بسوی درجات
عالیه بجهت محاسن اخلاق خود و علو همت خود ولاح بحکمتی نور الهدی فی
لیال فی الضلالة مدلهمة بجهت حکمت من نورانی و لایح شد در شبهای ضلالت
و ظلمات جهالت یرید الجاحدون لیطفئوه و یابی الله الا ان یتمه یعنی اهل
جاحدون که این نعمت عظمی را فرو نشانند و خدا از این ابا دارد و آن را تمام خواهد فرمود
ای والله از همه طوایف جمع شدند و او را شهید کردند تا اسمش بر طرف شود و نمو
تر شد خواستند فوت اسمش را بر طرف کنند زیادتر از همه طوایف شد قبرش را خواستند
خراب کنند روز بروز معمورتر کردید الی الان همه از محبتیست که بخدا داشت
و جزعیکه در راه خدا کرد باین جهت خدا و رسول او را عزیز و محترم کردانیدند اگر خواهی
بدانی که خدا و رسول را چقدر با وی محبت بوده گوش کن از عایشه روایت شده

که روزی

که روزی پیغمبر خدا گرسنه بود و او را نبود چیزی که بسد جوع خود بان نماید بمن
فرمود ردای مرا بیاور عرض کردم بکجا تشریف میخواهید برد فرمود میخواهم
بنزد دخترم فاطمه بروم فانظر الی الحسن و الحسین لیذهب ما بی من الجوع میخواهم
بروم و نظر کنم بر حسن و حسین و ایشان را ببینم تا تسکین یابم از شدت جوع پس رفت
تا داخل منزل فاطمه شد و فرمود پسرهایم کجایند عرض کرد که ایشان از خانه بیرون شده
اند و گریه میکردند از جوع پس حضرت از عقب ایشان بیرون رفت تا اینکه با بو درداء
رسید فرمود یا عویمر آیا فرزندان مرا دیدی عرض کرد بلی یا رسول الله ایشان
را در سایهٔ دیوار بنی جدعان خوابیده دیدم آنحضرت رفت نزد ایشان و ایشان را
در بغل گرفت و ایشان میگریستند و آنحضرت اشک از چشمهای ایشان پاک
میکرد و فرمود بابو درداء بگذار که اشک از دیدهای ایشان پاک نمایم فو الذی
بعثنی بالحق نبیا لو قطرت قطرة فی الارض لبقیت المجاعة فی امتی الی یوم القیمة قسم
بخدا و نبی که مرا براستی بخلق فرستاده که اگر قطرهٔ از اشک ایشان بر زمین بریزد
تا قیامت گرسنگی در امت باقی خواهد بود پس نیکو ببین که محبت اعظم است حسین که بر زمین بریزد
گرسنگی تا بروز قیامت در امت باشد پس چه روی خواهد داد اقتضی که خونش را بریختند
اینجا پیغمبر خدا اشکش را حفظ میکرد اینکه اشکش نمی بود و خونش را حفظ میکرد دیگر
که مبادی آسمان سرنگون کردد اما اگر پیغمبر نبود خود آنحضرت رحم بامت کرده
در وقتیکه تیر سه شعبه زهرآلود بر قلبش وارد آمد که از پشتش سر بیرون کرد
تیر را از پشت سر کشید خون مثل ناودان جاری کردید پس دست خود را بزیر زخم
که گرفت تا پر میشد و باسمان میریخت و قطرهٔ از آن بر نمیگشت و سرخی آسمان از آن وقت
دیده شد الخ من کلام السید محمد علی طباطبایی والله اکبرها ذا الحوادث الجلل فقد تزلزل
سهل الارض و الجبل ما للعیون عیون الدمع جاریة منها لخدود دما
جاری منهمل والله اکبر این چه واقعه ایست که در عالم حادث شده که تزلزل در زمین
و اضطراب در کوه انداخته و باز چه روی داده که از چشمهای عالمیان چشمها
جاریست بجوی که رخسارها خراشیده و مجروح نموده فاحسرتاه علی قتیل العبرات و اسیر
الکربات و الشهید المطروح فی الفلوات و واحسرتاه علی الاجساد العاریات
و الاعضاء المقطعات و الجفاه علی النسوة الماسورات و وا اسفاه علی الایدی المغلولات
و الاعناق المکبلات والله این مصیبتیست که آسمان خون بارید و تو تعجب میکنی که چرا

وند

خون باریدو من متعجبم که چرا آتش نباریدو تو تعجب خواهی کرد که چرا شمس و قمر منخسف
گشت و من در تعجبم که چرا بعد از کشتن او برپا ماندند تو تعجب داری که چرا حیوانات
گرا نشدند و من در تعجبم که چرا بعد از او آب و دانه خوردند و تو تعجب خواهی کرد که
چرا مردم بعد از مدت بسیار عزای او را برپا میکنند ای تو مرتبه او را نشناخته
و مرتبه او را نفهمیده بلکه هیچکس او را نشناخته مگر کسانیکه در مرتبه او بیند والله
که احمق الناس است که امامیکه مظهر صفات الهیست نشناسد و در حدیث هست که روزی
حسین داخل شد بر جد بزرگوارش و ابی ابن کعب در نزد آنحضرت بود با او فرمودند
که مرحبا بک یا زین السموات والارضین خوش آمدی ای زینت آسمانها و [illegible]
ابی ابن کعب عرض کرد آیا بغیر از تو کسی زینت آسمانها و زمینها می باشد حضرت فرمود
ای ابی بن کعب والذی بعثنی بالحق نبیا ان الحسین ابن علی فی السموات اعظم مما
هو فی الارض بخدائیکه مرا براستی بخلق فرستاده که حسین در آسمانها عظیم تر است
از آنچه در زمین است و در جانب راست عرش الهی اسم او نوشته که ان الحسین مصباح
الهدی و سفینة النجاة حسین چراغ هدایت و کشتی نجات امت است پس آنحضرت
دست او را گرفتند و فرمودند ایها الناس اینست حسین ابن علی او را بشناسید
بر شما مشتبه نگردد او را تفضیل دهید همچنانکه خدا او را تفضیل داده بخدا قسم
که جد او افضل است از جد یوسف ابن یعقوب حسین و جدش در بهشت و پدر و مادر
و جده و برادرش در بهشتند و دوستان و دوستان او در بهشت است
انس ابن مالک میگوید که یکی از اصحاب سید الشهدا فوت شده بود آنحضرت بجهت
نماز او حاضر شده بعد از نماز دیدم ابوهریره را که هر جا که آنحضرت پا گذاشته او
خاک آن موضع را برمیداشت و بر روی خود میمالید حضرت با او فرمود که چرا چنین
میکنی ابوهریره عرض کرد که یابن رسول الله والله لو یعلم الناس منک مثل
ما اعلم من فضلک لحملوک علی احداقهم فضلا عن اعناقهم یابن رسول الله
بهمین دو گوش های خود شنیدم از جد بزرگوارت که مکرر بر منبر می فرمود ان هذا
ولدی الحسین سید شباب اهل الجنة و انه سیموت مقتولا مظلوما آری نیکو
حرمت او را نشناختند و او را جنبهای خود جا دادند کاش بعد از آنکه بجبینش خاطر
دریدند بر زمینش نمی انداختند برهنه و کاش بر دوشش که سوار نکردند شمشیر بدو ششش
نمیزدند و حرمتش را بجا نمیکردند و بعد از آن که دست از یاری کشیدند دستش را قطع
نمیکردند

و بعد که این همه ظلمها کردند کاش بدنش را از زمین برمیداشتند بخاک میسپردند الخ
صاحب کتاب انوار سید نعمة الله جزایری در کتاب مذکور می نویسد که سالی از مردم بحجت بحج
بزیارت امیرالمؤمنین رفتند در میان ایشان شخصی بود ناقص العقل که با او مطا
یبه میکردند و مینامیدند نامش عبد الجلیل چون خواستند مراجعت کنند عبد الجلیل حاضر
نبود یک یک حضرت زیارت کرده بیرون شدند و در بیرون نجف منتظر عبد الجلیل بودند
با یکدیگر گفتند وقتیکه عبد الجلیل بیاید او را میگوییم که با حضرت برات بمن ای
از آتش داد کو برات تو تا ما ریشخند کنیم چون عبد الجلیل آمد یکی گفت برات بده تا
تماشا کنیم گفت برات چه گفتند مگر حضرت بتو برات نداد گفت نه گفت بشما داد گفتند
بلی از یک یک پرسید چنین گفتند بیکبار به اشکال ایشان را زیر شده رو بنجف یا علی میگوید
به همین مردم جواب مردم را چه بگویم از همانجا برگشت که من به همین عزیز مردم [illegible] (یا برات بگیرم یا بمیرم)
نتوانستند او را برگردانند اصل بنجف هر چه را در بغل گرفته متصل میگفت یا علی برات بده
تا نمیخی دست بر نمیدارم مردم اهل نجف که برات چه میخواهی کیفیت را گفت گفتند دروغ
است حکم نه میشود که اینقدر برات حضرت بدهند و کسی مطلع نشود قبول نکرد گریه
میکرد که برات شد بیکار اینست من بلند بلند شد از جان خرج بیرون آمد که بگیر گرفت و
روانه شد تا بر رفقایش رسید گفتند برات را مرد گفت بلی بشان داد دید بخط جلی
نوشته است عبد الجلیل عتیق من النار و در پایین کاغذ نوشته است کتبه علی
ابن ابیطالب راوی حدیث میگوید این نوشته را خودم در نزد دختر عبد الجلیل
دیدم پس عجبی نیست [illegible] به حضرت توجه بسیار کن شاید برات بگیری همینکه شب
نوزدهم شد ام کلثوم افطار حاضر کرد قدری شیر و نمک چون چشم حضرت برای افتاد
گریست گریستنی شدید سببش را ام کلثوم پرسید فرمودند فی حلالها حساب و فی حرامها
عقاب من تاسی به پیغمبر خدا کرده ام که از بزرگوار در یکمجلس دو خورش تناول نمود
پس بر تنها افطار کرد و مشغول عبادت شد و در آن شب نخوابید و زیاد بیرون می
آمد و به ستاره ها نظر میکرد و اضطراب می کرد ام کلثوم عرض کرد ای پدر چرا امشب
نمیخوابی فرمود ای دختر من در مقابل ابطال و شجاعان عرب رفته ام و در خود خوفی
ندیدم امشب خوف در دلم [illegible] شده همینکه سحر شد وضو ساخت و لباس خود را پوشید
و کمر بند را بست و فرمود یا علی محکم به بند کمرت را از برای مرگ همینکه داخل صحن حوالی
شد مرغابیهائی که از برای حضرت آورده بودند دور او را گرفتند و فریاد کردن
شدند و منقارهای خود اطراف دامنش را میکشیدند پس آنحضرت فرمودند بام
کلثوم که اینها را آزاد کنید و اگر نگاه داری آب و دانه بدهید روانه شد تا [illegible]

بدر حوالی رسید تا لب دریک شب بندند که کمر بندش بر زمین افتاد که یا فرمودند اینها
علامت مرگ است پس باز کمر را بست و روانه شد راوی می گوید من در مسجد بودم
دیدم چند نفر در حوض من تا قتل علی با یکدیگر صحبت میدارند گفتم بروم علی را خبر کنم که اخبر
بر مسجد نیاید من از راهی رفتم آنحضرت از راه دیگر آمدند و چراغهای مسجد را روشن
کردند و اذان دادند و در محراب مشغول نماز شدند و زیاد سجود و رکوع طول
دادند چون سر از سجده اول برداشتند و بسجده دوم رفتند که ابن ملجم ضربت را زد
که در آن آسمان جبرئیل فریاد کرد در میان زمین و آسمان الا قد قتل علی ابن ابیطالب
ام کلثوم فریاد کشید خود را بحسنین رسانید کیفیت را گفت و ثبت کرد بر حسین
و لطمه بر صورت خود میزد امام حسن فرمود خواهر جان در انگریه نگاه دار که بر بینم
حتماً خبر که دشمن با شماتت نکند همینکه حسنین از خانه بیرون شدند دیدند مردم
بعضی با عبا بعضی بی عبا بعضی پای برهنه فریاد میکنند وا اماماه و وا امیرالمؤمنینا
حسنین همینکه شنیدند فریاد برآوردند خود را به مسجد رسانیدند حضرت را با خلال
دیدند که حضرت سر پدر را بزانو نهاد حسین پاهایش را که با بصورت گذاشت و میگریستند
حضرت بهوش آمد چشم گشود حسن را دید که یا فرمود که برادرت حسین عرض کرد یا ابی
شما را دارد فرمودند ای باحسن او را بسینه چسبانیدند و دهان خود را بگلوی حسین
نهادند و بعد فرمودند ای حسین گریه مکن زیرا که من یک زخم بیشتر ندارم عرض کرد
که دو زخم دارد فرمودند لا یوم کیومک که چهار هزار زخم تیر و نیزه بر بدنت بزنند
بعد کلیم آوردند آنحضرت را در کلیم خوابیدند چون قدری راه رفتند حضرت فرمودند
چون در خانه نمایان شد مرا خبر کنید چون خبر کردند فرمودند مرا بر زمین گذارید
از زیر بغل مرا بگیرید عرض کردند شما نمیتوانید راه بروید فرمودند من نمیتوانم
صدای گریه زینب را بشنوم قال الله تبارک و تعالی و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
عبادت بر چند قسم است عبادت بدنی مثل نماز مالی مثل زکوة خمس مالی بدنی مثل
حج بیت الله قلبی عبادت قلب محبت است که شخص باید محبت خدا و رسول و ائمه را در
قلب جا دهد سبب محبت احسان است که الاحسان مورث المحبة چنان قریب بابن خطاب
رسید که گویا موسی ایا موسی خلق را محب ما گردان عرض کرد چگونه خلق را محبت سازم خطاب
رسید احسانهای ما را بخاطرشان بده پس حضرت باری تعالی احسانها که چقدر
احسان نسبت به بنده کرده از این جهت باید دوست داشت و سبب دیگر از برای
عبد

جلیت است با کثرت فضل است از عبادت و سخاوت و شجاعت و این صفات
همه در پیغمبر و ائمه جمع است اما احسان اول رسول خدا چقدر زحمت کشید از اذیت
و آزار دشمنان بجهت امت و پیوسته بفکر امت است و روا نداری که زحمتی با امت
برسد که حضرت باری تعالی میفرماید عزیز علیه ما عنتم حریص الخ کثرت فضل لا تعد
و لا تحصی اما علی احسانش تمام اسلام بشمشیر او آراسته شد و همیشه در فکر محبانش بود
چنانکه روایت میکنند که در وقتی از اوقات در مجلسی بود که یا در چها انسال بود که
از دنیا رفت دعای خیرات میخواند یکبار دیدند حاضرین صدای حضرت بگریه بلند
شد گریه شدیدی کرد چون سر از سجده برداشت سببش را پرسیدند فرمود در خواب
پیغمبر خدا را دیدم که گویا فرمودند یا علی غم مخور تو با منی و اهلبیت من هم در درجات
من عرض کردم شیعیان من کجایند فرمودند ایشان با تو اند و دیگر در حدیث که آنحضرت
و اهلبیت نصف حسنات خود را بشیعیان بخشیدند این بود احسانش اما فضائلش
تمام کتب را پر کرده است و آنچه فضیلت که در جمیع پیغمبران است در علی است چنانچه
شاهد بر این حدیث است که رسول خدا فرمودند من اراد ان ینظر الی آدم الخ که در جای
کتاب در مجلس علم نوشته است شجاعتش ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة
الثقلین سخاوتش هرگز فقیر را بر خود اختیار نمیکرد که احادیث بسیطی دارد و عبادتش
شب هزار رکعت نماز و هر مرتبه غش میکرد و بتور روزی که صبح طلوع کند مگر آنکه آنهم را بیدار بود
وقتی که ضربت بر سر مبارکش زدند و آنحضرت را در میان کلیم خوابانیده بودند
دیدند سر را حسن سر دیگر را حسین همینکه از مسجد بیرون شدند حضرت دیدند صبح در
شق شده فرمودند مرا بسمت صبح بر گردانید خطاب کردند ای صبح گواه باش که روزی
طلوع و بعد عرض کردند الهی گواه باش که آنچه
امر فرمودی بجا آوردم و آنچه نهی فرمودی ترک کردم صدای حرم بوا اماما بلند شد چگونه
نشود و حال اینکه گریه علامت محبت و جنسیت است و شیعیان از فاضل طینت اهلبیت
می باشند و ایشان بمنزله ریشه درختند و محبان بمنزله برگ تا ریشه حرکت کرد برگ حرکت
میکند پس حضرت خود را بخانه رسانیدند خبر باهلبیت دادند که علی را آوردند هم
بیکبار از جا حرکت کردند بگمان شان که علی بپای خود می آید چون دیدند در میان
کلیم فرقش شکافته محاسنش پر خون مقنعه از سر کشیدند طپانچه بر صورت میزدند حضرت
ایشان را امر بصبر فرمود اما هنوز اهلبیت امید داشتند تا شام شد یکمرتبه دیدند
بدن حضرت زرد رنگ زهر سرایت کرده یعنی برگ حضرت بهم رسانیدند چون زهر طبیب حاذق
در کوفه بود آوردند آن طبیب گوسفندی طلبید و رشته از او برید و در حلق حضرت

صدای گریه مردم از هر طرف بلند شد چون نظرهای حضرت بر ایشان افتاد بی‌ناب شده

دو صدیچون بیرون آورد دیدند مغز سر حضرت بان آلوده است گویا عمامه بوزرمانی زرد شروع کرد بگریستن که این زخم مرهم پذیر نیست بیکبار فغان از اهلبیت بلند شد پس حضرت ما طلبید دهر دو را بوسید و وداع کرد و غش کرد چون بهوش آمد حارث ازرقی از شیر آورد که نه قدری خورد باقی را فرمود ببرید با سیر خود پس فرمود یا حق بحقی علیک که از طعامی که میخورم با و بده از غذایی که میخورم با و طعام دهید از هرچه میخورد برای شیری دهید از و انگشت نجملی و کوپا زمودند او را زنجیر نکشید به بینید انصاف حضرت با وجود اینکه این ملعون مریض بنعد خدا لعنت کند ظالمان کوفه و شام را که سیدالشهدا را با عیال و اطفال چه مردم اذن وداع دادهم آمدند و وداع کردند پس فرمودند ایا شما چیزی هست پس شیر بحضرت دادند جمیع را خورد و فرمود که جمیع را خوردم و از برای اسیر شما چیزی باقی نگذاشتم بجهت اینکه آخر رزق من است از دنیا پس فرا قسم پیدا هم ای پسر دو من که بیاشان با وصل انجم آشامیدم پس وداع کرد و پیشانیش عرق کرد و فرمود السلام علیکم یا اهل الکبریاء معلوم شد که عزرائیل با اهل ملک آمده و دستهای خود را بر روی هم گذاشته و شهادتین جاری کرد و از دنیا رفت الی بعد از وفات حضرت

بصورت الوایح — حسین مرتبه بیهوش بلند شد یکمرتبه وقتی که خضر بتعزیه آمد گفت رحمک الله یا ابا الحسن الی دیگر در هان وقت که حضرت از دنیا رفت بقیه شیون بلند شد که مردم کوفه از خانه‌ها بیرون دویدند و خودها را بر نعش حضرت رسانیدند یکجا اینجا مردم کوفه هجوم کردند یکجا بعد از ظهر عاشورا بر نعش سیدالشهدا الی مرتبه دیگر وقتی که حضرت را بر روی تخته خوابانیدند سر حضرت را کشیدند چشم اهلبیت افتاد بر فرق شکافته حضرت که تا ابرو شق شده طپانچه بصورت زدند فریاد بلند شد یکی وقتی که تابوت کفن شستند مردم ایستاده بیکبار ایشان دیدند جلو تابوت بلند شد فغان از مردم و اهلبیت بلند کردند الی

در بیان حقیقت از سیمت و بیژند یا ولدا فریاد کشید

چون حضرت را دفن کرده برگشتند شب بیت دوم زیاد بر اهلبیت بد گذشت زیرا که از حجره امیرالمؤمنین هر شب صدای قرآن و تکبیر بلند بود اما اشراف کوفه زن و مرد بجهت تعزیه حاضر شدند و تعزیه دادند تا مصیبت شب یازدهم محرم بود الی

بعد از دفن بیچاره اهلبیت کسی بر کشتی اهلبیت

۴۷ انا انزلناه فی لیلة القدر میشود تمام قرآن در شب قدر باسمان دنیا نازل شد حتی عرض کرد خدمت حضرت نبیا نیز که قرآن جا شد بعد در مدت بیست و سه سال پاره پاره در مقامات فرود آمده باشد یا اول نزول نیز نازل در شب قدر باشد و مراد از قدر یا منزلت است یا تقدیر یا تنگی زمین از بسیاری زنده به بینیم منزل ملائکه و ما ادریک ما لیلة القدر چه چیز ترا اعلام کرده است که چه چیز است شب قدر

لیلة

لیلة القدر خیر من الف شهر اختلاف است که آیا در این هزار ماه لیلة القدر هست یا نیست بعضی گفته‌اند مراد از هزار ماه این هزار ماهیست که عابد بنی اسرائیل هزار ماه اسلحه بر دوش داشت کرد و در راه خدا جهاد کرد هرچند خواستند او را بکشند ممکن نشد زیرا که مشیت الله قرار نگرفته مثل حضرت نوح که میفرمودند معجزه من اینست که طرح غلبوا نمیکشید آخر نتوانستند کفار دنیا را آنچه خواستند عابد را بکشند ممکن نشد آخر نزد زنش آمدند زیرا که زنان پر مکرند که حضرت یادی میفرماید ان کید الشیطان کان ضعیفا و در جای دیگر ان کیدکن عظیم باری و مرها با وعده دادند و گفتند چون خوابید او را محکم بزنجیر کن هاداخر کن زن چنان کرد عابد بیدار شد گفت چرا چنین کردی گفت خواستم قوت ترا به بینم زنجیرها را پاره کرد قبول کرد از ساده‌گی بعد بکفار گفت نمیشود او را بکشید گفتند از خودش بپرس که اگر بخواهند ترا ببندند بچه باید بست که نتوانی گشود چون زیاد ساده لوح بود زنش پرسید گفت بموی سر چنین کرد در خواب نتوانست بکشاید بعد کفار حاضر کرده آمدند او را زدند گوشش را بریدند دماغش را بریدند و تمام نعش غرق خون کردند که انتاد گفتند مردی تشنه عابد دعا کرد خدا استخوانش را از میان قوم بیرون برد پس مجملا مراد از عبادت شب قدر مقابل هزار ماه است هان هزار ماهیست که آن عابد جهاد کرد و در آن شب قدر نبود زیرا که با بنی امیه حضرت بادشاهی کراهت فرمود با خبر قول بعضی علما هزار ماه بنی امیه خلافت کردند و آن وقت شب قدر نبود برابر آن هزار ماه خلافت بنی امیه است لیلة التنزل تنزل میکویند ملائکه نزول میکنند با روح که اعظم است از جمیع ملائکه لیلة الاخبار نیز میکویند که ملائکه در روح خدمت امام بر سند و انچه در این شب از برای هر کس مقدر شده عرض میکنند همیشه اخبار ریب با شکر بدا در آن واقع میشود یا نه زیرا که علم ما کان و ما یکون نزد امام هست

قال الصادق ان القرآن نزل فی شهر رمضان جملة واحدة فی لیلة القدر الی البیت المعمور ثم نزل من البیت المعمور فی مدت عشرین سنة

دمید چون کشید دید حفص سر حضرت بان خم شده کو یا عمامه را برذ حتی ذرد شش
وع کرد بکر لیستی که این زخم جرح پذیر نیست بیکبار فغان از اهلبیت بلند شد
خیل نفر از هم بلیش کی به هیکه دند یکی ذ یلب کو با عرض کرد که بر معدان خا در ولات
غربت چکنیم کلثوم عرض میکرد ند یا ابتاه من للصغیر حتی یکبر و من للکبیر بین الکلام یا ابتاه
حزننا علیك طویل و انم دان از هم بلیش حتی اینقدر که اسیته بود که چشمها شبحروح
شده بود چون حضرت نظر کرد ند او را طلبید ند بدست مبارك اشك از چشمها
می او پاك کرد ند یا علی انك را بر صورتش نقوا الشیئ بر بینی پاك کرد ی یکجا بود ی
که خون از صورتش پاك کنی دید ند بر لش مرتعشی است دست بر تلتش کذاشتند
د فرمودند یا بنی ربط الله قلبك با الصبر

صيغة طلاق خلع ابن ست

ابن ثبت

وكالة عن موكلتي ابن

[illegible]

ذمة موكلي

عن مهر المسماة في العقد

لتخلعها عليه وتطلقها

به قبلت لموكلي على

الابراء مختلعة مختلعة

طالق طلقة طالق حرة

دعای دفع تب که بتجربه رسیده بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ
بالله لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم انی اسئلك باسمك
الحسنی یدعون بها بافضل الاسماء مامن حی افضل ظالا
سماء لحط بحفظنامن طح ۲۹۹ الاء اد وهوحوحوم
دله ۹۹۹۰ لیحو دددولاهه هوحی دوانت عما
لمعانعمعو سامره به هوادالم هلی اسلح
ره ودصماحم هودما البحما سلح واه الماالار
جاء نصر من الله و فتح قریب ۱۱۱۵ ۱۱ ۱۱۱ اعم ۱۱ الحو بر حمتك
یا ارحم الراحمین در نسخه دیده شد که جهت حفظ از درد دندان در وقت
رؤیت هلال این افسون را بخوانند باله کاسنی سو کنند که در بن ماه کاسنی
و گوشت اسب لحم جهت بواسیر بادی و خون بسیار مجرب است باید وقت
طهارت سه مرتبه خوانده بدلت بدمد و بعد طهارت کند معهای یا
سامری سموه فی امطر فی هر که این نعویذ را با خود دارد
خدا او را از هفت چیز نگه دارد دفع دشمن دفع سحر
از اسب افتادن دفع زهر که براو کار نکند و بهجا بود سلامت البلد
نزد امراء فراز بالا از دنیا با ایمان رود ۲ بسم الله الرحمن الرحیم
لحوابحرمت جبرئیل علیه السلام
جمون یا رحمن
الی جرمت میکائیل علیه السلام
جمون یا الله
بحرمت عزرائیل علیه السلام
جمون یا محمد
لحفظ
ابیهم بحوهم

از جهت گشادی فتاح نوشته در میان نشن کنار بد سبحان الله والحمد لله کثیرا
ولا اله الا الله کثیرا والله اکبر کثیرا اللهم انی اسئلك من فضلك ورحمتك
فانهما بیدك کلی ولا یملکهما احد سواك وصلی الله علی محمد واله اجمعین
ایضا بنویس بیان فتاح کذا ان البقر تشابه علینا وانا ان شاء الله لمهتدون
اگر کسی ما بند باشند این دعا را بر پاکی نان نو بنویسد بدو دهند تا بخورد کشاده گردد
الم المر المص المرا کهیعص طه یس ص حم
حم عسق ق ن نوع دیگر بر پارچه سفید که دراز نشی اینقدر
باشد که بر بعد بر کم هر بته شود نوشته بر کمر ببندد اول سوره انا فتحنا تا
وکان الله علیما حکیما از برابر در پیش طریق بنویسد و بر دور بر ببندد دراز
جهت سرعة انزال بر کاغذ نوشته بدهن کذارد ع۱۱ ۹۱ ع ط ط ط ۹
ع۱۱ ۵ ط ط ۹ ح جهت حرمت در امری بنا خنهای دست راست نوشته دست راست
۲ این بر مه نداده بخوابد اگر بینی و سفیدی بخواب ببیند بکند و اگر سیاهی
و تاریکی ببیند حذر کند خیار دین قوانین هوهن سوهن سوهن
جهت برکت زراعت و باغ نوشته بآب دهند که داخل زراعت باشد شود
بسم الله الرحمن الرحیم یا رحیم کل صریخ ومکروب وغیاثه ومعاذه
اللهم صل علی محمد وال محمد سید الانبیاء و بحرمة الله و بعزة خلق الله
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم جهت گم شده هفت مرتبه بخواند یا جامع
الناس لیوم لا ریب فیه اجمع بینی و بین ضالتی جهت خواب خوردن
طفل نوشته بر پیش نهند ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه ایضا نوع دیگر نوشته
بر تا نهند توکب نو اکب نو اکوب در کفه دست راست نوشته نزد حاکم رود
از شرش ایمن شود ه هند ه لا ه لا ل ن

[illegible]

ختم سوره والیل تا چهل شب هر شب چهل دفعه و هر دفعه که بآیه وما له من نعمة تجزی برسد سه دفعه تکرار نماید و سوره را تمام کند از برای کثرت مال اثر عجیب دارد ایضاً هر که روزی هزار مرتبه بگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله غنی گردد ایضاً تا یکهفته ما بین نماز شام و خفتن ده رکعت نماز کند بدو سلام و در هر رکعت بعد از حمد سیصد مرتبه آیه ومن یتق الله تا آخر بخواند از جهت قرب است جهت مطلب بعد از هفته در هشتاد و شش مرتبه بخواند بجاه محمد یا محمد الکریم بحق فاطمة و بحق جمیع بسم الله الرحمن الرحیم نوع دیگر بسم الله را از برای مقصد هشتاد و هشت مرتبه تا یکهفته بخواند نوع دیگر از صبح از بیکروز و سه ماه روز بعد از طلوع صبح شش صد مرتبه بگوید ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله نوع دیگر تا ده روز روزی هزار مرتبه بگوید یا رؤف یا رحیم هرکه در رکعت بابن اسم کند شنبه هزار مرتبه صلواة یکشنبه یا رب العالمین دوشنبه یا ذا الجلال والاکرام سه شنبه یا قاضی الحاجات چهارشنبه یا ارحم الراحمین پنجشنبه یا حی یا قیوم جمعه لا اله الا الله الملک الحق المبین از برای هزار مرتبه خداوند اینقدر مال باو عطا نماید که از حساب عاجز باشد ختم صلواة بجهت مطالب نذر کنند چهارده هزار صلواة بارواح چهارده معصوم بفرستد ان شاء الله مطلب روا است اگر بیشی از دوستان مطلب بخواند خوب است نوع دیگر از برای هزار مرتبه صلواة تا چهل روز بفرستد مطلب روا شود ان شاء الله جهت مطالب بر خواندن این اشعار را تا هفت روز روزی هفت مرتبه بخواند تاثیر غریب دارد وکم لله من لطف خفی یدق خفاه عن فهم الذکی وکم یسر اتی من بعد عسر ففرج کربة القلب الشجی وکم امر تساء به صباحا وتاتیک المسرة بالعشی اذا ضاقت بک الاحوال یوما فثق بالواحد الفرد العلی توسل بالنبی فی کل خطب یهون اذا توسل بالنبی ولا تجزع اذا ما ناب خطب فکم لله من لطف خفی طریق نماز حاجت مختصر که بسیار مجرب باشد که امید نجاة نداشته باشد باید دو رکعت نماز بدو سلام بخواند در رکعت اول بعد از حمد پانزده مرتبه وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد در رکعت دوم بعد از حمد پانزده مرتبه لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین در رکعت سیم بعد از حمد پانزده مرتبه حسبنا الله ونعم الوکیل در رکعت چهارم بعد از حمد پانزده مرتبه لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و بعد از نماز پانزده مرتبه صلواة بفرستد حاجت ان شاء الله روا است

[illegible]

طریقه ختم ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا و ختم آیه شریفه جهت کثرت رزق و بسیار مال است و از امیر المؤمنین روایت است و جمیع کتب تجربه کرده اند و طریقه اش اینست که ابتدای ختم روز جمعه یا پنجشنبه یا دوشنبه باشد و پنج شنبه بهتر از جمعه و دوشنبه است تا چهل روز روزی یکصد پنجاه مرتبه بخوانند و در روز چهلم یکصد هفتاد مرتبه و بهتر آنست که بعد از نماز صبح بخوانند و در ابتدای ختم غسل از برای قضای حاجت بجا آورد و دو رکعت نماز حاجت بجا آورد و صد مرتبه صلواة بگوید و در آخر ختم که روز چهلم است نیز صد مرتبه صلوات بفرستد و اگر حاجت روا نشود باز شروع کند و در ختم سیم البته حاجت روا شود ان شاء الله تعالی و از حضرت جعفر ابن محمد الصادق انه من قرء هذا الدعاء فی کل یوم مائة مرة تهدی منتهی رزقه الله کنز اکثر المال و کنز اکثر العلم و هو هذا الدعاء استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم بدیع السموات والارض من جمیع جرمی وظلمی واسرافی علی نفسی واتوب الیه قال رسول الله لدفع الفقر اقرء ثلاث مرة فی الصبح والشام بسم الله الرحمن الرحیم یا الله یا الله یا الله یا رب یا رب یا رب یا حی یا قیوم یا ذا الجلال والاکرام اسئلک باسمک العظیم الاعظم ان ترزقنی رزقا واسعا حلالا طیبا برحمتک یا ارحم الراحمین خواننده این هفت بطن محتاج نشود ختم یا باسط سه شب یکشب در بیابانی شب چهار هزار چهار صد بیست چهار مرتبه بگوید فرش بر طرف شود بجهت حاجت در صحرا رود در جایی خلوت خطی بدور خود کشیده هفتاد بار بخوانند و اگر بعد دکوس بخواند که دویست نود است خوب است و بزرگان گفته اند که اگر کسی بعد از اسم خود بخواند مجرب است و دعای العظیم بخواند دفع الفقر نیست بر سول خدا داده که این چهار اسم را دیگر بخواند دوازده هزار مرتبه یا قوی یا غنی یا ملی یا ولی ختم سوره اخلاص غسل کند در روز پنجشنبه یا جمعه و بعد از نماز صبح دو رکعت نماز حاجت بخواند و لباس پاکیزه باشد در مکان خلوت فاتحة الکتاب هفتاد مرتبه صلوات صد مرتبه الم نشرح هفتاد مرتبه اخلاص هزار و یکمرتبه ایضا صد هفت مرتبه [illegible] حاجت بخواهد روا شود [illegible] دو رکعت نماز حاجت بکند چهل نوبت سوره کوثر بخواند غنی شود ان شاء الله جهت حاجت در شب آخر شب جمعه دو رکعت نماز کند و صد مرتبه صلوات بفرستد و هزار یکمرتبه بگوید بسم الله الرحمن الرحیم بحق بسم الله الرحمن الرحیم و ایضا صلوات صد مرتبه و حاجت بخواهد ختم دیگر که از کنوز مخفیه است و از برای جمیع حوائج خوب است نزدیک [illegible] دو رکعت نماز بکند در رکعت اول بعد از حمد هیفده مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم بعد از حمد هیفده مرتبه قل هو الله و ذکر رکوع را هیفده مرتبه ذکر سجده بود [illegible] هیفده مرتبه بگیر بعد از فراغ هیفده مرتبه آیة الکرسی بخواند حاجت طلبه عن [illegible] ابن موسی الرضا عن آبائه عن امیر المؤمنین قال قال رسول الله من قرء فی کل یوم مائة مرة لا اله الا الله الملک الحق المبین استدفع به الفقر

ختم آیة الکرسی

[illegible]

جهت ... اوراد ... بنویسد در روز ... بجز روز اول بسم الله بر یکطرف ... یک و بر طرف
دیگر ... بر یکطرف الرحمن بر طرف دیگر ... روز سوم بر یکطرف الرحیم بر طرف دیگر ...
دفع ... بنویسد ... بسم الله الرحمن الرحیم طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی الا تذکرة
لمن یخشی تنزیلا ممن خلق الارض والسموات العلی الرحمن علی العرش استوی له ما فی السموات
وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری ...

جهت ... بر پیشانی بنویسد   برای ...

ح	ن	م	ش
ا	ش	ى	ن
ش	١٠	ق	ى
ف	ى	ش	١٠

را	٧	اح	اح
الله	اط	اح	والا
اط	اح	ط	اوا
طاا	٧	طاا	اح

بسم الله الرحمن الرحیم
الان خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا وخلق
الانسان ضعیفا وعنت الوجوه للحی القیوم وقد خاب من حمل ظلما ...
وسلاما علی ابراهیم بسم الله ذی العزة والکبریاء والقوة ... وصلی الله علی محمد وآله اجمعین
این ... نام ... بجهت ... در امری ... بنویسد ...
ادرا مطلع کنند ...
نوع دیگر ...
... در خواب ببیند ... نوع دیگر نوشته ...
... فلیکتب فی الرابع عشر من ...
... وکذلک نری ابراهیم ملکوت
السموات والارض ولیکون من الموقنین جهت ... نوشته ...
ابن فلان

٤	٩	٣
٣	٥	١٧

جهت ... آیة الکرسی را
حضرت رسول ... آیة الکرسی را ... مرتبه ...
بلیسد ... بنویسد ...
و بر ... بنویسد ...
... فلان ابن فلان ...
کنند ... چهل روز ... حاجت روا شود اللهم ...
جهت مطلب ... شب غسل کند لباس طاهر ... چهار رکعت نماز کند رکعت
اول بعد از حمد صد مرتبه بگوید ... افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد رکعت دوم بعد از حمد
صد مرتبه ... سیم صد مرتبه انا فتحنا لک فتحا مبینا چهارم صد مرتبه ...

... فاقول ما نقی ... وان لم ... عاجلتنا ...
... لم نفعل ... القلیل ... لم تقدر ... لم نفعل

[illegible]

... جمعت ... لما حاربت ... الزمان ...
... الزمان ...

[illegible]

[illegible]

... ولکنت ... فانت ... وانقطع الکلام ...

شفیعی الیک الله لا شیء غیره والیسر الاداة الشفیع سبیل آخر جات سیرین یوم العرض ...
بنصف رجب جراد کان فیها تحرت بفصیح القول واعتذرت ان الیها ...

غیر عدل ان ترجی وحشة الناس لذلک ولهم نفر کذلک والهم حر کذلک

العام الف شهر والشهر الف عام والیوم الف حین والحین الف عام الدایم
وکم من ید للفتح عندی حمیدة وما لت احصی من لا دیه اکثر تفکر الثقل القر قد صنعتها
اذا کنت ترا نقمه حلی فشکر لا دمن الزیة ان شکر صامت ثم فعلت وان ترک

وقیة المرء ما قد کان یحسنه والجاهلون لاهل العلم اعداء

الا ان بالقلب یزداد اللب عنا لکان لکل لبیب شدید قوا لکنما الرزق بالرأی محکم

انما الدنیا کظل زائل او کضیف بات لیلا فارتحل او کنوم قد یراه نائم او کبرق لاح فی افق الامل

ناد اسم صانع من بعید ما وفرد ای الا کثرة والتحال والحلل الدنیا المغرور بمن غیر با خبر فان الموت

الزهد قبل الموت موت الدلیل وانما اسم قبل القبور

وان امرءا لم يحي بالعلم ميت   وليس له حتى النشور نشور صدق من الانا

ان التقي تباعا للدنيا وقد بليت

ليس الجمال باثواب تزيننا   ان الجمال جمال العلم والادب   ليس اليتيم الذي قد مات والده   ان اليتيم يتيم العقل والنسب

ثلاث يبكين الى بالعلوم والمراد

وكل صديق ليس في الله وده

اذا المرء لم يحفظ ثلاثا

وفاء للصديق وبذل مال

تكون كروح بين جسمين قسمت

وعيشك في الدنيا غرور وحسرة   وعيشك في الدنيا محال وباطل

ومن الدنيا فانك راحل   وبادر فان الموت لا شك نازل

الا ان الدنيا كمنزل راكب   اراح عشيا وهو في الصبح راحل

قدم ما عندنا حاضر   وان لم يكن غير خبز وجبن

وفي القدر الذي لم يتق الله   يبغض الناس ولا يحفظ

فما للذي لم يتق الله

ومن قنعت نفسه بالقليل

ولم ار مثل الفقر

كثير المال ليس له غنى   والله في كل ما ياتيه

رضينا قسمة الجبار فينا   لنا علم وللاعداء مال

لنقل الصخر من قلل الجبال   احب الى من منن الرجال

يقول الناس في الكسب عار   فقلت العار في ذل السؤال

عليكم بالثلاثة فاكتموها   تجمعتكم وعلمكم ومال

فان الناس اعداء لهذا

فإن المال يفنى عن قريب وإن العلم يبقى لا يزال

ومع ذكراهن في المهن وفاء ربح التقشب وعهودهن كواع

يكسرن قلبك ثم لا يجبرنه وقلوبهن من الوفاء خلاء

فلا تقنع بعيش ... ولا تطعم ... ما قدر الرزق ...

جسمي معي غير أن الروح عندكم فالجسم في غربة والروح في بلد

لكل قليل فبعد العسر تيسير وكل امر له وقت وتدبير

وللمهيمن في حالاتنا نظر وفوق تدبيرنا لله تقدير

تقلل لعمرك ... التقى عرضا ... لمن شيبك ...

عجبت ... ما زاد القول ...

ما دام ... من المراد ... إن قلت ... كذبت وإن ...

اطلط اطيط هلو فص اطلط اطيط لدفع الحمى يكتب ... ولا يشرب على الريق

كل واحد منه ... ولا يلهى والشفاء ... يشرب ... الله ...

... الاول ... الثاني ... ١١١١ ...

الثالث ... وفي نسخة اخرى الاول ...

الثاني ... والثالث ... جهة ...

اين آيه را نوشته و براى ... مجربست وذللناها لهم فمنها ركوبهم ومنها

يأكلون ولهم فيها منافع ومشارب افلا يشكرون روايت ... شهيد رحمه الله

از ... اگر خواهد ... حاجت ... بر آيد ...

... بزند هر چه بشنود ... بزند ...

... روايت ... واگر ... متعلق ...

... واگر ... متعلق ...

... واگر ... متعلق ...

... روايت ... واگر ... از امر و كه

روايت ... خاك ... اين آيه شريفه را ... وسردر ...

بيابد ... الساعة ... فيستخرجهم ... ولو كانوا الذين ... الساعة

موعدهم والساعة ادهى وامر در مصباح كفعمى از حضرت امير المؤمنين آورد

براى ... صورت اسم اعظم ... ازبراى آن مذكور ...

١١١١ ... ١١١١ ... ودر بيان قال امير المؤمنين خمس ...

وخط فوق خط وصليب فوقه اربع النقط ثم همزات اذا اعدوتها فهي سبع ...

فيه ... ثم واو ... ثم ... ثم ميم في الوسط تلك اسماء اعظم قدرها فاحفظ

فيها واياك الغلط ... والداء الذي عجزت عنه الاطباء ... والذي

تحبها يرفع عن جسمه ... ٥٥٥٥٥ ...

... در نسخه معتبر ... ٥٥٥٥ ...

بجهة رفع صداع كارد و دوات گرفته بر روى زمين مربعى از كاغذ خط بكشد ودر كشيدن هر يك از خطوط
محدود طولا وعرضا وتحت نه صلوات بفرستد وبعد از آن شروع در خطوط عرض محدود پنج كانه
وچهار شكل در ميان مربعات آتشى بخير يافته شد واز جانب راست ابتدا بكشيدن خطوط
عرض نمود در كشيدن هر خط يك حمد بخواند وبعد از آن دست بر سر مريض وران مكان بر ارد
ميكند كذارد وكارد را بر بالاى الف در خانه اول مربع كذارد وهفت نوبت صلوات فرستاده
ودو نوبت حمد بخواند در صورت معلول [illegible] اكر ساكن نه شد حركت كند ملاكارد را در انجا نه [illegible] كذارد ودر [illegible]
معلول وكى نند والكانه سيم والكانه چهارم بر لفظ جلاله بكذارد ودر هر خانه كارد كذارد
[illegible] بعدد [illegible] حمد وصلوات معين تحت مربع است عمل نموده وخواندن بعون الله كارد ولفظ جلاله

٤٥	٤	م	١

بر سيده در دعاكى [illegible] وكارد را بر لفظ جلاله بكذارد
از قربات [illegible] لا اله الا الله ودر خانه كذارد
٧ صلواة ٧ حمد ١٠ صلواة ٦ حمد ١٢ صلواة ٩ حمد [illegible]
ومحمد رسول الله [illegible] والضحى وسورة مباركة توحيد را الوشته
[illegible] وخانه كذارد [illegible] من [illegible] اوتكة ادعيتى فقال اثنتى
الف مرة استغفر الله واتوب اليه فرج الله تعالى عنه [illegible] وقد جرب [illegible]
[illegible] قرأ الاخلاص اثنى عشر الف مرة خلصه الله تعالى من ذلك مجرب [illegible]
[illegible] فليصلى [illegible] والشمس والليل والقدر والجحد والاخلاص والمعوذتين
ويقول اللهم ارنى فى منامى كذا وكذا واجعل لى من امرى فرجا ومخرجا ليلة والله قادر والله سبحانه فانه
يرى ما يريد من ابتغى امرى وعسر عليه امره فليطهر وليلبس اطهر ثيابه وينام منفردا على فراش طاهر ويقرا الشمس
خمسة عشر مرة وكذلك الليل [illegible] دوانه فانه يرشد اليه [illegible] ان [illegible] والكرب سعادة
لمن متحير فى امر فليصل بعد العشاء ركعتين يقرء فى كل ركعة الحمد مرة والاخلاص اثنى عشر مرة ويتم الركوع والسجود
فاذا سلم صلى على النبى وآله الف مرة ثم يقول يا رحيم يا كريم الف مرة وينام منفردا طاهرا على استقبال
فانه يأتيه آت فى منامه يقرأ اليه اشارة يرشده بها فى ذلك ويسعد بها فى الدنيا والآخرة ان شاء الله تعالى
فاق لم يجب اول ليلة فليعاوده عن النبى من صلى ليلة الجمعة اربع ركعات بكل ركعتين يتشهد ثم
يقرا فى كل ركعة منها الحمد مرة وبعدها الاخلاص فى الاولى احد عشر مرة وفى الثانية احد وعشرين مرة
وفى الثالثة احد وثلثين مرة وفى الرابعة احد واربعين مرة فاذا سلم منها قرء الاخلاص [illegible]
وخمسين مرة وقال اللهم صل على محمد وآل محمد احد وخمسين مرة ثم التمجيد ويقول فى سجوده
يا الله مائة مرة ويدعوا بما شاء وقال صلى الله عليه وآله من صلى بهذه الصلاة وقال بهذا القول
ثم سأل الله زوال الجبل لزالت وانه لا يخيب دعوته وبينى اليه [illegible] وان الله تعالى المنفعه
على من صلى بهذه الصلاة ولم يسأل حاجته من اصابه شدة وكانت له الا الله حاجته بجهة

بالخير

بسم الله الرحمن الرحيم

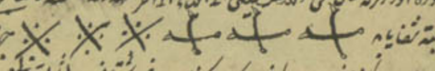
بجهة قطع عمل اين شكل را نوشته بر ران راست او ببندد و ديكرى ورهش اوكذارد ونظر كند وليعد از جمع

٤		٢
٣	٥	٧
٨	١	٦

يكشنبه وايضا بجهة كه كتبه نوشته در جامه او در زنكاه نهند هركاه تا باشد تجربه است
بجهة وضع حمل ريشه سفال اب رسيده نوشته بكا زاده ازيار راست اوانند ودر كتيبه

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

يكا وردازيار چپ او اندرون كتيبه ويكا در هش رو ليشى نظر كند مجرب است
لوضع الفترى يكتب على الدف بهذه الحروف س ى لح ذ م ك ويضع الكتيبة فى التين
ويقول وانزلنا الحديد فيه بأس شديد ومنافع للناس الى آخرها ايها الضرس
الضار بحق على ابى طالب اسكن ايها الضرس المضروس بالله المضروس
بحق الملك القدوس اسكن بحق لا اله الا الله محمد رسول الله على ولى الله
يا المصطفى والمرتضى وابنيهما الحسن والحسين وبكره من الدعاء المذكور فان تفر
ولا الله فقل السكين الحى وليقل هكذا الالف والذال الف وضع السكين الاول الهنى وقر
سوره اوا زانه فى يحنى ولا لقل السكين الاالب الا آخر حتى برفه شرحه نانشا كرده قرالفرايه
البته تعاليه



بجهة ابير

برانشت پاره كاغذ ذليه ودو هرم كافو ريه كدام را كرفته هر روز صبح بگيرند فرود بد البته تا كحمض ٨
سوال [illegible] وايه راعلق [illegible] عارا از فرج جوانه دوميد تا هفت روز اقسمت عليك ايتها النوبة
بعزة الله وبعظمة عظمة الله وبجلال جلال الله وبقدرة قدرة
الله وبسلطان سلطان الله وبلا اله الا الله وبما جرى به القلم من عند الله
وبلا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم واين شكل را در هنش شرا وبايد اوكنند ومجرب است
صل وكلام بزليه اين شكل را وبر بازوى كسيكه ابله دارد ببندد در ابله بيرون نيايد واكر
واكر ابله بيرون آمده تبه زر رفتى البته بزند بر كسيكه ابله دارد اين شكل را

١٣	٢	٣	١٦
٨	١١	١٠	٥
١٢	٧	٦	٩
١	١٤	١٥	٤

جهت كم بيرون آمدن ابله طفلى جون مسلوى ثعكه ازى
بزليه آورد وسوره مباركة حمد را باين شكل بنويسد ودر كردن
طفل ببندد با تنها نسكيد زر ونيازه ازين بيرون نيايد

الحمد لله	رب العالمين	الرحمن	الرحيم
مالك يوم الدين	اياك	نعبد	واياك
نستعين	اهدنا الصراط	المستقيم	صراط الذين
انعمت عليهم	غير المغضوب	عليهم	ولا الضالين

ف	م	ح
ص	ق	ل
ف	ط	ع

بجهة اكر كره تكرار خته بازو بحداد
شفا يابد اكر در ربائة بمكسكه مهر
او وراه تكرار خته بحرزه مهر حدات
شفا يابد با الاسم الله والقدا

صحيح ١

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المتفرد بالقدم والبقاء المتوحد بالعظمة والكبرياء الحاكم بما يريد والفاعل لما يشاء سمو كل البلاء للانبياء ثم بالاولياء ثم بالامثل فالامثل في درجات المحبة والولاء رافع الدرجات السعداء والشهداء ومعتق منهم عن الحيوة القليلة الفانية والنعمة الدانية حيوة دائمة ونعيما باقية بلا انتهاء فقال ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء والصلوة والسلام على اشرف اهل الابتلاء وافضل سكان الارض والسماء محمد سيد الانبياء وخاتم الاولياء وعلى اهل بيته الذين جلت منا قبهم عن العد وتعالت مراتبهم من ان تقاس حتى احق ملوك القادرين ورؤساء العالمين المبعوثين لقيام القسط في ابتداء الوجود الى يوم الجزاء ولعنة الله على اعدائهم لعنة متصلة ما دامت الارض والسماء وبعد الحمد لله الذي اعظم شعائر الاسلام واكرمنا بالارشاد الى الحل والحرام وتفضل علينا بالركن والمقام فجعل لنا حرما امنا وحصنا للانام وكهفا لعرض في الايام والصلوة والسلام على من تشرف به البيت والحطام واستقام به الركن والمقام محمد واله الذين هم حقايق البيت الحرام وبواطن الحج والاحرام خصوصا

لطلب الرزق وقد جرب فتح ولك ان تقوم في اخر وقت كان فتتوضأ وتصلي ركعتين ثم تجلس متوجها الى القبلة ...

... قل اللهم مالك الملك الى حساب ...

... يا اهيا شراهيا ... ايل سلا الله ...

... يحق سليمان بن داود يا الله يا الله يا الله ...

... يا اهيا يا ماسها ...

... اهيا شراهيا ...

... له له له له له له له له له ...

... شاهت الوجوه شاهت الوجوه شاهت الوجوه ...

بسم الله الرحمن الرحيم ...

... هم شفاء من الله العزيز الحكيم ...

عن الحياة الفانية والنعمة الدانية حياة باقية ونعيما بلا فناء

فقال ولا تحسبن الذين قتلوا امواتا بل احياء والصلوة والسلام ٤ بسمل ...

على قدوة خيل الانبياء ونخبة اهل الارض والسماء واسرته

البررة الاصفياء وعترته السعداء خصوصا ... ٥ بسم الله الرحمن الرحيم وقد يصح ...

الحمد لله الذي اتانا من رحمته كفلين وانعم علينا من نعمة قسمين

عظيمين والصلوة والسلام على كاشف اسرار العالمين المقصود بايجاد

الثقلين المخصوص بمقام قاب قوسين محمد صلى الله عليه وآله سيد

سيد الكونين وشفيع المطاع في الدارين وعلى اهل بيته

المصطفين واوصيائه المجتبين ولا سيما ... ٦

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي رفع مدارج

اوليائه واعلى معارج انبيائه واعطاهم بشرائف النفس والكرام

واكرمهم بفواضل الكرامة الى منتهى امالهم والصلوة والسلام ... جماله

على اشرف اوليائه وافضل انبيائه محمد صلى الله عليه وآله خاتم انبيائه

والائمة من بعده سادات ارضه وسمائه سيما ...

حبلو ٧ بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله والصلوة والسلام

على رسوله صلى الله عليه وسلم وعلى اهل بيت رسول الله وعلى انصار دين الله
وعلى حفاظ شريعة الله وعلى المجاهدين في سبيل الله وعلى الناصحين
الناصحين في جنب الله وعلى باذلي الارواح لوجه الله وعلى المخلصين
في ظلال السيوف والاسنة في محبة الله وعلى الثابتين في نيران
الكفاح في طاعة الله وعلى الاسلام الضعيفة في عبادة الله وعلى الدماء
السائلة والدموع السائلة من خشية الله لاسيما زور ٨
الحمد لله العلي العظيم والصلاة والسلام على نبيه العطوف الرحيم
ورسوله الجواد الكريم محمد صلى الله عليه وسلم صاحب السيف والعضيم
وعلى آله الفخام ذوي اولاد الهداة في الملاحم خصوصا
مجلس نهم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الحي المنان الذي ليس يشبهه
شيء من الاكوان ولا مثل له في الاعيان والصلاة والسلام على امير
لواء الدين المتفرد من اجتهد في الكائنة واتاه محمد صلى الله عليه وسلم
سيد الانس والجان اشرف من حواه الزمان وآله وعلى اصحابه صلى الله عليه وسلم
احبار الدهور ونواميس الزمان وادلة التوحيد اركان الاسلام
والايمان خصوصا مجلس دهم بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين واشرف
السفراء المقربين وافضل اهل السموات والارضين محمد صلى الله عليه وسلم
وآله الطيبين واهل بيته المعصومين لاسيما مجلس يازدهم
الحمد لله على السراء والضراء والبأساء والنعماء والصلاة والسلام
المبعوث لارشاد الضلال في الظلماء والهادي الى النجاة في الليلة
الظلماء سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم وآله الذين لهم نظام الدهر ولهم قيام
الارض والسماء لاسيما مجلس دوازدهم
الحمد لله الذي دل على وجوب وجوده افتقار الممكنات وعلى
قدرته وعلمه احكام المصنوعات المتعالي عن مشابهة الجسمانيات
والمنزه بجلال قدسه عن مناسبة الناقصات نحمده حمدا يملأ اقطار
الارض والسموات ونشكره على نعمه المتظاهرات المتواترات
ونستعينه على دفع البأساء وكشف الضراء والصلاة على
نبيه محمد صلى الله عليه وسلم صاحب الآيات والبينات المكمل
للطريقة والشريعة بسائر الكمالات وعلى آله الهادين من الشبهات
والضلالات الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم

وطهرهم من الرجس ... صلواة تتعاقب علیهم ...

بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی فی محکم کتابه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی حضرت علامه رحمه الله علیه در کتاب منهاج الکرامه از ابن عباس نقل کرده که نشسته بودیم با بعضی از جوانان بنی هاشم نزدیک رسول خدا ناگاه کوکبی از آسمان فرود آمد آنحضرت فرمود که آن ستاره در منزل هر که فرود آید او وصی منست بعد از من پس آن جماعت برخواستند و نظر کردند دیدند که آن کوکب در منزل امیر المؤمنین فرود آمده گویند که آن ستاره زهره بود و این معنی موجب ظهور نایره حسد ایشان شده بعضی گفتند یا رسول الله مبالغه کردی که گمراه شده در راه محبت علی ابن ابی طالب و هنوز حرف ایشان تمام نشده بود که این آیه نازل شد که حق تعالی قسم یاد میکند بستاره چون طلوع کند و برین فرود آید که گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد و خطا نکرد و سخن از هیچ باب نگفت الا از حضرت حق تعالی و از امام جعفر صادق منقولست که فرمود مراد از ستاره ... حضرت سید اولیا امیر المؤمنین علیه السلام فرزند مبارک ... یعنی مفاد آیه آنست که رسول خدا سخن نگفت و نگوید از هوای نفس ... مکرر

که از جانب الله تعالی صادر میشده پس در باره امیر المؤمنین بصریح گفته ... و از اینجا مفهوم میشود که خلافت امریست منصوص و اینکه از حضرت رسول منقولست که فرموده یا علی انت ولیی فی الدنیا والاخرة یعنی یا علی تو صاحب اختیار منی در دنیا و آخرت و این معنی مخصوص فضیلتیست از برای علی ابن ابی طالب که جناب رسول خدا او را مخصوص ساخته و ممتاز گردانیده بولایت ... از فضیلتهای آنست که حق تعالی رسول خود را امر فرموده به تبلیغ فضایل و مناقب علی ابن ابی طالب ... ملک عشرت ... الکبیر خواهید که بلندی مرتبه و درجه و فضیلت امیر المؤمنین ... و قدر و منزلت آن حضرت ... اینچنین گفت بگونه ... در اواخر نقل انتی

هل انی ربی الی صراط مستقیم تامل تا بدانید که مفسرین علما و محققین عرفا گفته اند که مقصود از این ... حضرت رسالت پناهی آنست که ... شده کان من الکاملین ... و ظاهر کردن ... هدایت فرموده و دگار ... علی ابن ابی طالب و این مرتبه بالاتری ... است که خاتم النبوة ... مرتبه اظهار ... آنحضرت نمایند ... که محمد آن محمود که ... وجود مبارک ... نقل کرده که حضرت رسول در سجده شکر میفرمود اللهم صلّ علی علی ولیک اعنی ... یعنی خدایا ... آله ... بمرد محمد که ... از پی ... عداوت نقل ... کرده ... امیر المؤمنین ... داخل ... اللهم احشرنی فی زمرة محبیهم ... و از این نقل ... وحال ... اهل بیت ... الفضل ما شهدت ... و محدثین ... نقل کرده اند که ... حضرت ...

دلهاے نهست ترا یا علی اینکه تو از منی و منی از تو آری و لو ندی و صاحب اختیار منی بعد از من
و روح تو از روح منست و گوشت تو گوشت منی دلها هر اولیا هر منست و با طلب تو ایمان آیدی
وصل و اقعه خیبر که بنا بر کتب معتبره مسطوراست که چون حضرت رسالت پناه متوجه
قلاع خیبر شد اراده الهی بمقتضای خواهش حضرت رسالت پناهی بظهور اعزاز مرتضوی که مهر گرفت
دو روزی قلعه قموص فرود آمد و چون آنرا محاصره نمود علی بجانبه و لشکر اسلام از کفره و گرسنگی شکوه کردند
ابوبکر را سردار گردانیده بجرب فرستاد او چون از لشکر اسلام را بدایره شهادت در آورده
با جنیبه هزیمت نمود روز دیگر عمر خطاب برفت و کرده بود او هم چون ابوبکر مرک الاسلام را
بباد داد و جنانچه در صحیح کاری مذکور است که فرج الفتح هم منهزم ماندند آنها نیز بر کشت
پس حضرت رسالت پناه فرمودند که والله لاعطین الرایة غدا رجلا
یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار یفتح الله علی یدیه اقسم
این علم را فردا بدست مردی دهم که از جمله صفات پسندیده اوست که خدا و رسول را
دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارد و او حمله کننده است نه گریزنده و حق تعالی
بر دست او این فتح را بگشاید که چون دیگران بر یکدیگر جلوه دارد و او بار نشیب دار نیز
ستیزنده مردی برد که بر چون اصحاب این بشارت از آن بزرگوار شنیدند هر یک در
آرزو بودند که رایت او بر منصب عالی مفتخر و سر افراز گردد تمام شب در فکر بودند و چون صبح
از روز دیگر حاضر درگاه حضرت رسالت پناه شد و همه ملتفت شده ظاهر معقول بودند
منتظر بودند و خاطر جمع داشتند که مراد حضرت رسالت پناه علی است حضرت ابتدا در جمع
عارض آن بزرگوار شده بود چون حضرت رسول از نظر ایشان غایب شد فرمودند
ولکن مقام رسالت ترا از بیرون بر در دولت خانه دید فرمود علی آن تاج ولایت
که او را امیر المؤمنین از خاطر آن جمع جواب دادند که امیر المؤمنین دو روز چشم درد دارد
پس امر

پس امر شد که امیر مؤمنان در حضور حاضر...
آنجناب حاضر حضرت خیر البریه ایشان بود و او را از ... آن
چشم او انگشت در بغل را آن درد را از حق تعالی مسلت نمود فی الحال بهر که ملکی آن درد
زایل که گویا هرگز درد چشم نداشته پس حضرت رسالت رایت نصرت را
بآن سرور رسالت داده فرمود که قدم در راه گذار که حق تعالی قلعه را از دست تو مفتوح گرداند
پس زره خود را با آنحضرت پوشید و ذو الفقار بر میان حمایل بست حضرت امیر مؤمنان و مقتدای
خلق جهانیان و لشکر زمینی و آسمان قدم در راه نهاد فعان اللهم روان بیتی دو که
لرزان لشکران طرف طرف تو حی طب سر فیتی اندر آن ملک که منصور پیرکردن از بوتراب
وداع جبرئیلی زند چنانچه اذا جاء نصر الله و الفتح خواند ملک جون طیور سلیمان بر
بالا سلیمان با نشر پیر سید و چون نزدیک حصار رسید علم را در زمین استوار کرد و در خیبر را
که ایشان در دست داشت بسنگ نظر کرد و همت گرفت چنان گوئی آن سپر در
که یک تیر برق نهان شد سنگ یکی از احبار یهود از بالای حصار حضرت را دید
پرسید ای صاحب کیستی و چه نام داری آنحضرت فرمود انا علی ابن ابیطالب یهودی گفت
او از برای آوردند که غلبتم و ما انزل علی موسی یعنی بتورات موسی قسم که مغلوب شدیم
اول حارث یهودی با فوجی بیرون آمد چون اغاز نبرد کرد ده نفر از اهل اسلام را
شهید کرد پس حیدر کرار او را بیک ضرب ذو الفقار سر و فرق شکافت و مرحب که
رئیس قوم و برادر حارث بود با جمعی از ناموران یهود مستعد و مکمل بیرون آمدند و بکینی
برادر رو بمیدان نهاد و رجز خواند و آن ملعون از قبیله رزان ...

... [illegible] تیغ حمایل کرده و در عمامه سر انداخته
... [illegible] سنگ بر سر محکم ساخته و نیزه بدست
[illegible] سوی [illegible] دوچون [illegible] از اهل اسلام را تاب مقابله و مقاتله او نبود
شیر [illegible] در مقابل آمده در برابر رخ او بر بان معرفت راند
انا الذی سمتنی امی حیدره کلیث غابات شدید القسوره
چنانکه شیخ [illegible] را [illegible] که حقیقت روی بکمرینها دیدن شیطان الصورت
یکی از اصحاب [illegible] خود را با ونهه ارب [illegible] رسید گفت ما در خواب
دیدیم که شیری [illegible] فرا گرفته [illegible] گفت از کجا
شیر بلند [illegible] شیطان گفت مگر نام در دنیا [illegible] تو که
برابری [illegible] از [illegible] اعتماد کرده [illegible] و [illegible]
[illegible] چون [illegible] نشد [illegible] ... [illegible] تیرکت
و شیطان گفت [illegible] کرد که [illegible] را از عقب [illegible] و تیغ
بر [illegible] حضرت در غضب [illegible] ذوالفقار را از نیام [illegible]
[illegible] فرو داد [illegible] گاه [illegible] از [illegible]
[illegible] که [illegible] بسیار بر [illegible] تعجیل [illegible]
برای [illegible] بر [illegible] دست [illegible] اهل کین [illegible]
[illegible] سیر [illegible] امید [illegible] ...

میکال را بشرخطاب کرام [illegible] از عقب [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] ازین روی [illegible] بدین [illegible] او بکوید مرد [illegible] را زدن [illegible]
[illegible] اکبر یا [illegible] قوت [illegible] آرد و درآمد [illegible] جوانی [illegible]
ذوالفقار [illegible] بسر [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] آن ضرب
دست [illegible] بر [illegible] ایشان از عقب [illegible]
از خندق [illegible] و [illegible] مقاتله [illegible]
حواله [illegible] حضرت [illegible] کوار [illegible]
کافران [illegible] در [illegible] و [illegible] تکف [illegible] در [illegible]
[illegible] کنند [illegible] خواستند [illegible]
در [illegible] حرکت [illegible] که [illegible] در [illegible]
حایل [illegible] حضرت در [illegible] خندق [illegible]
[illegible] تمامی [illegible] داخل قلعه [illegible] ماندهام از قوه [illegible]
که [illegible] و [illegible] را داخل قلعه [illegible] ~~[illegible]~~
رسول [illegible] ایستاده از حضرت [illegible]
منقولست که [illegible] حضرت در [illegible] حرکت داد [illegible] صفیه و [illegible]
[illegible] از [illegible] از [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] رفت
بر [illegible] زنان را [illegible] از [illegible]
صفیه [illegible] حضرت امیر [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] که [illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible]

ان زنگها بر کشتگان آن بگذرانید همینکه چشم آن زنان بر کشتگان افتاد [illegible]
صورت را خراشیده نوحهگری بر سر زدند بلال الحال که نسبت حضرت [illegible]
آورد همینکه آن حضرت را چشم بر صفیه افتاد و [illegible]
بلال را در مقام عتاب در آورد و فرمود ای بلال چرا این زنان را بر کشتگان گذرانیدی
حضرت چشم مبارکش پر آب شد ایا ترا رحم نیست [illegible]
که داغ غم ایشان را تازه کردی اما بخدا قسم گویا آن بزرگوار را [illegible]
از روضه افتاده [illegible] حضرت را آل [illegible] ستم [illegible]
ندیدام که [illegible] در [illegible] اهلبیت او را [illegible]
تا [illegible] سوار [illegible] و این [illegible] حکم [illegible]
که چشم [illegible] بر کشتها [illegible] سر [illegible]
[illegible] خود را [illegible] خدا [illegible]
[illegible] را در [illegible] گرفت [illegible] اسیر [illegible] ام کلثوم [illegible]
خواتون [illegible] برادر را [illegible]
[illegible] به بلال [illegible]
[illegible]
زینب خاتون [illegible] دارد [illegible]
[illegible] زینب خاتون [illegible]
[illegible]
[illegible] خاتون [illegible]
گفت [illegible]

مجلس دنیا

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ
یعنی ای گروه طریق سداد این است جز این نیست که زندگانی این
دنیای دنی برخورداری اندکیست که زود انقطاع پذیرد و نهال
بقای آن عنقریب بارّه حوادث بریده گردد و وزر و وبال آن
باقی باشد و بدرستی که سرای دیگر سرای آرام گرفتن و جاوید بودن است
که هیچ وجه از زوال نیست بر خلاف این سرای که جای انتقالست
و محل [illegible] نه مکان قرار پس [illegible] بدار از متاع فانیه و آنرا
بر سرای باقیه اختیار مکنند و در آورده حدیث میفرماید وما
الحیوة الدنیا الا متاع الغرور و نیست زندگانی
دنیا مگر متاع فریبنده که بفریبد و باقی نماند این متاع و آنرا
وسیلت احراز حصول نعیم آخرت [illegible] جهت مستلذات
نفس و هوا بکار [illegible] اگر صاحب دولتی [illegible]
توفیق اسباب دنیا تحصیل عقبا نماید دنیا نسبت باو [illegible]
سرور خواهد بود نه متاع غرور و مؤید [illegible] حدیث نبوی است که
نعم المال الصالح للرجل الصالح و بعض از اکابر [illegible]

در صفت دنیا گفته‌اند که لعب است همچو لعب صبیان و لهو است
همچو لهو شیبان و زینت است همچو زینت نسوان و تفاخر است همچو
تفاخر اقران و تکاثر است همچون تکاثر دهقان بر هیچ ما تا عمر نیست
که این بازیهای کودکانه از طرف لغو و لهو و فرح نغمه دستگاه
مبتلا گردد و زینتهای آن از هم بریزد و تفاخر و تکاثر آن چون [اندوه؟]
شراره آتشی نابود گردد از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است
که بعضی از یاران فرمود [...] از برای دنیا غم مخور که جمله لذات دنیا [...]
در مطعوم و مشروب و ملبوس و منکوح و مرکوب و مشموم
شریف‌ترین مطعومات عسل است و آن لعاب مگسی است
و لطیف‌ترین مشروبات آب است و جمله حیوانات در آن شریکند
و بهترین ملبوسات دیبا است و آن تنیده کرم ابریشم است و [...]
فواید منکوحات مواقعه است و آن فساد اجزای لوث و [...]
بول و زیباترین مرکوب اسب است و آن در معرکه هلاکت
و نیکوترین مشمومات مشک است و آن از خون آهو است
و چون منتظم لذت دنیا این است پس [...] امور خسیسه است

بی

بس معلوم است که قدر و خطر او تا کی [خوار بود] از امیر المؤمنین ع
پرسیدند که صفت دنیا را بیان کن از برای ما فرمود
که دنیا اولش گریه است و میانش غم و اندوه و آخرش فنا
مجملا معرفت خداوند یگانه در آیات مذکوره که هر یک از آنها
گم گشتگان را اشاره به منزل نجات و دلهای [...] را حبل آب
حیوات است تحقیر حیات دنیا نموده و بیان بی ثباتی این
سرای و وفای این عجوزه [...] فرموده است تا بندگان [...]
لذات فانیه دل از دست ندهند [...] زیرا [...]
با اسباب فریبش ننهند [...] در غفلت [...]
همین [...] معدوده [...] علی
دنیا و کالای [...] منقول است
که می‌فرمودند که والذی نفسی بیده الدنیا اهون
علی الله من هذه علی اهلها قسم بخداوندی که جان من
در قبضه قدرت اوست که دنیا خوارتر است نزد
حقتعالی از این جیفه گندیده در نزد اهلش [...]

[illegible]

و از شاه کشور تجرید و رضا حضرت علی آخر الفخر منقول است
که فرموده اند دنیاکم عندی لاهون من ورقة
فی فم جرادة تقضمها یعنی که دنیای شما خوارتر است
نزد من از برگی که در دهن ملخی باشد که آنرا بخاید
از اکابر است که اتخذ الدنیا ظئرا و اتخذ الآخرة
امّا الم تر الی الصبی اذا عقل و حیی بنفسه
علی امّه و ترک ظئره یعنی دنیا را دایه خود گیر
و آخرت را مادر یعنی چون کودک بشعور
رسید دایه را ترک میکند و خود را باغوش مادر
افکند ای دل کودک خصال وای پرورده شیر [illegible] زلال
تا چند دست رغبت بدامن الفت این دایه زود گسل
خواهی داشت و تا کی دست خواهش در گردن این
عجوزه بد کیش حمایل کرده [illegible] بسینه ما در عقبی
خواهی گذاشت فرد است که طفل [illegible] چه داشت ازین
رابنده [illegible] از کرد [illegible]

بلی

بل اولیا آنست که بینی از آنچه هر کس گوید [illegible]
از تو دوری گزیند [illegible] از او دوری جوید و از پیه او بدور
تا عاقبت از اینجا رانده و از آنجا مانده نشوی
و مخفی نماند که محبت دنیا و آخرت در یک دل جمع نمیشوند
و این دو اندیشه از گریبان یکی ظاهر سر بر نمی آورند و در
یکسر این دو سودا بر نمیتابد [illegible]
دیده عالم [illegible] منقول است که فرمودند
که مثل الدنیا و الآخرة کمثل ضرتین اذا رضیت
احدیهما اسخطت الاخری یعنی دنیا و آخرت
مانند دو زنند که در حباله نکاح یک شوهر باشند [illegible]
و جانب [illegible] راضی [illegible] و از دیگر [illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین
فرمودند که هما بمنزلة المشرق و المغرب کلما
قرب من واحد بعد من الآخر
یعنی دنیا و آخرت بمنزله مشرق و مغربند

ورود نها در میان هر دو چندانکه بیکی نزدیک میشود از دیگری
دوری کردد واز حضرت علی منقولست که لا
یستقیم حب الدنیا والآخرة فی قلب مؤمن
کما لا یستقیم الماء والنار فی اناء واحد در سر
دنیا وآخرت در دل مؤمن باهم راست نمی آیند چون
آب وآتش که در یکظرف باهم جمع نمیشود مجلد آن
همتانی که خود را مبتدع قبیله جل راضی ساخته اند از نخوت
تاج اجل محروم خواهند بود در حشر صف کردن
کلمهٔ حق بر زبان کردن و دعوی نتوانند افراخت
و جز در مقر نقد [illegible] اقامت نخواهند انداخت
منقولست که روز قیامت دنیا را بصورت عجوزهٔ
[illegible] کبود و دندانها از دهان بر آمده و روی زشت
[illegible] در آورند و بر خلایق عرض نمایند و گویند
این زن را میشناسید اهل محشر [illegible] خلقی استعاذه
[illegible] که این دنیاست [illegible] با یکدیگرا

لعقل

لعقل میرسانیدید و بسبب ان رشته خویشی میبریدید و برادران
که مدادست بر بیایان بستید پس از آن او را در آتش می اندازند
گویید یا رب تا بعد ان من کی بینم از حضرت عزت ندا رسد
که تا بعد ان او را با دو ملی [illegible] رسد از جناب رسول ص منقولست
که روز قیامت جمعی را مبعوث کنند که طعامها [illegible] فی العذر گوهها
تهامه باشد و همه انها فریاد ان الله بعذاب الیم [illegible] عرض
کرده اند یا رسول الله [illegible] ان چه کسانند فرمودند کسانی هستند
که در شبها لرزان شدند و ببیاد نشسته اند چون او را از امور دنیوی
پیش می آمده در طلب ان خود دار نمودند و مخفی انکه
در سر دنیا پیوند [illegible] در اعتبار [illegible] حسنات
فرو میریزد و غربال چشم حرص خاک [illegible]
[illegible] محمدی نیزد [illegible] مردست که حضرت [illegible]
گذشت که میگریست و چون مراجعت [illegible]
گریه میکرد انحضرت [illegible] بر در دکان [illegible]
تو میگریی [illegible] عمران [illegible]

مع دموع عینیه ورفع یداه حتی تسقطا لم اعقف
اند و هو یطیب الدنیا مطعمی مغز انکه اکر چندان بکوید
که مغز سرش بکشد چشمانش فرو ریزد و اینقدر دستهارا
بدعا بردارد که ساقط کوند و با انرا ترزم جهت انکه او دنیا
دوست میدارد پس وحاصله پس بنا بر این سال العادت این نهایت
غیر تفاوت جا دوانه نیز بلند و از آمدنی اینچوره عقبه فرزندی
جز خسران اخروی متولد نمیکردد یکی از حکما زندکانی دنیا را
بعالم خواب تشبیه کرده که در ان حال هرچه از خوش و ناخوش میبیند
بی حقیقت و چون بیدار کردی اصلا از ان اثری نیست الناس
نیام فاذا ماتوا انتبهوا چون صبح اجل طلوع نماید و تیغ عرق مرک
چشم از خواب زندکی بر کرد به تنه از ان نمود و دروغ از این زمانه
اینقدر طول امل ره میدهی در دل چرا مصحف خود را پایمال [illegible] حفظ
میکنی باطل چرا علی دنیا احتلام و خواب غفلت بر تن نیت
از خیال اینقدر الوده ایلی چرا شهوات کثرت بیر
سردی و متمکن [illegible] ۳ بر روی حصیر خفته بود [illegible]
مبارکی

مبارکی الفتی مصیبت کرده عمر سیل کفت چه کنی بر فراش نرم تر
کجواب حضرت فرمودند مرا با دنیا چه کار است نیست مثل من و مثل دنیا
مکر مانند سواری که در روز کرم براهی رود و ساعتی در سایه درختی
توقف کنند بعد از ان براه خود رود پس دنیایی که در تشبیه
حضرت سید کاینات چنین فرماید بچه طریق محل اعتماد میتوان بود
و دنیایی را که ساح کوثر ادراک سنجی دنیا کم هذه اهون فی عینی
من عرق خنزیر فی ید مجذوم طریق توصیف ان را نموده بچه عنوان
محل اعتماد میتوان دانست و بایجه لهو که این بزرکوار دادلد طاهرین او
آنچه در طلب دنیا نمی شتافتند و اکثر اوقات را بکرسنکی بسر میبردند
وطعام خود را بفقرا و مساکین بذل مینمودند [illegible] روایت که روزی
جمالی
لسن بزرکوار داخل حجره طاهره کردیدند دیدند که فاطمه تب دارد و [illegible] شده
سرا مظلومه را در کنار کرفت و بصورت آن مینکریست و میکریست
چون فاطمه بهوش آمد حضرت فرمودند بچه میل داری ای فاطمه
عرض کرد یا ابی هیچ چیزی نمیخواهم چرا که پدرم ان فرموده هرکز
از طعام چیزی نخواه مبادا آقا در بنده وجود [illegible] حضرت فرموده

یا فاطمه ام گلی من بر تو بگو چه میل داری عرض کرد حال که قسم دادی اگر در این
شهرت تب انار بدست بیاید مایلم حضرت از حجرهٔ طاهره بیرون
تشریف بردند از اصحاب جویای انار شدند عرض کردند
فصل او گذشته لیکن در این روزها از طایف یک بار شمعون
انار آورده آنحضرت بدر خانهٔ شمعون آمدند دق الباب
نمودند شمعون بیرون آمد عرض کرد چه بخت شد که خانهٔ مرا
مشرف ساختی فرمودند شنیدم که تو انار آورده اگر چنانچه
چیزی باقی است بمن بفروشی که بیمار عزیزی دارم عرض کرد آنچه
بود تمامت فروخته شده این بزرگوار بعلم امامت میدانستند
که یکی باقی است فرمود برو تفحص کن شاید دانهٔ باشد و تو مطلع نباشی
زوجهٔ او گفت بلی یک دانه در آستانه بود گفت دانهٔ انار زیر
برگها است آنگاه انار را نزد آنحضرت آورد آن بزرگوار
چهار درهم عطا فرمود شمعون عرض کرد قیمت این انار نیم
درهم است حضرت فرمودند سه درهم و نیم برای زوجهٔ او
که از پنهان نمودن این انار منفعتی منظور داشته حضرت روانه

بحجره

بحجرهٔ طاهره گردیدند در اثنای راه صدای ضعیفی را شنیدند از عقب
آن صدا رفتند تا داخل خرابه شدند شخص مریضی و اعمی را دیدند
که بخاک افتاده و مینالد سر او را در کنار گرفت پرسیدند که چند
یوم است که مریضی عرض کرد از اهل مداینیم و معروض تعب گفتم
بروم خدمت امیرالمؤمنین ع شاید چاره کند و مدتی است
که در اینجا مریضم آنجناب فرمود چه میل داری گفت هرگاه
انار بیشتر بخورم بسیار مایلم آن بزرگوار فرمود یک انار در این
شهر بود از برای عزیزی تحصیل نمودم لیکن حالا نمیتوانم ترا محروم کنم
نصف را بتو میدهم آن بزرگوار بدست مبارک خود انار دانه نموده
بدهان آن مریض نمودند چون تمام شد عرض کرد اگر نصف دیگر را
هم التفات فرمائی کمال مرحمت است آنحضرت نصف
دیگر را هم دانه نمودند و بدهان آن مریض کردند امیرالمؤمنین ع
نتوانست و لقمه را گرسنه برنگرداند نمیدانم در آن وقت بود در فراق
ش م در حالیکه حضرت سید سجاد علیل و تب دار افتاده
نه دوائی و نه پرستاری جز جناب زینب خاتون کسی پرستاری
یتیمان می نمود نه غذائی داشته [illegible] شهدا

حضرت فرمودند دیگر چه میل داری

نه طبیبی و نه دوائی نه غذائی

[illegible]

و ولایت که اهل بیت رسول صلعم را همیشه در اصل [illegible]

این نزاد و رفرا بند که در جنب مطبخ بدید او جا بود [illegible]

روز از گرما و شب از سرما آرام نداشتند [illegible]

دختر یک زنیاده لیتی سه ساله بود از روزی که از پدر مفارقت

کرده بهر شب و روز آرام نداشت و میگفت پدر من کجا است

این بیکس را میگفتند پدرت بسفر رفته فردا می آید تا آن

شب که پدر را در خواب دید و از خواب بیدار شد گریبان

عمه خود را گرفت و گفت پدرم را میخواهم عرض کرد مگر

عمه رخ رکیده [illegible] اگر کو از آن اهل فرقت کدام اگر و ران

زند کانه نه [illegible] عجب گنج مطبخ خرابه ها [illegible]

خواب دیدم [illegible] الکیرا از دختر بیبا بر خلاف العمه پدر را میخواهم

[illegible]

آرام دل [illegible]

اهل بیت همه صدا بگریه بلند کردند هر چند

آن طفل را تسلی دادند سود نبخشید

گفتند [illegible] صدای [illegible] آن طفل

مقصد پنجم سؤال کردن در صراط از محبت علی ابن ابی طالب و اهل بیت او

و آنچه بر [illegible] اهل البیت [illegible] و بعضی از فضایل حضرت و [illegible]

قال الله تعالی حکم کتابه فی سورة صافات وقفوهم انهم

مسئولون ما لکم لا تناصرون حضرت باری تعالی میفرماید

و باز دارید ایشان را بر پل صراط بدرستیکه ایشان قبل از

دخول جهنم پرسیده خواهند شد از عقاید خود و در صحیح ابن

مسعود واقع است که وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی ابن ابی طالب

و حضرت رسول صلعم فرمودند که هیچکس را نگذارند که از صراط

قدم از قدم بردارد تا پنج چیز از دو سؤال نکنند عن شبابه

فیما ابلاه از جوانی که بچه صرف کرده و عن عمره فیما افناه

از زندگانی تا در چه فانی ساخته و از مال که بچه صرف کرده

و از علم فرائض که دانسته با عمل کرده و از دوستی علی ابن ابی طالب

بعد از وقوف اهل عصیان از زدن سرزنش ملائکه ایشان گویند چیست

و شما را که یاری یکدیگر نمیکنید در جلد صراط از عذاب دوزخ

و محمد بن [illegible] در کنز المناقب از ابن عباس روایت کرده که رسول صلعم

فرمودند چون روز قیامت شود امر میکنند خدای تعالی که

دوزخ را اینکه بتابه هفت طبقه جهنم را وا مرکنند

رضوان خازن بهشت بیاید هشت طبقه بهشت را و میکائیل را
امر نماید تا بگذارد صراط را بر روی جهنم و جبرئیل را امر فرماید
تا نصب کنند میزان عمل را و پیغمبر را امر میکنند که بیاورد امت
خود را جب بی لرزان به بندند بر صراط هفت پل طول
هر قنطره هفده هزار فرسخ و بر هر قنطره هفتاد هزار ملک سؤال
میکنند این امت مرد و زن را بر قنطره اول از ولایت
امیر المؤمنین ع و دوستی اهلبیت پیغمبر پس کسی که محبت آن
بزرگوار و اهلبیت او را داشته باشد میگذرد از قنطره اول مثل
برق و کسیکه نداشته محبت او را میاندازند ملائکه او را بسر
بقعر جهنم و هر چند با او عمل هفتاد صدیق باشد و حافظ ابو نعیم
روایت کرده قول حق تعالی را که میفرماید عم یتسائلون عن
النبأ العظیم از رسول خدا ص که نبأ عظیم ولایت علی ابن
ابی طالب است ع که سؤال میکنند در قبرهای ایشان نیست
میتی در شرق و نه در غرب و نه در بحر و نه در بر مگر آنکه
منکر و نکیر سؤال میکنند از ولایت علی ابن ابی طالب ع

وابو

وابو سعید روایت کرده از جناب رسول ص که فرمود چون
روز قیامت شود امر میکند خدا یتعالی دو ملک را که بنشینند
بر صراط و نگذارند احدی را که بگذرد از صراط مگر به براة
امیر المؤمنین ع و کسیکه نباشد با او براة آن بزرگوار میاندازد
خدا یتعالی او را بر رو در جهنم گفتم پدر و مادرم فدای تو باد چیست
براة امیر المؤمنین ع فرمود مکتوبی است که نوشته است:
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ابن ابی طالب وصی رسول الله ص
و از ابن عباس مرویست که گفتم برسول خدا ص یا رسول الله
وصیتی کن مرا فرمود بر تو باد بمحبت علی ابن ابی طالب
والذی بعثنی بالحق نبیا لا یقبل الله من عبد حسنة حتی یسئله
عن حب علی ابن ابی طالب ع قسم بخدائیکه مرا بالحق فرستاده
که قبول نمیکند خدا یتعالی هیچ حسنه را تا آنکه سؤال بکند
از ولایت علی ابن ابی طالب ع که جناب ملائکه مقربین و انبیای
مرسلین اجتماع نمیکردند بر بغض علی ع هر آینه عذاب میکرد
خدا یتعالی ایشانرا و کیست آنکسیکه مرا براستی بخلق فرستاده

که آتشی شدید است بر دشمن علی عم از کسی که گمان کند که از
~~برای خدا ولدی است و از خطاب رسول صلعم مردی است که فرمودند~~
~~یا علی روز قیامت کلیدهای بهشت و دوزخ را بمن میدهند و من~~
~~بتو میدهم از کرامات و داخل بهشت میکنی هر که را خواهی~~ فرمود یا علی عم
داخل جهنم و اول کسی که داخل بهشت میشود توئی و در دست
تو خواهند لوای حمد و آن هفتاد شقه است و هر شقه از آفتاب
و ماه بزرگتر است و اهل محشر در صف میایستند و لوا زمان
ایشان میروند و آدم و جمیع خلائق در زیر علم می خواهند بود
و طولش هزار سال است سرش از یاقوت سرخ است
و چوبش از نقره سفید و تیغش از زمرد سبز و سه چوبه دارد
یکی در مشرق دیگر در مغرب دیگر در میان دنیا و بر آن
سه سطر نوشته است سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم
سطر دوم الحمد لله رب العالمین سطر سیم لا اله الا الله
محمد رسول الله و طول هر سطر هزار ساله راه است و حسنی
تو یا علی عم را بر میداری و روان میشوی و حضرت امام حسن عم

از دست

از دست راست تو و امام حسین از دست چپ تو و من
اینک با حضرت ابراهیم در ساق عرش پس حله سبز از حله
بهشت در تو میپوشانند پس منادی از جانب رب العزه
ندا کند که یا محمد صلعم نیکو پدریست ~~[illegible]~~ برای تو ابراهیم و نیکو
برادریست برای تو علی ابن ابی طالب عم و بر آن علم نوشته است
لا اله الا الله محمد رسول الله صلعم هم المفلحون هم الفائزون و من یا علی
و بر درجه خود بلند میروم و آن هزار پایه دارد و از هر پایه تا پایه
هزار سال راه است بدویدن اسب تندرو و پایه ها
یکی از جواهر است و یکی از زبرجد و یکی از یاقوت و یکی
از مروارید و یکی از طلا و یکی از نقره و آن درجه در میان
درجه پیغمبران مانند ماه است در میان ستارگان و من
هر پایه بالا میروم و تو یا علی عم یک پایه بعد از من پس
جمیع پیغمبران گویند خوشا حال این دو بنده که بسیار
گرامی اند نزد خدا تعالی پس ندا رسد که این حبیب
منست محمد صلعم و این ولی منست علی عم خوشا حال کسی

که او را دوات دارد دوات برگی که او را دو قلم دارد و هر دو دروغ بهبندد
آنگاه حضرت رسول صلعم فرمود که هیچ بنده نیست که تو را دوست
دارد و بکدام زبان بنداری حیات یابند او هیچکس نیست که تو را دشمن
دارد دیگر یا آنکه حق تو کرده باشد یا با تو حرب کرده باشد مگر
اینکه بیرزه دار آید و صورت او سیاه روی پس در انجیل
دو ملک بیایند یکی رضوان خازن بهشت و دیگر
مالک خازن جهنم پس رضوان بیاید و بگوید السلام
علیک یا احمد بگویم السلام علیک تو کیستی که چه بسیار
خوش بوئی و خوش روئی گوید منم رضوان خازن بهشت
این است کلیدهای بهشت خدای تعالی برای تو فرستاده میگویم
بده به برادرم علی ابن ابی طالب قبول کردم پس مالک خازن جهنم آید و سلام کند پس
از رد سلام گوید منم خازن جهنم حق تعالی کلیدهای جهنم به تو فرستاده
گوید قبول کردم بده به برادرم علی ابن ابی طالب پس مالک
دو در دست علی میکرد دو کلیدهای بهشت و جهنم و چون ایستاده بر کنار
کلیدهای بهشت و جهنم بنا ایستد و زبانه جهنم بلند که دیده [illegible]

در وی آورد سفید روی

هذا مقام محمود الذی وعده الله

دو کلید هذا المقام محمود الذی وعده الله

میکند

میکند جهنم میگوید یا علی بگذار که نور تو آتش مرا خاموش میکند
و علی میگوید فرا گیر ای جهنم آنچه را میگویم بگیر که این دشمن است
و این را بگذار که دوست من است پس حضرت رسول صلعم
فرمود که دوستان که اطاعت جهنم در ان روز علی را زیاده از
غلامان سعادت نسبت لشما اگر خواهد جهنم را جانب
راست میفرستد و اگر خواهد بجانب چپ و فرمود نبی علیه
که خداوند تعالی که منبر را شکافت و گیاه‌ها از آن بیرون
آورده که جماعت را امر کند که از قبر بیرون آیند و صورت
های ایشان چون برف سفید باشد و نورانی خواهد بود و جا
مهای سفید پوشیده باشند و نعلین طلا در پا داشته باشند و نعل ان
ان بندها از مروارید باشد و ملائکه باستقبال ایشان آیند و با ایشان
بهشتی آورند که مهار آنها از طلا باشد و بمروارید و یاقوت
مرصع کرده باشد و جامهای ان شتران از استبرق
و سندس بهشت باشد و مهارشان از زبرجد باشد و آن
شتران ایشان را بر داشته بصحرای محشر پرواز کنند

رو به جای گروه

هزار ملک همراه ایشان از بهشتی رو و جانب راست و جانب چپ
و ایشان ندا در نهایت احترام بهمان بدرگاه بهشت
و در آن درگاه درختی باشد که هر برگی از آن صد هزار کس را
سایه افکند و از جانب راست چشمه باشد پاکیزه
و مطهر و از آن چشمه شربتی بایشان دهند که بدیهای ایشان را
بالکل از ایشان ببرد چنانکه بلیغ نماید و سقیهم ربهم شرابا طهورا
این شراب را از این چشمه بایشان دهند پس بیایند بر سر
چشمه دیگر از جانب چپ و این چشمه زندگانی است
که غسل کنند و هرگز نمیرند پس ایشان را بنزدیک
عرش میآورند پس حضرت امیر المومنین ع عرض نمود
یا رسول الله ص اینها چه جماعتند فرمودند که اینها دوستان
و شیعیان خالص تو اند و از حضرت امام محمد باقر ع روایت است
که فرمودند چون روز قیامت شود ندائی کنند که کجااند محبان
ندا را بشنوند و می‌طلبند محمد مصطفی را و او را جانب عرش میدارند
پس حضرت امیر المومنین ع و ائمه طاهرین میطلبند بر جانب
راست

راست حضرت رسول ص میدارند بعد از آن پیغمبران را اکثر میطلبند
و در جانب چپ عرش میدارند پس اول مرتبه قلم را بصورت
شخصی میآورند و در برابر عرش میدارند بمقام حساب پس مقابل
ندا بلند میآید ای قلم آنچه الهام کرده‌ام بتو و بسوی تو وحی نمودم در لوح
نوشتی قلم گوید که بار خداوندا تو میدانی دیگر آنکه پس لوح را
طلبند بیاید بصورت آدمیان و با ایشان بایستد از وی سوال
نماید که بتو رسانید گوید بار پروردگارا هرچه از قلم بمن رسید
آن جمیع را باسرافیل رسانیدم و هر که از کتابها و ختمهای
حق را بایشان رسانیدم و آنکه که بر دو خواندم حبیب تو
محمد مصطفی ص پس اول کسی که از فرزندان آدم را بسوال
طلبند آن بزرگوار است و از وی سوال نماید که یا محمد ص جبرئیل
بتو رسانید آنچه وحی بسوی تو کرده بودم گوید بار خداوندا
جمیع را بمن رسانید فرماید که بهمه را امت خود رسانیدی
گوید بلی ای مولای من در راه تو جهاد کردم پس خطاب رسد
که که از زبان تو گواهی میدهد آن بزرگوار گوید خدایا

بتبلیغ رسالت من و ملائکه نیز گواهند و گواهی تو مرا کافی است پس ملائکه را
طلبند و همه گواهی دهند بتبلیغ آنحضرت پس امت آنحضرت را
طلبند و سؤال کنند که آیا محمد صلعم رسالتهای مرا بشما رسانید همه
گویند بلی آنگاه ندا بحضرت رسول صلعم در رسد که چون از میان
ایشان رفتی خلیفه در میان ایشان گذاشتی که حکمت و علم
و کتاب مرا برای ایشان بیان کند و هرچه در آن اختلاف
کنند برای ایشان ظاهر سازد حضرت بفرماید که بلی علی ابن ابی طالب را
در میان ایشان گذاشتم که برادر من بود و وزیر من بود و وصی
و بهترین امت من بود در حیات خود او را نصب کردم
و مردم را باطاعت او خواندم و خلیفه خود کردم که پیروی
او نمایند پس علی ابن ابی طالب را طلبند و ندا فرماید
که یا علی آیا محمد صلعم ترا وصی خود گردانید در حیات خود و بعد
از آن بر امت قائم شدی گوید بلی خداوندا محمد صلعم مرا وصی
خود کرد و در حیات خود مرا نصب کرد لیکن بعد از آن
او را بجوار خود برد امت او انکار امامت من کردند

و باطل کردند و مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشتند
و جمعی را که سزاوار تقدیم نبودند بر من مقدم داشتند و اطاعت
من نکردند پس شمشیر کشیدم و در راه تو جهاد کردم تا کشته شدم
پس ندا فرماید که یا علی خلیفه ای را که برای خود نصب کردی گوید
که بلی خداوندا امام حسن ع را برای ایشان خلیفه کردم که فرزند
من و فرزند دختر پیغمبر تو است پس حضرت امام حسن ع
را ندا فرماید که یا حسن ع تو را خلیفه خود گردانید فرماید بلی
ای پروردگار من امت اطاعت من نکردند و غیر مرا
بر من مقدم داشتند تا گوید خلیفه برای مقرر ساختی گوید بلی
برادر حضرت امام حسین ع در حیات خود نصب کردم
و مردم را باطاعت او خواندم پس حضرت امام حسین ع را
طلبند ندا فرماید که برادرت ترا وصی خود کرد گوید
بلی ای پروردگار من فرماید به بندگان من رسانیدی گوید بلی
رسانیدم اما اطاعت نکردند و شمشیر کشیدم و در راه تو جهاد
کردم تا کشته شدم و امت جدم خیمه‌هایم را آتش زدند

[illegible]

~~دو شب را بعرض منع نمودند و اهل بیت را ذکر کرده تا تشنه~~

کمتر او دادو که بجز عرض کنند

خدا اینکار را اکثر سعی و در دید بار کردند ~~که اگر حضرت لب خشک~~ از برای طفل خود

علی اصغر آب طلبیدم قطره آبی با و ندادند آنحضرت بر در خیمه

~~تشنگی کرده و [illegible]~~

ایستاده بود ندیدند صدای شیون بلند شد گفتند چه حکایت روی داده

گفتند یابن رسول الله شیر در پستان مادر علی اصغر از عطش خشکیده

شده و از تشنگی علی اصغر آب نرسیده نزدیک بهلاکت

رسیده قطره از برای او طلب باید الجناب الطفل را برروی

دست گرفته سوی آنکافران روان گردید و فریاد برآورد

ای قوم شیعیان مرا کشتید و نوجوانان مرا شهید کردید اگر

بزعم شما گناه کارم این طفل را گناهی نیست اگر بزعم شما من

گناه کارم نیام نکرده هیچ گناهی علی اصغرم است این طفل

بی گناه را دهید قطره آبی را مادرکار علی اکبر اهست لیکن

فرمود ویلکم اسقوا هذا الرضیع الذی ترون یتلظی

عطشا فانه من غیر ذنب اتاه الکبر وای بر شما آیا این

طفل رضیع را آبی دهید آیا نمی بینید که از شدت عطش

بخود

وقت

بخود بپیچیده دکنار ای دیدند عادت اطفال شیرخوار عطش انکه

دهان خود باز میکنند که شاید خنک هوا داخل جگر سوخته او شود درآن

خود بیرون می آورد تا سینه آید با و بر سر انی طالوسی ره در ملهوف

روایت کرده حرمله آن کافر ملعون تیری انداخت و بحلق مبارک

الطفل نشست فبکی الحسین علیه السلام و قال اللهم احکم بیننا

وبین القوم الظالمین پیکان تیر سه روزه را چون [illegible]

آهن بغیرت آمده بر اصغر آب داد آن طفل چون تشنه

زبان تکلم برادری ب کرد لجهت تبسم کرد آب نداد

سید مظلوم گریه شیرکت مادر معصوم [illegible] آب لکواهم

و کدنتم از شیر شیر دل بکشید تیر از حلقوم آن امام مظلوم

تیر را از حلقوم علی اصغر بیرون آوردند و خون ها را میگرفتند

و بجانب آسمان می افکندند از آن خون بزمین نمی آمد

حمید بن مسلم میگوید نظر کردم دیدم الطفل را بدر روی دست

جناب سید الشهداء علیه السلام ناگاه زنی را دیدم چون قرص آفتاب

از خیمه بیرون آمده میگفت وا قتیلاه و وا مهجة قلباه گفتم این

کفتند ام کلثوم حضرت اورا بر کرد نشیدند فرمودند بنای مادر علا اصغر

بیا لبتان زخم اصغر که همه بر دست می خوانی   بیا لبتان که حلق

ز آب کوثر کرده سیرالبی   بیا لبتان که غنچه از رخ بنکرده هیچ بهیغمبر

در قربانه ببیک ساعت نیکی اکبر یا اصغر پس حضرت بنوک تعتنیب

بروایتی هفت زمینی را کود نمودند و علا اصغر را دفن نمودند   الا لعنة الله علی القوم الظالمین

[illegible] کردن [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات

[illegible]

[illegible] از حضرت امام جعفر صادق [illegible]

[illegible] حضرت امیر [illegible]

[illegible] ابو هریره کفته [illegible]

[illegible] حضرت امیر [illegible]

[illegible]

کفته‌اند ام کلثوم حضرت او را بر کرده ... فرمود ... مادر ...
بیا ای بستان زهرا اصغر که همه بیرون ... خوانی بیا ...
آب کوثر ... بیا ای بستان که غیر از ... کرده
... یک ... اکبر ... اصغر ... حضرت ...
... گود نمودند ... اصغر را دفن نمودند الالعنة الله ...

مقصد ثانی در خلاف کردن ذریهٔ حضرت ... عرضه داشتن دوستی او را بر انبیا و ...
وصیت ...

قال الله تعالی فی محکم کتابه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا و در ... یعنی آنانکه ایمان آوردند و کردند اعمال شایسته
گرداند زود باشد که بدهد ایشان را خدا تعالی از نزد خود دوستی در دل
خلق یعنی محبت ایشان را در دلهای پاک افکند و ودّ الهی یعنی محبت ایشان
در دلهای مؤمنان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود
که مراد از این آیه حضرت امیر المؤمنین است که محبت او را خدا در قلب
مؤمنان انداخته ابو هریره گفته و التی منها احب من
و ... یعنی دوستی حضرت امیر مرا آنست از فرزندان او
از جناب رسول صلعم منقولست که فرمود یا علی محبت ترا خدا
عرضه داشت بر آسمان و زمین پس اول ملکی که قبول کرد ... ما را
آسمان هفتم بود زینت داد خدا او را ... دیگر بعد از آن آسمان چهارم
... زینت داد او را ... المعمور پس آسمان دنیا زینت داد او را
بنجوم پس زمین ... زینت داد خدا او را ... المعمور
زمین ... زینت داد او را ... پس زمین مدینه زینت داد
... قبول کرد ... زینت داد خدا او را ... و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود محبت من واجب بر ... آن ...

در کتاب ... که ... نیست

از زمین ... قبول کرد ... محبت ما را

حکایت ...

و حجت شده بر اهل زمین و آنحضرت فرمود که اگر ملائکه مقربین
و انبیاء مرسلین جمع شوند بر دشمنی علی خدا همه را عذاب میکرد و فرمود
~~[illegible] ... فضیلتی ... آگاه ... [illegible]~~
~~... اگر نه آن بود که ... میگفتند ... علی ... گفتند~~
~~فضیلتی ذکر میکردم ... خاک قدم ترا ... میکردند~~
و علامت ... از اصحاب رسول روایت کرده که فرمود یا علی تو را امت
... بعضی در محبت تو غلو کردند ... و بعضی ...
هلاک ... و امیر المؤمنین علی فرمود ... در من ... دو گروه
که در محبت من غلو کنند ... از برای ... کنند و دو دشمنی
که ... نکرده ... نسبت ... حال است ...
که میگویند محبی و ... است و جمعی نواصب و خوارج
که در ... میانه رو ... که خدا ... نیستند
و ... هم ... تو ... بعد از رسول ... حضرت ... فرزدق
شاعر ... گفته بی ... شکت فی ... و ... فی قبیل
... اینکه حال ... بسبب ... از آن
بزرگوار بظهور رسیده ... کندن در از خیبر و ... سنگ از ...
انبزرگوار

شبیه دکهواره اژدها دو نیم کردن و اخبار از غیب و زنده کردن مرده
نفر از شترواران عرب کشت احیا ... الموتی و علمک مخبر بالغیب ...
نیز ... اینها که درباره ... بعضی گفتند فاطر
السموات والارض و خالق الاحیاء و الاموات بعضی ...
کردند که ... خالق است ... مخلوق ... گفته و در وقت موت
وفات الشافعی ولیس یدری علی ربه ام ربه الله
و کسانی که ... حقیقت ... حکم ... از
بعد از ... و محبت حضرت ... از آن بزرگوار بظهور می آید
... خدا بود و عبد خدا بود ... از جمله ...
... ابوبصیره در کتاب مجمع الروایات نقل کرده از سلمان که گفت
... حضرت امام حسن و محمد حنفیه و ... و عمار ...
در زمان ... عمر ... در حضرت امیر المؤمنین ... نه
نشسته ... حضرت امام حسن عرض کرد ... حضرت ...
... کرامت ... ازان

[margin:] بر ... زنده ... دیگر ...

تفصیلی رسیده بود حضرت ولایت مآب تبسم فرمودند و فرمودند ای حسن بابا
معمور کرده ... خشک را در زمین سبز میکرده بدانکه خدا تعالی به ید قدرت
داده است هیچ یک از اوصیای گذشته [illegible] نداده و بعد از من هیچ کس را این کرامت
نخواهد شد پس امام حسن عرض کرد ای پدر میخواهم از آنچه [illegible] تسلط
قدرت فرموده [illegible] بسر انگشت [illegible] گذارده
و چند کلمه فرمود که هیچ یک از ما نفهمید پس دست مبارک بجانب مغرب
دراز کرد بعد از لحظه دست برکشید [illegible] بر کف دست آنحضرت پاره
ابر سفید دیدیم که مرغ [illegible] جان از دست حضرت [illegible] بزبان
فصیح گفت اشهد ان لا اله الا الله [illegible] و اشهد ان محمدا رسول الله [illegible]
و انک وصی نبیه [illegible] من شک فیک هلک و من تمسک بک
فقد سلک [illegible] گواهی میدهم که خدا یکیست و محمد رسول اوست و تو خلافت
وصی پیغمبری هر که شک آورد در وصایت تو هلاک شده است و هر که
دست در عروة الوثقی محبت تو زد نجات یافت پس [illegible] درباره ابر
چون [illegible] [illegible]
[illegible] حضرت فرمودند [illegible] بنشینید ما همه [illegible]
نشستیم و آنحضرت [illegible] بر [illegible] پس چند کلمه فرمود

که ما نفهمیدیم دیگر باره ابر بحرکت آمده بجانب مشرق روان شد تا آنکه [illegible]
در ابر [illegible] تمام [illegible] بسر در آن وقت چون
بحضرت نظر کردیم دیدیم که جامه زرد پوشیده و تاجی از یاقوت
سرخ بسر دارد و نعلین که بند آن از یاقوت آبدار بود در پا داشت
و انگشتری از زمرد [illegible] در دست داشت و [illegible]
امام حسن عرض کرد ای پدر همه مخلوقات سلیمان را بجهت انگشتر اطاعت مینمودند
[illegible] میکنند فرمود یا ولدی انا وجه الله انا عین الله وانا
لسان الله انا نور الله فی خلقه وانا ولی الله [illegible] الذی
لا یطفی وانا باب الله الذی یؤتی منه وانا حجة الله علی عباده
وانا [illegible] وانا قسیم الجنة والنار وانا [illegible]
القرنین انا صاحب [illegible] ای نور دیده من [illegible]
[illegible] و منها [illegible] فرود [illegible]
رسید [illegible] محبت خدا [illegible]
[illegible] القرنین [illegible]
قرار دادم فرمود ای نور دیده [illegible] انگشتر سلیمان [illegible]

پس دست در بغل کرد انگشتری بیرون آورد از ملائکه هیچ کس نشناخت از یاقوت
سرخ فرمود ای فرزندان نام سلیمان است و نام ما بهم یافت که بر روی نقش کرده
پس از آن بر کوهی رسیدیم درختی را دیدیم که بر کنارش رسته بود یکی از ما گفت یا امیر المؤمنین
ا علام را به سوره فرمود از وی بپرسید حضرت امام حسن گفت ای درخت تو را چه
[illegible] تبشکر [illegible] درخت بزبان آمد گفت لبیک
لبیک یا وصی رسول الله و خلیفته من بعده حقا عوضی ای خلیفه
خدا هر شب وقتیکه بیرون شود می آید و دو رکعت نماز میگذارد و در
آخر درین درخت [illegible] بر کرسی از نور در میان ابر سفید می بود که از آن
نور [illegible] از فرشتگان میرسید و می از وی روح افزای آنحضرت [illegible]
بودم اکنون [illegible] که تشریف ارزانی ندانسته از فراق آنحضرت
پیر گشته ام اکنون از آن حضرت استدعا نمود لطف فرمود از این [illegible] درین
[illegible] دو رکعت نماز گذارد و دست بر او مالید
فی الفور سبز شد و میوه ها را آورد [illegible] آنگاه از وی بر ابر نشاند
ما را بر داشته بهوا برد چندانکه دنیا در نظر ما بمقدار سپری می نمود
[illegible] هوا فرشته دیدیم که سر او در زیر قدمش آفتاب و دنیا [illegible] دو

در [illegible]

در قعر بحر محیط یک پا در مشرق و یکی در مغرب از آنحضرت پرسیدیم
که این کیست فرمود که این فرشته ایست که حکم خدا را در آن تن
نصب کرده ام و برادرش روز و بامداد شب بمن موکل ساخته ام و حقیقت
مراد بود تا روز قیامت پس باد ما را بکوه قاف برد کوهی دیدیم
چون یاقوت سرخ که محیط بهمه دنیاست [illegible] و فرشته [illegible]
بر وی موکل بود چون آن فرشته را چشم بآنحضرت افتاد گفت السلام
علیک یا امیر المؤمنین پس از آنحضرت رخصت طلبید که مطلب
خود را عرض کند آنحضرت فرمود می بگو [illegible] فرشته گفت شما
[illegible] فرمود که رخصت زیارت [illegible] در خود [illegible] رخصت [illegible]
پس آن فرشته [illegible] گفت [illegible] از ما اسم او را پرسیدند
بعد از آن درخت دیگر دیدیم و همان طریق جواب و سؤال [illegible] واقع
و حضرت دست بر داشته فی الفور [illegible] گفت اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و انک امیر
المؤمنین و وصی رسول رب العالمین من تمسک بک
نجا و من تخلف عنک هوی بعد پرسیدیم یا امیر المؤمنین
این فرشته [illegible] حضرت فرمود [illegible] بر جبل ظلمت
عبور نمودیم فرشته که [illegible] موکل است رخصت زیارت
این فرشته طلبید [illegible] تا [illegible] آید یکی از ما

فرمود

کفت که ملائکه باذن شما از محل خود حرکت میکنند بان خداوندیکه
آسمان را بی‌ستون برافراشته که هیچیک از ملائکه بر خصیص از مکان
خود حرکت نمیکنند و لقدر نفسی نشینند از جای خود جنبند مگر
اینکه صالح که بر برق غضب خود آتش را میسوزد و بعد از من فرزندم حسن و بعد
از و فرزندم حسین ع و بعد از و نه کس از اولاد او که انسم الائمه
ایشان است و هیچ ملکی از ملائکه مقربین را هرگاه که باذن ایشان نفسی
برآورد در موضع خشمهای خود را بپوشیدند چون پوشیدیم فرمود باز کنید چون
باز کردیم خود را در مملکت دیگر یافتیم گفتیم [illegible] فرمود
که این مملکت در قبضه اقتدار من است اگر شما را التفات بر اطلاع
آن نیست و من فلک من بنده هستم که در آنجا دانش [illegible] خواب
مانند دیگر شده‌اند اگر انبوهی از آنچه من میدانم بدانید لحاف شما
تاب نیاورد بدانید که اسم اعظم هفتاد و دو حرف است یک حرف علم
غیب است که مخصوص بذات او است که شناخت مرا هر که شناخت
[illegible] منکر است هر که منکر شد کافر است پس در امر نمود ما را بباغی برد که بارو ضیعه
چنان برابر مینمود در آنجا جوانی دیدیم که در میان [illegible]
گفتیم یا امیرالمؤمنین این جوان کیست فرمود این صالح [illegible]
و [illegible] از [illegible] و ما در او نشست چون [illegible] صالح [illegible] بنزد صالح

و همچنان [illegible] نزد
[illegible] است و [illegible] هفتاد
در حرف [illegible] نزد [illegible]
این [illegible]
[illegible]

المؤمنین

صالح المؤمنین لقب امیرالمؤمنین ع شاد [illegible] بنزد آن [illegible] و سیراب کرد [illegible] را
بوسید و گریه کنان شکوه کرد آن حضرت او را تسلی میداد پرسیدیم
چرا گریه میکند فرمود از وا بپرسید امام حسن ع گفت ایها العبد الصالح
چه چیز ترا میگریاند گفت حضرت هر روز در وقت طلوع صبح
بنزد من می‌آمد امروز [illegible] که ندیده چون
او را دیدم طاقتم [illegible] فرمود [illegible] مهدی سلیمان را [illegible] گفتیم یا
امیرالمؤمنین پس [illegible] ولایت [illegible] و ما در [illegible] رسیدیم به [illegible]
[illegible] رسیدیم که [illegible] برابر مینمود [illegible]
در [illegible] و مرغان [illegible] و در [illegible] مرغان چون
آن حضرت را دیدند او را [illegible] پر [illegible] زدند و طواف
میکردند و در میان آن باغ تختی از [illegible] زده دیدیم و جوانی
در آن خوابیده و دستها بر سینه نهاده و دو مار بر بالای سر
و پایین پای او قرار گرفته چون آن دو مار آن حضرت را
دیدند در قدم او غلطیدند گفتیم یا امیرالمؤمنین ع این جوان
کیست فرمود این [illegible] است و [illegible]

در انگشت او بود فرمود قم باذن الله الذی یحیی العظام وهی رمیم
نزد سلیمان برخاست و گفت اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده
ورسوله واشهد انک وصی رسول رب العالمین الهادی المهدی الذی
سألت الله بحقه وبحقک وبحق اهل بیته ما اعطانی
الله الملک یعنی گواهی میدهم که خدا یکیست و جز او خدائی
نیست و شهادت میدهم اینکه محمد رسول اوست و شهادت
میدهم که تو وصی اوئی و تو آنکه از تو سلیمان سؤال کردم از خدا
و بحقت تو وال خدا یعنی به من داد از ملک و پادشاهی و اگر
محبت تو را شفیع نمی ساختم سلطنت و بزرگی بر من عطا نمی فرمود
پس از آن آنحضرت گفت و سلیمان را وداع نمود و برخاست
گفتیم یا علی سلسله را اینجه در عقب قاف است علی بیت
فرمود خلاق عالم و موجود نابینده بنی آدم در عقب کوه قاف
چهل عالم آفریده که هر عالمی چهل برابر دنیاست و علم میکند
بانوالان دنیا چون علم مرات کمال ایند دنیا و آخرت در دنیا

و بعد از ظهور رسول منم حافظ و نگهدار قعده ها و بعد از من اولاد من و من دانا
ترم بر اهلهائی که در آسمان است از اهلهائی که در زمین است
و ما لیکم آن جهائی که بر کرسی و عرش نوشته است و ما لیکم کلماتی که چون
آدم خواهد توبه کند آن کلمات را و اسماء ما را بر این اشیاء نقش کردند بیشتر از
استاده در زمین آن مسطح است و چون باد خواهند در حرکت آید
و بر برق نوشتند لمعان پیدا کرد و بر جبهه آل نقش کردند منم
بکلام سبوح قدوس رب الملائکة والروح
چون کلام باینجا رسید فرمود چشمان خود را بپوشید چون گشودیم
خود را در شهری دیدیم که مشتمل بر بازارهای معمور و قصرهای عالی
و مردمانش در غایت بلندی موجود انی کرده از قضیه قوم
عاد بودند و شهر آن از شهرهای مشرق بود با بر خلاق بیچون
تلع سالکی ایشان نموده در این مکان ایشان نقل کردم که ایشان
بر سلسله ایشان هنوز در کفر و ضلالت اند و امیران دارم که با ایشان
مقاتله کنم پس قوم را به وحدانیت خدا و رسالت رسول خواندم
قبول نکردند شمشیر کشید و بر ایشان حمله نمود و ایشان

حمله کردند و لسیاری از ان یرن را بکشت و قبل ~~[illegible]~~ آن

تا اینکه یک تنفس از ان یرن ناکاه تا از انها ای شقیان دوم اکبر

از صحرای کربلا بر دارنیدا بابی قوت و بکنت در کجا بود

در صحرای کربلا چرا بیار زنیر زینش حسینی نیاید مدرد قتیکه آنحضرت

سر رو بر خاک افتاده بود آستخانه میکرد کسی جوابش نمیکفت صح

میدید ای حسین چون تم خود را با لحال دید روانه میدان

حضرت نستا استهدا کرد احیبه یا اختاه

ای خواهر او را ایکبر چرا کرانی طاقت ببر کوچک ادهر زکیمارم

نمیکنند حضرت زینب خواتون خدمت او را بکیر و کفت

واللهٔ لا افارق عمی بحدا قسم از عم خود جدا نکنیم

تا کارت عمت رسید چون که نبت عمتک رسید انکه ای

کعب ... ایتو ویله کاهل شمشیر حاله ان امام مظلوم کرد

اذا ... ویلک یا ابن الخبیثه اتقتل عمی

دار ... و لد اتزا ایها حم را منجز اهن شر اللعین اکثره

خضب رسید شمشیر را حواله انطفل کرد دست راست آن انا

نشنید

بر دلی فرد و اکبر دیتیمی را بر فرما و زد و یا عماه بر دراش

کفت یا اماه مادرش مانند برهنه از خیمه بیرون آمد فریاد کرد

وا والده و ما بنی و عینا ه پس جناب سید الشهدا الطفل را

در بر کرفت فرمود یا بنی اتی صبر اعلا ما نزل بک

ای نور دیده برای صبر کنی بر انچه بر تو واقع میشود زود باشد

و جدت خود ملحق خواهی بکاه حرمله اکابل مانند تیری بر کلوی الطفل زد که در کنار

عم بزرکوار خود شهید شد زینب خواتون که این را دیدیه فریاد بر اورد و اخی

اخاه لیت الموت اعدمنی الحیاه کاش مرده بودم و این روز را

نمیدیدیم و کاش آسمان بر زمین می افتاد و کاش کوهها را بر هم بند برد این

انجا دیکر تیرملعون فریاد زد که دار بشتاب چه انتظار میکشید پس از هر جانب

برو حمله کردند پس زرعه بن شریک ضربتی بر کتف مبارک ادان وارد ساخت

عنود تیر زهر آلود بر دهان مبارکش زد حضرت فرمود بسم الله و بالله

و لا حول و لا قوه الا بالله خون را کرفت چند مرتبه بر سر خود مالید

هر چند میفرمود اما ~~[illegible]~~ قبل طلوع ز ...

شمر مرتکب حق الحاج ای بنی از اینکه روح از بدن جدا شود

بک ننزرته آب من نمی دهید قطرهٔ اشک من وادنز هر چند
میغرموذ ا اقتل عطشانا وجدی محمد المصطفی
اقتل عطشانا والی علی المرتضی وامی
فاطمة الزهراء ایا ابت تشنه میکشید مرا وحال
انکه جدم محمد مصطفی است ایا ابت تشنه میکشید
وحال انکه ابدوم علی مرتضی است و مادرم فاطمه
زهرا است کس ... آه ازین مصیبه
که خاک بر سر ... الله اعلم

لمتبیه

[illegible]

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والجنة للمطیعین
والنار للمنافقین وصلی الله علی سیدنا ومولانا محمد وآله الطاهرین
فقد قال الله تعالی فی محکم کتابه الکریم وهو
خطابه المستبین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم
قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون
حضرة ادریسکا وعالم ومصور بنی ادم در و قدرمنا وکشیم
صؤمنان صیغرمایل ... کرستکار و ... ومقاصد
ونیخی واخوی خود ... کردیدکان اثاثکر ...
خود ترسانند از خدا وستذلل ومتخاشع و بدل بوده
اللهی حاضی شد کاشن ... الحقایق مذکور است که خشوع
در ظاهر انست که ... الحکمة ... الطفات
از ... است منع نماید و قرائت او از ذوی
حظ و قلب بود و در باطن ... خاطر و حواسرا
جمع نماید از ماسوی و بالکلیة توجه نماید بمولا

و در بحر شهود مستغرق گشته و لوح قلب را از سوی الله
دنیویه زداید که صلاة معراج مؤمن و مقام مباهات و مکالمه
با خداوند است چنانکه در اینجا کلیم را فرموده فاخلع
نعلیک زیرا که مقام حضور پادشاه حقیقی و مواجهه با
با محبوب واقعی و توجه بغیر خطا است و در اخبار وارد
وارد است که عرض کرد بار الها نماز کدام کس را قبول
میکنی و کدام کس را در جوار خود راه میدهی خطاب رسید
ای داود نماز کسی را قبول میکنم که فروتنی کند از برای
عظمت من و صبح خود را شام کند بیاد من و نفس خود را
از خواهشها باز دارد و پیش ان بنده در اسمان میگردد
چون نور آفتاب تابان چون مرا بخواند در جواب او لبیک
گویم و چون از من سؤال کند باو عطا نمایم
بعضی از احادیث قدسیه وارد است که خدای تعالی
میفرماید که من قبول نمیکنم نماز هر نماز کننده را بلکه قبول
میکنم نماز کسی را که فروتنی از برای عظمت من

وحضرت

وحضرت امام محمد باقر ع فرمودند که از نماز ها گاهی
نصف او بالا میرود و گاهی ثلث ان و گاهی ربع ان
و گاهی همه ان و بالا نمیرود و بعد حضور قبول نمیشود مگر
انچه را که قلب او رو باو اورده باشد یعنی انچه را که
با خضوع و خشوع باشد و مرویست که حضرت خلیل
الرحمن ع چنان بنمازی ایستاد صدای سینه اش را
از دو میل راه میشنیدند و همچنین از کانون سینه های
حضرت رسول ص صدای جوشهای محل در وقت حرکت
میشنیدند و همچنین ائمه طاهرین ص که در عبادت
حق تعالی نهایت سعی و اهتمام مینمودند و همه اینها
صرف بودند با اینکه خدای تعالی عبادت نمیشود
چنانچه مستحق عبادت است چنانکه در کتاب عدة
الداعی از سید غافل و موافق حضرت امام ع
جعفر صادق منقول است که فرمودند علیک
بالجد و لا تخرج نفسک عن حد التقصیر فی طاعة

حنان

فانّ الله تعالی جلّ شأنه لا یُعبَد حقّ عبادته حاصل معنی آنکه
بو قوماد که جلّ وجهد وکوششی نمائی در عبادت پروردگار
وخیال نکنی که در عبادت وفرمان بردن او وتقصیری واهمه
جهت اینکه حقتعالی عبادت کنند بهر جهت چنانچه مستحق عبادت است
ومشهور است که حضرت سید ابرار در مناجات بزبان عجز وانکسار
میفرمودند ما عرفناک حق معرفتک وما عبدناک حق
عبادتک پس جائیکه پادشاه بارگاه سید عالم ومفخر بنی آدم
صلی الله علیه وآله وسلم بدینگونه اظهار عجز در این نحو
ما تهی دستان چه علاج شاید وبکدام طاعت دل نهاد توانیم بود
وما خود اندیشه ها که عبادتی که در تمام عمر خود کرده وخدمتی
علمی وعملی که بدست سعی واهتمام فراهم آورده در پیش طاعت
انبیا واوصیا ودر مقابل حسنات مقربین واولیا
چه خواهد نمود مگر نشنیده که بهترین عالم واشرف بنی آدم
ص هنوز چندان اقدام اهتمام حکم نموده که شبها از
او شبی بعبادت قیام نموده بود پاهای مبارکش

اماسی

اماس کرده بود که حق تعالی در شأن او فرو فرستاد آنرا
ایزد نازل نمود که طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی
یعنی ای محمد ص نفرستادیم ما قرآن را برای تو که مشقت
کشی وکثرت طاعات وعبادات انس و روز محدلیست
که احدی را شرح آن مقدور تواند بود وفضل آن
سرور کسی که مسلم عالمیان گشته ولوای صیت فضایل
ومقاماتش از سپهر برین درگذشته حضرت امیر المؤمنین
حضرت امیر المؤمنین ع که در شبانه روزی
هزار رکعت نماز گذاردی وبروایتی شبی از خلوت
آنحضرت هزار تکبیر شنیدی واهتمامش در مراسم
بندگی بحدی بود که در یکی از جنگها پیکانی بپای
مبارکش نشسته بود وآنحضرت طاقت نمی آوردند
که آن پیکان را بیرون آورند تا اینکه در نماز آن
پیکان را بیرون آوردند چون حضرت از نماز
فارغ شدند دیدند سجاده پر از خون است

از سبب بوجود شدن سجاده سؤال نمودند عرض
کردند که پیکان را از پای شما بیرون آورده ایم حضرت
میفرمودند بخدا قسم که من بی علم ام که چه وقت پیکان را
بیرون آورده اید و همچنین وارد است که حضرت سید
سجاد در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز گذاردی
و چون بنماز ایستادی که بنده ذلیلی نزد پادشاه
جلیلی ایستد و اعضای مبارکش از خوف
الهی میلرزید و در کشف الغمه سبب ملقب گشتن
آنحضرت بزین العابدین را چنین نقل کرده است که
آنجناب شبی در محراب عبادت خود با دای تهجد
قیام مینمودند که شیطان لعین خود را بصورت اژدهای
بران بزرگ ظاهر ساخت که شاید تشویش و التفات
آنحضرت خواسته شکند آن امام معصوم را فی بنیان مرصوص
از صلوه او را اصلا پروا ننموده پا به التفات نفرمود
حالا که انگشت پای مبارک را بدهان گرفت

باز

باز ملتفت نشدند آغاز گزیدن کرد آن بزرگوار قطع
نماز ننمودند چون از نماز فارغ شدند بالهام الهی
دانستند که شیطان است بر او سیلی زدند و فرمودند ای
لعین دور شو لیس تلعبنی با پاکان در آن مقام نیفرمایند دور شد
و آنحضرت با تمام ورد خود قیام نمودند لیکن ملکه آوازی
شنیدند و گوینده او را نمی‌دیدند که گفت انت زین
العابدین این سخن مشهور گشت بزین العابدین ما تا
چنین فانی فی الله شود چگونه مقتدی ما تا ابدالدین در واسطه
احیای ابدان میته کذا صفات الوهیت هست ملتبس
چنانچه در قضیه مؤمن بلخی است بروایت منتخب
که سال حج بیت الله الحرام و زیارت رسول انام
و سید سجاد به هدایا و تحف چند میبرد یکسفری
زوجه او را گفت این همه تحف و هدایا به سید سجاد
میبری نمی‌بینم که چیزی بتو عوض دهد آنمرد او را
منع نمود از این گونه کلمات و گفت او امام است

وانچه در زمین هست در تحت مملکت او است سال دیگر
انمرد روانه حج گردید و تحفه همراه بزرگوار رسید و دست
و پای آنحضرت را میبوسید و در نزد آنحضرت طعامی
حاضر بود آن مرد از آن طعام تناول نمود بعد از فراغ
حضرت طشتی با ابریقی طلبیدند آن شخص ابریق گرفت
که بدست آنحضرت آب بریزد آن بزرگوار فرمودند
ای شیخ تو مهمانی و شایسته این نیست که تو آب
بریزی آن مرد اصرار نمود تا اینکه آن حضرت فرمودند
بریز تا امری عجیب بتو بنمایم که مسرور شوی آن مرد
آب ریخت تا ثلث آن طشت پر آب شد حضرت
فرمودند چیست عرض کرد آب است حضرت فرمودند
یاقوت است الیتیمه بجهت اراده امام جوان اراده
انشی در مقام قرب حق اراده الله است اذا
اراد شیئا ان یقول له کن فیکون ماده و هیولی
مائی متصور شد بصورت لو غیره یاقوتی این بود که

آن

آن حضرت فرمودند یاقوت است همین که آن مرد نگاه
کرد دید یاقوت سرخ است باز دیگر ریخت تا دو ثلث
طشت پر از آب شد حضرت فرمودند چیست
عرض کرد آب است حضرت فرمودند زمرد سبز است
همینکه نگاه دید زمرد است باز دیگر ریخت تا همه طشت
پر آب شد حضرت فرمودند چیست عرض کرد آب است
حضرت فرمودند در سفید است همینکه نگاه کرد
دید در است طشت مملو گشت از سه گونه جواهر
آن شخص خود را بدست و پای آن بزرگوار انداخت
و میبوسید حضرت فرمودند این جواهرها را بردار
و عذر ما را نزد زوجه خود بخواه که چیزی در دست
نبود که بعوض هدایای تو بتو دهیم آن مرد جواهرها
برداشت و روانه بلخ گردید و حکایت را نزد زوجه
خود باز گفت زوجه او را قسم که ما همه خدمت
امام می‌بریم سال دیگر زوجه خود را بردا

دوانده خدمت آن حضرت شد چون زنبچکی ملازمت رسید
زوجه اش صلحیه شد و وفات یافت آن مرد بخدمت
حضرت رسید مهموم و مغموم حضرت از سبب اندوهش
پرسیدند حکایت را عرض کرد حضرت فرمودند برخیز
برو که خدای تعالی زوجه ترا زنده گردانید آن مرد بشتافت
بخانه رفت دید که زوجه اش نشسته اعتقادش زیاده
گفت ای زن چگونه خدای تعالی ترا زنده گردانید گفت ای مرد
ملک الموت آمد و قبض روح من نمود اراده ای آمد که
کنید روح فلان صفت همینکه ملک الموت اول
دید بقدمهایش افتاد و گفت السلام علیک یا
یا حجة الله فی ارضه السلام علیک یا ذبیح العالمین
آنجناب جواب سلام او را دادند و فرمودند که
روح این زن را بجسمش برگردان که من از خدا خواسته‌ام
که سی سال دیگر با او عمر دهد ملک الموت گفت
سمعا و طاعتا و دست آنجناب را بوسید و مرخص

شد پس آن مرد زن را برداشته بخدمت حضرت همینکه چشم
آن زن بآن بزرگوار افتاد خود را بقدمهای آنحضرت
انداخت و گفت بخدا قسم این است آن کسی که خدا ما
بدعای زنده گردانید اما الشیعه همین بزرگوار که
مؤمنین را احیا نمود بخدا قسم در راه شام این
کعب نیزه بدن مبارکش زده بودند که اعضایش
مجروح شده بود و بروایت بحار الانوار در عنقش
دیده مغلول الی عنقه غل و زنجیر کردند امام بیمار و دستهایش
بعقب سر بسته بودند ای دوستان امام عصر که
مالک و تمام اختیار کل موجوداتست با این حالت
در بیابان و قافله اسیران و زنان همه مخففات
بوستان بودند سوار و عقب بیمار کربلا همینکه
دید که خون از اعضای مبارکش جاری و همچنین
در میان تاراجان قلب آنجناب از جا کنده شد
رو بکوفیان کرد و فرمود یا اهل السوء

لا تسقیا لبیکم یا امة لم ترعی جدنا فینا یعنی ای امت بد

خطا ما دانه رحمت تو و شما نباد و که مراعات جد ما نموده اید

لو اننا و رسول الله یجمعنا یوم القیمة ما کنتم تقولونا

روز قیامت که جمع شویم ما و شما نزد پیغمبر جواب پیغمبر را

چه میگوئید تسیرونا علی الاقتاب عاریة کاننا لم نشید

فیکم دینا ما را اسیر و هتک و شتران سوار کرده اید و در

شهرها میگردانید گویا ما هرگز دینی شما محکم نساختیم

اهل کوفه تو سید من من ای الا مساوی امتی شما از

کدام اسیرانید جناب ام کلثوم فرموده نحن اسارای

آل محمد صلی ما اسیران آل محمدیم اهل کوفه هنگامیکه ایستادند

تماشا کنند مشرع نکرید نمود فغان و بوسیم صدقه

ما اطفال میدادند جناب ام کلثوم فرموده یا اهل الکوفه

ان الصدقة علینا اهل البیت حرام یا اهل الکوفه

رجالکم تقتلونا رجالنا ونساؤکم تبکون علینا

فرمود ای اهل کوفه صدقه بر ما اهل بیت حرام است

بسم الله الرحمن الرحیم الم ذلک الکتاب لا ریب

فیه یعنی ای پیغمبر برگزیده اینست کتاب نیست شکی در و

و در سوره آل عمران میفرماید هو الذی انزل علیک الکتاب

منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات

فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه

منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله وما یعلم تاویله

الا الله والراسخون فی العلم یعنی اوست خداوندی که فرو فرستاده

بر تو قرآن را بعضی از آن آیتهای محکم است آن آیات محکم اصل قرآن

است و آیتهای دیگر مانند اند بیکدیگر و بجهت احتمال دو وجه المعنی نیست

پس اما آنکسانیکه در دلهای ایشان کجی و تباهیست پیروی میکنند متشابه

الخبر را که متشابهست بجهت باطل کردن فتنه که شرک یا آنکه سوال از طلب

قرآن و بجهت تاویل باطل کردن و فتنه تاویل بالله و نمیداند

الخبر تاویل متشابهات مگر خدا که آنرا فرو فرستاده و راسخین علم

که مراد پیغمبر با الله و ائمه و در تفسیر اهل البیت مذکور است

که مراد از راسخین علم اهل البیت اند که علم شان از رسول و او از جبرئیل و او از حق

واو از پروردگار اخذ کرده است

کتاب اسم کتاب در قرآن چند معنی دارد در بعضی از موارد مراد از کتاب
تورات است و در بعضی از موارد انجیل است و در بعضی از موارد
مراد قرآن است چنانکه میفرماید ولا رطب ولا یابس الا
فی کتاب مبین نیست رطب و یابس مگر در کتاب مبین یعنی قرآن
چنانکه روزی معاویه در مجلس از حضرت امام حسن سؤال کرد
که شما خود را راسخ در علم میدانید خلاق عالم میفرماید ولا رطب ولا
یابس از ریش حسن که کوسج است و از ریش شما که انبوه است بفرمایید
که خداوند در کدام مواضع از قرآن فرموده است حضرت فرمودند
والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج
الا نکدا و در بعضی از موارد بمعنی کتاب نامه است چنانچه در سوره نمل
است که حضرت سلیمان به هدهد فرمود اذهب بکتابی هذا فالقه
الیهم ثم تول عنهم فانظر ماذا یرجعون بعد از آنکه هدهد خبر آورد که انی
وجدت امرأة تملکهم واوتیت من کل شیء حضرت سلیمان نامه نوشتند
و مهر نمودند بهدهد به سوی بلقیس و در اول نامه نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم

الا تعلوا علی واتونی مسلمین

اول کسیکه در اول کتاب بسم الله نوشت سلیمان بود پس هدهد
را دید چونکه قاعده است که قاصد را اول خلعت میدهند حضرت گویا آنکه
خود را یا انگشتر خود را بر سر هدهد گذاشت تا حال بر سرش گذاشته که
و دست بر بدنش مالید رنگهای مختلف بهم رسانید و او را فرستاد
بعد از آنکه هدهد آمد و بقصر بلقیس رسید دید یکی روزنه در قصر بلقیس
را بسته که آفتاب از آنجا بقصرش میافتد و چونکه بلقیس آفتاب پرست بود
و روزنه را اگر بسته بلقیس فردا آفتاب نیاید ... بالا کرد هدهد
پس هدهد نامه را از روزنه قصر بدامان بلقیس انداخت بلقیس
مضطرب شد که دید ... بیکدیگر میزدند که از مرغ نامه آوردن یعنی
چه این یکی زن بود که از خبر آوردن مرغ بترسش بلرزه آمد اما یکی زن
دیگر فاطمه دختر جناب سید الشهدا بود که نامه بهر بیمار شده بود
و مضطر جواب بود عصر روز عاشورا بر بالینی افتاده بیکس ... دید
مرغ خون آلود آمد و بر دیوار نشسته و شروع کرد بصیحه زدن مضطرب
شد فریاد کرد که ای مرغ خبر که را آوردی مرغ بزبان فصیح گفت خبر

روایت کردند که فرقه بنی مصطلق یعنی جبرئیل بر حضرت رسول
نازل شد عرض کرد یا رسول الله که [illegible] اراده دارند
که امشب بصحابه‌ی اذیت رسانند یکی را بفرست که دفع ایشان
بکند حضرت [illegible] چپ و راست نظر کرده فرمودند کجاست
آنکه مراد دل حزین من است کجاست آنکه پسر عم [illegible] جانشین
منست کجاست آنکه بعد [illegible] یاور است مرا کجاست آنکه
بجای برادر است مرا امیر مؤمنان حرکت کردند عرض کرد لبیک
[illegible] فرمودند برو دفع [illegible] را بکن ده نفر
با امیر مؤمنان فرستادند و فرمودند مطیع آنحضرت باشید حضرت
امیر آمدند [illegible] از میان لشکر [illegible] فرمودند
بجای خود باشید و تا اذن ندهم از جای خود حرکت مکنید [illegible]
دیدند [illegible] آمد دیدند که [illegible]
بصورت زنگی سیاه شدند و در دست هر یکی حربه از آتش بود
و امیر مؤمنان در میان ایشان بود و ذوالفقار را [illegible]
و چپ و راست حرکت میداد [illegible] دیدند که غبار [illegible]
[illegible] از [illegible] ندیدند پرسیدند که یا علی چه شد فرمودند
[illegible]

کشتم و باقی دیگر فرار کردند و خدمت حضرت رسول رفتند [illegible]
شد [illegible] در تاریخ است که [illegible] در [illegible]
یکنفر از اهل سنت و جماعت را حاکم کردند و آن حاکم وزیری داشت که دشمنی
اهل بیت [illegible] آورد [illegible] حاکم که [illegible] لا اله الا الله
محمد رسول الله و ان ابابکر و عمر و عثمان و علی [illegible] رسول الله حاکم [illegible]
[illegible] وزیر گفت این عجب از [illegible] طایفه روافض [illegible]
[illegible] آثار [illegible] جزیه دهند یا از دین خود [illegible]
که مردان را بکش و زنان را اسیر کن حاکم [illegible]
[illegible] آمدند [illegible] نفر را [illegible]
[illegible] نفر [illegible] یکنفر [illegible]
بحضرت صاحب الامر [illegible] این حکم [illegible]
تا [illegible] نوبت به محمد ابن عیسی [illegible]
[illegible] عرض کرد یا امام زمان [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible] امام
زمان [illegible] گفت من امام زمان [illegible] امام [illegible]
باید [illegible] فرمودند [illegible]

عرض کردند یا فرزند رسول الله که این انار را در زیر سبله کرده و در خانه اش ... زنت ...
و قالبی از گل که بر او نقش کلمات کرده ساخته و بر او این انار گذاشته فردا
بیرون نزد حاکم و بگو که جواب انار را در خانه در زیر سبله ... در زیر انکار ... بر تو
اظهار کنی و چون از زیر بخوانه اش اگر تفتیش کنند چنین ... و به بالاخانه اش
رو و در میان فلان طاق تکیه ایست بردار و قالب انار در میان تکیه است
و اگر مطلب دیگر خواهند و از تو معجزه طلب کنند بگو که این انار دانه ندارد
و از میانش جز دود و خاکستر بیرون نخواهد شد محمد بن عیسی خوشحال از خدمت
حضرت بیرون آمد که حضرت غایب شد و آمد بهمان قسم عمل کرد حاکم از جهت
[illegible] اهلبیت ... دیر ... گشت ... حضرت صاحب ... شدند
که اهل ... مردم حلقه ... یکجا ... می شوند و ... اهلبیت
حضرت را در ... کردند ... از شتران
... بجا ... بسبب ... و ...
... بزرگوار رخ داد که نزدیک بود روح از بدنش پرواز
کند جناب زینب اضطراب کرد ... زیاده ... بیمار ... عرض
کرد عمه تو را چه میشود که حالت را دگرگون می بینم ...
... که بدنش ... یک نفر ...
... اهلبیت ... کردند ... از ...

لوواز کوفه

بود و از کوفه رسید ... ابن زیاد ... کفت ...
... بگذرد ... ملعون ... خویش ...
... آوردند اهلبیت و اطفال ... نفر ... اطراف
... عالم ... چونکه ... از ...
عرض کرد ... جناب زینب ... دعا ...
... کرده ام ... ازین ... دعا کنم
که خداوند طعام با طفال ... جناب زینب ...
دعا کرد ... اهلبیت ... مائده ...
که از ... از طعام ... از مائده ...
... ابن زیاد ... امام را ...
... که مردم زینت می کنند با اهل بیت ... آوردند
و در میان اهل بیت ... بر نیزه نصب کرده اند اهلبیت اطراف ...
... طلوع کرد جناب زینب ...
بیمار ... ابن زیاد ... مردم زینت ...
به تماشای ... همه ... جناب ... فرمودند ... دیگر

صبر کنیم و رضا دهیم بقضای حق نفرین بر کسی نکنم و سکینه و فاطمه و رقیه را
که منزلتی نزدیک سر مقدس در پای نیزه نشسته [illegible] سرها را بر [illegible] میکنید
چگونه حالت انجماد [illegible] نفرین کنید بیکس [illegible] سر مطهر پدر باز آمد
از سر نیزه [illegible] خواهر نفرین ملحق [illegible] میکنند
چرا که من [illegible] کشته شده ام و لعنة الله علی القوم الظالمین
عبد الله سنان از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که حضرت
فرمودند که هیچ مجلسی نیست که ذکر مصیبت جدم حسین [illegible] مگر آنکه جده ام
فاطمه زهرا در آن مجلس حاضر میشود با ملائکه [illegible] و دستمالها در دست دارند
که اشک چشم گریه کنندگان می گیرند و ضبط می کنند در قیامت [illegible] و همه را
[illegible] از برای اهل مجلس روایت وقتیکه زن [illegible] حضرت
امام حسین دید [illegible] از [illegible] در عقب [illegible] افتاد
ایستاده که حضرت [illegible] شنیدم وقتیکه حضرت فاطمه از مدینه آمد
[illegible] با حضرت عرض کرد که وقتی که خواستم از مدینه بیرون بروم
دختری را دیدم [illegible] گریه میکند [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] عرض کرد که فاطمه گفته سلام مرا [illegible]
و رقیه [illegible] پدرم ایستاده علی اکبر و عباس و قاسم [illegible]
[illegible] حضرت فرمودند بیا بردیم [illegible]
[illegible] دیدم [illegible]

يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وابتغوا اليه الوسيلة وجا
هدوا في سبيله لعلكم تفلحون يعني اي كسانيكه ايمان
آورده ايد بترسيد از خدا و تقوی را پیشه نمایید و طلب کنید بسوی او وسیله را
و جهاد کنید در راه او شاید رستگار شوید اصحاب خدمت حضرت
رسول صلعم عرض کردند که وسیله چه چیز است که ما طلب وسیله کنیم
فرمودند که وسیله درجه منست که حق تعالی بمن کرامت فرموده و در
بهشت است و هزار پله دارد و از هر پله تا پله دیگر هزار سال راه است
بر دویدن اسب تند رو و هنگامیکه روز قیامت شود او را حاضر
نمایند که بجای محشر در آورند همه انبیا متحیر مانند که این
از آن کیست و پله های او یکی از مروارید و دیگری از زبرجد و یکی از یاقوت
و یکی از طلا و یکی از نقره و همچنین تا آخر فرمودند و بعد از آن
ندا رسد که این درجه از آن حبیب من محمد مصطفی است و بعد از آن
لوای حمد را بیاورند و در محشر نصب کنند و آن لوا [illegible]
هزار سال راه است و چوبش از نقره خام است و سر طوقش از یاقوت

و دور کمرش بقدر آسمان و زمین است و با یاران سلم گویا از نور چ
نور است و دران علم علمی است که در دقیقه که حق تعالی آدم را خلق
کرد آن علم را آفرید و بیست و آن جوه که [illegible] روح ندا آدم دمیده شد
و بسینه رسید و آدم حرکت کرد عطسه زد و ملهم شد بکلمه الحمد لله
و بر زبان جاری ساخت و جواب حضرت باری فرمودند رحمک الله
آدم از پیش صدای تسبیح و تقدیس شنید عرض کرد الهی این
کیست که مشغول ذکر است ندا رسید که این شخص از ذریت تست
و نامش محمد است و پیغمبر آخر الزمان است و ترا بسبب وجود او خلق
کردم که اگر او نمی بود ترا نمی آفریدم آدم شوق لقای آن نور کرد او را
بهم رسانید عرض کرد الهی نور او را در پیش روی من قرار ده نور محمد
را خلاق عالم نقل کرده در انگشت سبابه آدم قرار داد آدم
نظر کرد بدان هیئت که حضرت رسول آفریده شد از فرق تا قدم
ملاحظه نمود انگشت را بلند کرد شهادتین بر زبان جاری ساخت
ازین سبب این انگشت را انگشت شهادت میگویند ندا رسید ای آدم
بنور دیده مشغول پیغمبر آخر الزمان چه دیدی آدم عرض کرد که
الهی

الهی تو مطلعی که من مالک چیزی نیستم مگر همان حمدی که الهام
نمودی و توفیق دادی ثواب همان حمد را باو دادم حضرت باری
ثواب آن حمد را آفرید و نامش را لوای حمد کرد الحال ازین
جهت او را لوای حمد میگویند او را در صحرای محشر نصب کنند ندا رسد
کرای حاملان لوا را بردارید ملائکه با کثرت نتوانند هر چند سعی کنند
لوا را نتوانند از جا حرکت دهند عاجز گردند ندا رسد امیر و صی کجاست
و صی من امیر مؤمنان از جا حرکت نماید عرض لبیک لبیک ندا
در رسد یا علی بردار لوا را بیکدست امیر مؤمنان لوا را از جا حرکت
دهد در جلو حضرت رسول روانه شود بهمین قسم تا بدرجه که وسیله
بالا روند حضرت رسول بر پله آخر قرار گیرد و امیر مؤمنان بر پله
دیگر یکپله پایین تر از پیغمبر قرار گیرد که دران اثنا دو ملک
بیایند و بر درجه بالا روند یکی جلو رود و عرض کند السلام علیک یا رسول
الله هذا مفتاح الجنان این کلید های بهشت است خاص مامور شده ام
که خدمت شما بدهم حضرت بفرمایند که بعلی بده دیگری بحضرت حبیب عرض
السلام علیک
کند یا رسول الله حضرت فرمایند تو کیستی عرض کند منم مالک جهنم

این کلیدهای جهنم است مامور شده‌ام که قدرت شما اهل بیت حضرت پیغمبر
قبول کردم بده بعلی پس امیرالمؤمنین با علی از منبر بزیر آید و بکنار
جهنم آید و بگوید به آتش که بگیر فلان را که دشمن منست و بگذار
فلانش را که دوست منست جهنم عرض کند یا علی مرا بگذار که نور تو
مرا فرو نشاند حضرت دختر پیغمبر که اهل حضرت امام علی مرا تعزیت داده
و چه کریم اهل بیت پس دشمنش را جهنم و دوستش
از صراط گذرانیده داخل بهشت کند پس کسی را که لانش چنین وجود
چه پروردگاری از روز حشر چه پس عزیز اگر میخواهی که رتبه درا این
بنوی متوسل شو با امیرالمؤمنان بکفالت نرسید که تو تنها متوسل باد
میشوی بلکه پیغمبر هم در بعض اوقات که دعا میکرد متوسل بعلی
میشد چنانکه از عایشه روایت که شبی پیغمبر خدا از بستر رفته چون
از جا حرکت کردم گفتم مبادا از پیش دشمنان مرده باشند در میان [illegible]
هر چند تفحص کردم ندیدم به بیت الحرام رفتم دیدم پیغمبر مشغول است بمناجات
هر چند گوش دادم دیدم هر دعائیکه میکند خدا را بحرمت علی قسم میدهد
پیش رفتم عرض کردم الیس بقه الملائکه المقربون فقال بلی الیس
الیس له انبیاء والمرسلون فقال بلی گفتم پس چرا اینقدر خدا را
کرامت

بکرامت علی قسم میدهی حضرت فرمودند که نظر کردم در آسمان
و زمین از علی مجیدتر ندیدم از پس خدا را بحرمت علی قسم دادم با وجود این
فضیلت که شنیدی چه قدر بعد از قتل خلیفه سوم او را امیرالمؤمنین دانستند
که خروج کردند در بصره با امیرالمؤمنین دعوا کردند و حقیقت خبر را
نقل میکند بعد از آنکه امیرالمؤمنین بر ایشان مسلط شد فرمودند
که او را ببرید [illegible] پیرون حتی ابن عباس عرض کرد یا علی او را
بگذار در جای خود باشد حضرت فرمودند این ولایت غربت است
و دوست ندارم که در ولایت غربت باشد یا علی تو او را بخانه پیغمبر را
در ولایت غربت به بینی [illegible] که دختر اوست را اهل بیت بجه
ذلت و خواری شده به شهر دیار [illegible] بد بختی با درد [illegible]
احمد اعثم کوفی نوشته است که حضرت نقباء دختر را از زنان نمود
که نقاب ببندند از سر و لباس مردانه بپوشند و با زوجه پیغمبر روانه شوند
در [illegible] او تغییر [illegible] که علی نقاب مردانه بر او سوار روانه کرد که از
زنان نقاب بر او باشد و گفت نظر کن که ما بسته زنیم یا علی تو اینقدر
به بینی که چشم نامحرم بر چادر زوجه پیغمبر نیفتد کجا بودی در دنیا
که دختر است بیکس پریشان بسته داخل مجلس یزید کرده و دیوانه

[illegible]

روایت که اهل بیت بمنزلی رسیدند که نخلستانی بود بعد از آنکه جناب
زینب متوجه اطفال شد دید یک طفل از برادرش سید الشهدا خبر با من
سعد دادند یک سوار از فرسخ دانو از قدری راه را که طی نموده بیابانی دید نزدیک
وقت دید طفلی است آن طفل چنان که صدای پای سوار را شنید مضطرب گردید
به سمت بیابان شروع کرد دویدن آن سوار فریاد برآورد صبر کن که من از جانب
عمه‌ات زینب آمده‌ام آن طفل همینکه نام عمه‌اش را شنید صبر کرد انسوار
آمد گفت ای طفل بیا و سوارش او با نمود که چگونه سوار شوم و حال آنکه تو
نامحرمی طفل گفت که بیست روز است که آب را یاد داد بار نمود
گفت چرا این طور گفت تب دارم عطش گرفته گفت اذیت دادم بخور
باز نخورد گفت چرا نمی‌خوری یکمرتبه فریاد برآورد چگونه آب بخورم
وحال آنکه دیدم حسین را با لب تشنه شهید کردند ٣١٢

وقتی که سید الشهدا خواست بمیدان رود فرمود خواهر زینب بعد از من متوجه
اطفال شو اگر آب بخواهند شط فرات نزدیک است اینها را آب بده
همه جمع آوری اطفال را بکن این بود وقتی حضرت زینب چگونه جمع
آوری کرد وقتی که اهل بیت فرار کردند از خیمه که خیمه را آتش زدند اطفال
سر به صحرا گذاشتند بعد از لحظه جناب زینب همه را جمع کرد دید دو طفل
برادرش سید الشهدا نیست با ام کلثوم روانه شدند به تفحص اطفال به هر طرف
رفتند ندیدند یکجا از شط فرات ندیدند متحیرانه تفحص می‌کردند
زینبه

ام کلثوم به ... دید
به کنار نخلستان رسیدند دید اطفال در خواب غلطیده‌اند یکی دست
بخواب رفته‌اند فریاد کرد خواهرم بیا که اطفال بیدار نشوند
همینکه نزدیک آمدند دیدند دست در گردن یکدیگر کرده‌اند صورتها را
بخواب گذاشته‌اند لبهای ایشان بمیان خواب خود رفته است
وجان از بدن بیرون شده فریاد برآوردند برداشته نعش
نعش اطفال را در میان کشیده شروع کردند متوجه زیارت ابن سعد
شخص نزد ابن سعد گفت ظالم مردان را کشتی زنان
اسیر کردی اذن بده که قدری آب با اطفال ایشان بدهیم اذن داد چند
مشک آب کرده نزدیک ایشان آوردند اطفال بیرون آمدند گفتند
گفتند ابن سعد آب از برای شما فرستاده اطفال شروع کردند
بگریستن که حسین را با لب تشنه می‌کشد و از برای ما آب می‌فرستد

راوی حکایت شام ... راوی حکایت ...
عبد الله گوید گوید زمین و آسمان ...

ابا خلیق گوید نزد ... عبد الله ... زخم زخم تیر
٤ هزار

عباس ... گذشتی نتوانستی شماره نمایند

راوی حکایت کوفه انس ابن مالک میان ... جهل ... دو ... خواند

۴ اکبر و مراتب اکبر آورد یکمر است بنت عاشورا کو یا بهیث سوار

وی بیاده و حبیب را برد یکمر است روز عاشورا جهت طفل

سه روزه سید الشهدا کو تا تشنه لب	مجلس سالی در کوفه باران نیا مد	مجلس عباس ابا د بشبیه عباس
مجلس سواری سید الشهدا از مدینه راوی امجد کو ئی	مجلس سلمان کو ید میان کوچه سید الشهدا را دیدن و ذکر تعزیه سید الشهدا	هر مه را ... ۵۵

معاویه تعریف ۴ اکبر در صورت شبیه پیغمبر در شجاعت حیدر صفدر در رفتار

۵ امام حسن در کفه رسول الله در شهادت بنی امیه قول معاویه

سؤال از اهل مجلس در خصوص خلافت بعض گفتند یزید هاسر یزید

شارب الخمر است ۶ عم مرا صحت امام حسن زن زیادی میکرد

۷ اکبر قابل خلافت است بیش مطلب اول سه انگشتر محبوب حق

بود اول انگشتر سلیمان دویم انگشتر امیر المؤمنین ۳ سیم انگشتر

سید الشهدا سه دفعه از آسمان خون بارید اول در قتل یحیی دویم

در شهادت امیر المؤمنین موافق روایت بحار سیم در قتل ابی عبدالله

دستان در چهار وقت بی اختیار شوند اول وقتیکه جادوی و ستان

را بکبر را دعوت میکنند بی اختیار شوند دل از زن و فرزند کنده

متوجه کربلا میشوند دویم وقتیکه چشم زوار بر زائر مقدس افتد سیم

وقتیکه چشم زوار از دور بر قبه حضرت سید الشهدا افتد

مقصد چهارم در بیان زوال دنیا و در بیان طلب در حین مرگ

و در خاتمه متضمن طول امل و ذکر اصل و ذکر و در بیان اجل

قال الله تعالی فی محکم کتابه و صدیم خطابه اینما تکونوا یدرککم

الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة حضرت آفرید کار عالم

و مصور بنی آدم در رقم احادیث نسیم منقطه هر کجا که باشید مرگ

شما را در خواهد یافت اگر چه در برجهای محکم باشید و مرگ قضیه است

که بر هر کسی وارد میشود و کسی را فرار از آن ممکن نیست و روایت است

که هیچ خانه نیست مگر اینکه ملک الموت شبانه روزی پنج نوبت آنرا

بازدید مینماید و عجب است که آدمی خیره سر یقین بمرگ دارد

و میداند که چنین روزی او خواهد رسید و باز از خواب غفلت

بیدار نمیشود و نمیدانم که این غفلت از چیست بلکه کسیکه داند

عاقبت مرگ است و خاک بستر خوابگاه اوست و کرم و مار

و عقرب انیس اوست و قبر محل قرار او خواهد بود و زیر

زمین جایگاه او و قیامت وعده گاه او سزا وار است

در حسرت و ندامت بسیار و رنگ خشتی بنوشته بر خاک A

افغان بار نشسته و حضرت بار تعالی در احادیث قدسیه

فرموده که تعجبت و لمن ایقن بالموت کیف یفرح

وعجبت لمن ایقن بالحساب کیف یجمع المال وعجبت
لمن ایقن بالقبر کیف یضحک و نیز عجب دارم از کسیکه یقین
دارد بمرگ چگونه خوشحال میشود و عجب دارم از کسیکه یقین دارد
بحساب چگونه جمع میکند مال را و عجب دارم از کسیکه یقین دارد
بمرگ چگونه خندان میشود و از جناب رسول صلعم روایت که فرمودند
که بسیار دنیا دار آیند شکننده اندوه ها را عوض کردند یا رسول الله شکننده اندوهها
چیست حضرت فرمودند موت است و فرمود کسیکه شب دست عنایت
در بستر حق لقاء الهی اجل پیش چشم او آید و همیشه در برابر او باشد و طول
امل و امید دنیا به پشت سر وی او و لعن همیشه در مکر و کید باشد و کسی
که مستحق لقاء دیدت و در نظر او نفع امل به پیش رو او آید و اجل
به پشت سر او پس عزیز من طول امل محبت دنیا و زینت او و انس
بلذات فانیه را در دل انسان جای میدهد و چون انس بشهوات
و لذات گرفت و در دل او دوستی مال و منال و اولاد و عیال و خانه
و املاک و غیر اینها جای گرفت مفارقت از اینها بر او گران
میشود و دل او بفکر مردن نمیرود و از تصور مرگ خوف میکند بزیر بار فکر

و اگر گاهی بخاطر او خطور کند خود الفکر دیگر میاندازد و از شنیدن کفن و گور
کراهت میدارد بلکه پیوسته دل خود الفکر زنده گانی دنیا می اندازد
و از یاد مرگ غفلت میورزد و دور میداند که مرگ گریبان او را
بگیرد که ناگاه مرضی عارض او میشود و مرگ او میرسد شعر پیوند عمر بسته
بموئیست هوشیار غمخوار خویش باش غم روزگار چیست مرگ پیر
و جوان نمی شناسد و شب و روز نمیداند و شعر و حضر نزد او
یکسانست نه او را زمانه ایست خاصی و نه وقتی مخصوصی
شعر ناگهان بانگی بر آمد خواجه مرد و جاهل از اینها غافل میشوند
و هر روز چندین تابوت طفل و جوان را میبینند جنازه هر خفتگان را
خود را هیچ بخاطر نمی آورد عجب تر آنکه هر چه عمر ایشان زیاد میشود
بسفر آخرت نزدیکتر میشوند حرص و طول امل ایشان زیادتر
میگردد شعر ما را بود از دها گشتی بکثرت لجف
ابی زمانی هفتاد سر و ازین غافلند که هر چه ایشان
جوان از مادر متولد میگردد و هر نفسی که میکشند قدمی بقبر نزدیکتر
میشوند چون ایام جوانی گذشت هر روز جسم ایشان ضعیف میشود

پس کسیکه عمر او بچهل سال رسید مگر دنیا کردن فریب شیطان است
چه ایام لذت و کامرانی گذشت وقت طاعت و عبادت سر آمد
شعر چو دوران عمر از چهل درگذشت مزن دست و پا کآبت
از سر گذشت نزیبد ترا با جوانان چمید که بر عارضت صبح پیری دمید
ترا تکیه بر جانی من بر عصاست دگر تکیه بر زندگانی خطاست دریغا
که فصل جوانی گذشت بلهو و لعب زندگانی گذشت و گویا که کسی
از طول امل خالیم و فریب شیطانی را نخوردم و بدانکه هرکه زیادتر از ضرورت آنچه لابد است
جمع میکند طول امل دارد و باید کسیکه اراده سفر آخرت دارد از هر چه
قوت زیاده از یک سال نگهندارد ۲ و سایر اوقات خود را صرف طاعت و عبادت — ۲ و بعض اوقات را صرف طلب معیشت کند
نماید و بار خود را سنگین نکند که در وقت رفتن دست و پای
خود را گم کند روایتست که روزی حضرت رسول صلعم عرض کردند که
اسامه کنیزی بوعده یکماه خریده فرمود که اسامه بسیار طول امل
و امید دراز دارد که امید حیات یکماه خود دارد و بحق آنان که بمردن
در طول امل تعلقند کرده ام هرگز خیال [illegible] نمیکنند ولقمه بر دهن
نیز امروز حواطر آن نمیکردد و چنانکه در شهوات دنیویه فرو

رفته‌اند

رفته‌اند که گویا هرگز مرگ از برای ایشان نیست و آرزوی ایشان
بجائی منقطع نمیگردد و طایفهٔ دیگر هستند که گاهی خیال مردن میکنند
اما امید زندگانی بتشخیص طبیبی از برای خود دارند و کمتر از آنکه مرگ را از برای
خود تصور میکنند نمینمایند و به تحصیل اسباب معیشت صد سال دویست
سال تدبیر دارند بازم در صدد جمع زیادتر هستند غافل از آنکه
شعر ترا اینقدر تا بجای نفس است چو رفت دگر جای دیگر کسی است
و جمعی دیگر هستند که در فکر تهیه ۲ قوت زیاده از شبانه روزی خود نیستند — قوت
و هرگز فکر فردای خود نمیکنند و از این بالاتر آنست که همیشه
مرگ در انظار ایشان است از یکنفس بیک نفس و چنین کسی هر نمازی که میکنند نماز وداع کنندگان
دنیاست ۱ روزی از حضرت رسول صلعم پرسیدند که زیرک‌ترین مردمان — و ۲ این طایفه طول امل ندارند چرا که بقدر کفاف تحصیل قوت خود میکنند
کیست حضرت فرمودند کسیکه در فکر مردن باشد بیشتر پس عزیز من
ساعتی بگورستان رو و تفکر کن که در زیر قدمت چند رنج راه
چه میر و چه صحبت است و در تنگنای زهره شکاف قبر چه ولوله
و چه وحشت است هم صحبتان خود را بین که با خاک
تیره یکسان گشته و دوستان و آشنایان را نگر که ناله حسرت‌شان

ازفلک گذشته پدران ما ینند مهر پدران مربیه وما وارانند که دامن
از دست اطفال کشیده برادران ما ینند و برادران فراموش کرده
تاج دارانند نیم خفته بر زیر سر نهاده لحیف جا الدانند از نیه هم
کی ه کور بر نکون نکورو یا ینند در بیتی ائینه مرگ زشت و زبون
نغز چرا دل برای کار دانکه نهیم که یاران ببرفتند وما بر رسیم
تفرج کنان بر هوا و هوس گذشتیم بر خاک بسیار کس کی بیکه
رز ما الغیب اندرانند بیایند و بر خاکی ما بگذرند پس از ما
همی گل دمد بوستان نشینند با یکدگر دوستان در یغا که بی ما بسی
روزگار بروید گل و بشکفد نوبهار جهان را بسی بگذرد
صبح و شام که از ما نشیند در ایام نام بسی دوستان
بر زمین پا نهند که ایشان پا بر سر ما نهند مقصر
نه بین در این باغ کس تماشا کند هر کس بکیفی ولعوارک
در احوال خود تاملی که تو نیز مثل ایشانی و یاد آور زمانی را که
تو نیز مثل گذشتگان عمرت سر آید و زندگیت به پایان
رسد خار نیستی بدامن هستیت در آویزد و منادی

بپروردکار

پروردکار بندای کوچ در دهد و خوان نخوان چنگال مرگ بر جسم
ضعیفت افکند و قالب هلاک بر کالبد لحیفت انداز و یاران
و دوستان معاودت نمایند و تورا در تنگنای گور بگذارند و تو را زن
جاره نیست چنانچه حق تعالی میفرماید قل ان الموت الذی تفرون
منه فانه ملاقیکم و بگو بمردمان که موت انچنانچه که از ان میگریزید
او شما را در ملیابد و جناب رسول صلعم جان از اصحاب حفی
غفلت را ملاحظه فرمود فریاد بر کشید که مرگ شما را در رسید
بالسعادت یا بالشقاوت و در دلیست که هیچ صبح و شام نیست
مگر آنکه منادی ندا میکند که ایها الناس الرحیل الرحیل
او روزی که در بنی اسرائیل پادشاهی بود با اموال بسیار و لشکر بسیار
روزی در بوم خود نشسته بود که شخصی با هیبت و غضب داخل
شد غضبناک شده گفت تو کیستی و که تو را اذن دخول داده
گفت من کسی هستم که احتیاج باذن ندارم و از سطوت ملوک
و لا سلاطین نمیترسم پس لرزه بر اندام افتاد و بیهوش شد
بعد از ساعتی سر برداشت بعجز و التماس گفت تو ملک الموت

ومیباید که توبه

وحضرت امیر مؤمنان ع
سفر ما سر الموت
والله ولدتم الشهید
ان لادری احد رکائب
النهر ولم یجعله الله
لم خلق الله خلق قبله

بعقل

کفت بلی کفت آیا مهلت هست که من از این روز سیاه خود فکری کنم

کفت هیهات هیهات انقطعت مدتک و انقضت

انفاسک فلیس الی تاخیرک سبیل مدت زنده کانی تو تمام

شد و نفسهای تو باخر رسید کفت مرا کجا خواهی برد عزرائیل کفت

بجانب عملی که کرده کفت عملی نکرده ام کفت پس ترا میبرم

آتشی که پوست از سرت بکند پس عزیز من منتظر باش تا امر خدا

بیاید تا بر شما معلوم شود که ناشایست داشتن طول امل چگونه باعث

عذاب الهی میکردد و در وقتیکه سکرات موت ظاهر شود معلوم

میشود که محبت شهوات دنیویه هرگاه بیشتر از محبت خدا باشد

چگونه باعث ندامت میشود و از حضرت رسول صلعم منقول است که فرمودند

هیچکس از شما مؤمن نیست تا اینکه محبت خدا در دل او غالب بر محبت

مال و زن نباشد روزی انس در یکی از صحابه را دید که پوست کوسفندی

بعوض جامه بر خود پیچیده فرمود نگاه کنید باین مرد که حق تعالی

خدا دل او را منور ساخته به تحقیق که اورا دیدم در نزد پدر و مادرش

و بهترین طعامها با وی خورانیدند پس محبت خدا در کل اورا

باز داشته و بسیار دیگر از حضرت عزت زیادتی محبت مسئلت مینمودند

و مشهور است که چون عزرائیل بجهت قبض روح حضرت خلیل آمد ابراهیم

فرمود هل رایت خلیلا یمیت خلیله آیا هرگز دیده دوست

دوست خود را بمیراند خطاب رسید هل رایت محبا یکره

لقاء محبوبه آیا دیده هیچ دوستی را که کراهت داشته باشد ملاقات

دوست خود را ابراهیم گفت ایملک الموت حالا قبض روح

من کن مرویست که حضرت عیسی به سه نفر گذشت از ضعف

بدن ایشان غالب گشته بود و لون از روی ایشان میرفت پرسید

چه چیز شما را باینحال کرده گفتند محبت خدا حضرت فرمود انتم

المقربون شمائید مقربان درگاه احدیت حضرت رسول صلعم فرمود

که حضرت شعیب آنقدر از محبت خدا گریست تا کور شد خدا اورا

شفا داد باز گریست تا کور شد باز خدای تعالی اورا بینائی داد بعد

مرتبه چهارم وحی الهی رسید که ای شعیب تا کی گریه میکنی که

گریه تو از خوف جهنم است من ترا از آن ایمن گردانیدم

و اگر از شوق بهشت است بتو عطا فرمودم عرض کرد الهی و سیدی

تو آگاهی که گریه من نه از خوف جهنم است و نه از شوق بهشت ولیکن
دل من بمحبت تو بسته شده است گریه من از جهت محبت است لیکن
دیده که حال که چنین است بزودی موسی بن عمران را که دید است
تو میخواستم و چوب تشنه بدست آورده‌ام تا بنیان [illegible]
وحق تعالی در باب داود فرمود که ای داود هر که مرا طلب کند بیابد
بگو با اهل زمین که ترک کنند محبت غیر مرا و بشتابند بسوی من
هر که مرا دوست دارد [illegible] خلیل شده است از طلبیت ابراهیم
خلیل من و موسی کلیم من و محمد حبیب من و حضرت امیرالمؤمنین
در دعای کمیل میفرماید فهبنی یا الهی و سیدی و مولای
صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک [illegible]
و مولای من گرفتم که توانم صبر کنم بر عذاب چگونه صبر کنم بر
مفارقت تو و حضرت سید الشهدا روحی فداه در دعای
عرفه میفرماید خداوندا تو کسی که خانه دل دوستان را
از غیر خود پرداختی و انها از اغیار خالی ساختی تا بجز دوستی تو
در انجا نباشد و رو بغیر تو نیاورند و بجز تو را نشناسند شعر

بگو مردم که هر کس مرا دوست دارم [illegible] دوست دارد و کسی دارم [illegible] دارد هر که مرا [illegible] از دیگران [illegible] ای داود هر که مرا طلب کند بیابد و هر که غیر مرا طلب کند مرا نیابد ای داود

جشم

جشم را از غیر و غیرت دوخته همچو آتش خشک و تر را سوخته
و هر چند محبت بنده زیاد در رضا و تسلیم قوی‌تر میگردد و چون
ان سر حلقه عارفان محبتش بیپایان بود لهذا رضا و صبر
و تسلیمش از همه بیشتر هر چند او را از چهار جانب تیر
باران نمودند و بدنش را بتیغ جفا پاره کردند بغیر رضا
چیزی از او ظاهر نشد هر چند کار بر او تنگ گرفتند و خون
ستم بر سینه اش زدند بغیر تسلیما لامر الله کلامی از او سر نزد
دانه عشق جانشی چنینه هرزه نیست اگرچه او را دوست
بسیار است لیکن کسی مثل او جانفشانی نکرد و در مقام
محبت ثابت قدم نبود فرزندش را در برابر رویش پاره
پاره نمودند و برادر عزیزش را دستهایش را جدا کردند و تنش
برادر را بخون غلطیده دید و اقوام و اقارب و اصحاب را
کشته دید و نعش ایشان را خود بر سینه کشید و از جان
خود دست بر داشت و از جان عزیزتر اکبرش را که بخون
[illegible] دید [illegible]

ازعقب بزینبی فریاد براورد یا اباه علیک منی السلام اینک
جدم محمد مصطفی ص وجدم علی مرتضی ع وجده ام فاطمه زهرا ع وعمم حسن مجتبی
آمده اند ومشتاق تو میباشند ای طالبی ه میگوید همینکه حضرت بر سر
علی اکبر رسیدند فرمودند قتلك الله قوما قتلوك فما اجرأهم
اترا کشتند پس بی اختیار گریه براو مستولی گشت فرمودند علی الدنیا
بعدك العفا بعد از تو خاک بر سر دنیا وزنده گانی دنیا چه ارزد
قو از حال زنده گانی دنیا خاک بر سر دنیا وزنده گانی دنیا
ای پدر تو لسوار دفته چنان نشافتی وپدرت یکه وغریب ماند
بهمین بتو ملحق خواهم شد ناگاه زنان ودختران از خیمها بیرون دویدند
والملائکه والاولیا والشهدا واقتیلاه بر کشیدند حتی اینکه زینب خاتون
از خیمه بیرون آمد ومیگفت یا حبیباه ویا بن اخاه ویا ثمرة
فؤاداه ویا نور عیناه ای حبیب دل واطهر ای فرزند برادر
ای نور دیده عمه ات عمه ات بمیرد که ترا باین حالت نبیند
بس آمد تا خود را برو نعش مطهر انداخت عماره ای واقد میگوید
نظر میکردم در آن حال زنی را دیدم که از خیمه بیرون آمد واو

مجلس

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والجنة للموحدین
والنار للمبغضین والمنکرین وصلی الله علی محمد ص وآله الطاهرین
قال الله تعالی فی محکم کتابه ولا تمش فی الارض مرحا انك
لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا حضرت
پروردگار عالم حضرت سید رسول ص را خاطب ساخته
وکوشی در عالمیان نموده میفرماید مرو در دنیا در تکبر
که تو نه آنی که از رفتار تو زمین شکافته و در بلندی
قامت وکردن فراز باکوهها و راوی برابری نموده بلکه
تو بنده ذلیلی واز روی تواضع رفتار نما واز جناب مصطفی
صلی الله علیه وآله منقول است که فرمودند که حق تعالی میفرماید
الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی فی واحد
منهما القیته فی جهنم یعنی بزرگی و عظمت مخصوص من است
پس کسی که منازعه کند با من در یکی از این دو صفت
او را در جهنم اندازم از [illegible] وکواه ماست که فرمودند
لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال حبة من خردل

واگر تکبر کند روایتست و بمقدار ... وتخفی نماند
که انچه اهل عذر ... وسبب ان در میان خلایق
کردن مباهات وافتخار ... از چند چیز بیرون
نیست اول نژادی ونسب دوم حکومت ومنصب وتخیر
حسن صورت ... حسن معنوی که عبادت باشد از ...
وکمال ... مال وثروت ... شدت توانائی
وهیچیک از اینها منشا مباهات وافتخار نمیتواند بود
اما نژادی ونسب که از ان ... تعجب خود ظاهرست که
بنی نوع انسان را پدر ادم ومادر حواست ودر ...
العالمین
همه باهم برابر وخویش با یکدیگر برادرند چنانکه حضرت رب
واصدق القائلین در سوره مبارکه حجرات فرموده است
یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم
شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم یعنی
بدرستی که ما افریدیم شماها از مرد وزنی که ادم وحواست
یعنی همه از یکمادر وپدر [illegible] ونسب بوهم افتخار کردن

از یک پدر

من کبر یعنی داخل الجنت نمیشود کسی که در قلب او وزن یک خردل
از تکبر باشد ودر کتاب کافی از حضرت ابی عبد الله منقول است
که فرمودند ان المتکبرین یجعلون فی صور الذر یتوطاهم
الناس حتی یفرغ الله من الحساب یعنی بدرستیکه متکبران
در روز قیامت بصورت مورچگان گردیده مردمان پای
بر ایشان میگذارند وپامال مردمان خواهند بود تا وقتی
که خدا تعالی از حساب فارغ شود واز حضرت ابی عبد الله
ماثورست که از جمله چیزهائی که حق تعالی بداود وحی فرمود
این بود یا داود کما ان اقرب الناس الی الله المتواضعون
کذلک ابعد الناس من الله المتکبرون یعنی چنانکه نزدیکترین
مردمان بخدا تعالی متواضعانند همچنان دورترین مردمان
از خدا متکبرانند ودر کتاب ارشاد القلوب مذکورست
که ان ... ملکین ... ان
تواضع رفعاه وان تکبر وضعاه ان دو ملکی که بر بنده
موکلند اگر تواضع کند او را بلند مرتبه ودر ... کرده اند

دیگر

وجهی نداشته باشند و گرما نبیدیم ستمها شعبها و قبیلها تا بشناسید
یکدیگر را بدوستی که گرامی ترین شما نزد خدا تعالی پرهیزکارترین
شما است منقول است که در عهد حضرت موسی دو مرد با یکدیگر
مفاخرت کردند یکی گفت من نسب فلان ابن فلانم تا نه نفر از نیاکان خود
که جمله کافر بودند اند یکی گفت من نسب فلانم و اگر ندیدم مسلمانی
مزوری او را نام نبردی نسبت حضرت موسی وحی آمد با مضمون که آنکس
که نه کس از نیاکان مشرک خود شمرد لازم است به الله تعالی که او را
دهم ایشان گرداند در آتش و آنکه بدید مسلمان منتهی شد لازم است
اینکه او را با پدر مسلمانش در بهشت در جلا مناط سعادت
و کرامت ایمان و بندگی بودن است نه فلان ابن فلان بودن و
مستکبر بی ابلیس لعین چون سجده آدم البشر مامور گشت
به نسب مستند شده گفت خلقتنی من نار و خلقته من طین
مرا از علو است اینکه خدای تعالی آدم را از گل ظلمانی آفرید و مرا از
نورانی و اصل من از اصل او شریفتر است چرا سجده وی کنم
بی سبب تفاخر باصل و نژاد کردن کردن تسلیم از طوق فرمان

الهی خود را ملعنت ابدی گرفتار ساخت و لشامت خود بسنگی
خود را از اعلا درجه ادرجهای ما بعنی دو که شقاوت انداخت
و اما تفاخر بحسن صوری ما بید دانست که این امور ظاهری
بغایت سبک و بی بها است و متاع حسن صورت در بازار
صفحه مشتری بسیار کاسد و نا روا ست بلکه بنای سعادت
دو جهانی بر حسن سیرت است نه بر حسن صورت و حضرت آفریدگار
عالم شاه را نظر بر شکستگی دلست نه بر رعونت قامت و درستی
صورت اما فضایل و کمالات معنوی وقتی سرمایه سعادت
ابدی میشود که بعجب و غرور فاسد نگردیده باشند و چون آدمی
از تحصیل علوم و کسب کمالات خود را بنظر خود بسندیده بیند
او را با جاه و نا چیز میکرد اند اما مال و ثروت که آتش دود
و نخوت در زوال و نا چیزی همین که حق تعالی میفرماید
قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ و حضرت سید انبیا ببیان
لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا تَزِنُ عِنْدَ اللهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا سَقَى كَافِرًا
مِنْهَا شَرْبَةَ مَاءٍ قدر و قیمت آن را بیان نموده یعنی اگر دنیا

نزد حقتعالی بقدر بال پشه‌ای قدر میداشت هرآینه هیچ کافر
از آن شربت آبی نمیداد چرا که کافر از لطف و رحمت الهی ساقط
و از مرتبه ملاحظت عنایت او هابط است اگر متاع دنیا
فی الجمله قیمتی بودی بدستمان خود وا نگذاشتی و بیگانه کان
خود وانگذاشتی و ساقی کرم او را دران نسبتی دنیا که — درگاه
هذه فی عینی من عرق خنزیر فی ید مجذوم طایق توصیف تو صنیف — اهون
او بیموده باشد یعنی این دنیای شما در نظر من خوارتر است از
استخوان بیگوشت خوکیکه در دست صاحب جذامی باشد
چگونه مناط اعتبار و اعتماد توانند بود و اگر غنا و مالهای
منافیه معارضت نبودی حضرت لقب الفقر فخری نفرمودی
و اما قرآن آئی وذود که تنومندان انواع سرمایه صباحت
و عزوره طبیعت مادند ان نیز امریست مستعار و صفتی ا
نعامت ناپایدار چه بنای این بوتن در سستی و حبابت
و این هر دو در معرض زوال و مهیای انتقال است ان
یک تب دو روزه تب زایل و این بیک پنج روز باطل میکرده

و محقق انتقام و مؤید این کلام حدیثی است که از حضرت
سید الانام منقولست که فرمودند اینجا در مردمان در دنیا
بوشش چیز است اول صورت نیکو دوم فصاحت
سیم حاصل و نسب چهارم جمال و فرزند پنجم قوت
ششم پادشاهی پس الله تعالی در روز محشر مر نکو ما نکسی
که صورت نیکو مینازد که تلفح وجوههم النار یعنی کسانیکه
ماه اعمال ایشان از حسنات خالی باشد صورت ایشان
صورت ایشان را آتش جهنم و نکو ما نکسی که بفصاحت
مینازد که الیوم نختم علی افواههم یعنی در روز
قیامت مهر ضم و دهنهای اهل محشر و نکو ما نکسی
که حاصل و نسب مینازد که اذا نفخ فی الصور فلا انساب
بینهم یعنی چون صور قیامت دمیده شود نسبها باشند
نسبها در میان ایشان و نکو ما نکسی که بمال و فرزند
مینازد که یوم لا ینفع مال و لا بنون یعنی روزی
که فایده بونساند مال و فرزندان و نکو ما نکسی که بقوت

ملیادو کە و علیها ملائکة غلاظ شداد یعنی موکلند
بر آتش جهنم ملائکهائی کە درشت خویان و درشت
اند امضند در تعذیب دوزخیان و مکو مانکیسی کە بپادشاهی
فخر میکند کە لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
آورده اند کە حق سبحانه و تعالی مردمان را بر تلی سفید
کە مانند نقره خام باشد جمع نماید و اول چیزی کە با ایشان
تکلم فرماید این باشد کە لمن الملک الیوم امروز کیست
پادشاهی امروز هیچ [illegible] جواب گویند لله الواحد القهار
مردی [illegible] است کە [illegible] و تنقل و نظر است و [illegible] جمع
ملقیان ملک و [illegible] و گویند چون ندای لمن الملک
[illegible] هیچکس از اهل محشر [illegible] تکلم نباشد پس خدای تعالی
خود جواب خود فرماید کە لله الواحد القهار پس عزیز من
بحکم آیات و اخبار مذکوره بشرف آبا و اجداد پیش کس
نباید بود و بر نسب [illegible] هرچند پیغمبر زادگی باشد
بر خلق [illegible] حقارت نباید نظر نمود و ان [illegible]

از دوزخ هلاکت دنیوی و اخروی برهانید و جمال جعفر
کذاب کە فرزند بی واسطه حضرت امام علی النقی است یاد
نرسانید و از حضرت فخر الساجدین امام زین العابدین
منقولست کە فرموده اند انما خلقت النار لمن عصی الله
ولو کان سیدا قرشیا والجنة لمن اطاع الله ولو کان عبدا
حبشیا یعنی آتش دوزخ مخلوق شده مگر برای کسی
کە نافرمانی خدا کند اگرچه سید قرشی نسب باشد
و بهشت خلق نگشته مگر برای کسی کە فرمان برداری خدا کند
اگرچه آنکس بنده حبشی باشد اصمعی میگوید شبی
طواف خانه کعبه میکردم جوانی دیدم حلقه کعبه را گرفته میگفت
یا من یجیب دعاء المضطر فی الظلم یا کاشف الضر والبلوی مع
السقم قد نام وفدک حول البیت وانتبهوا وانت یا حی
یا قیوم لم تنم [illegible] رب [illegible] ها انا [illegible] نا [illegible]
[illegible] البیت وارحم [illegible] حاصل مضمون ابیات اینکه ای کسی
کە اجابت میکنی دعای کسیرا کە در ظلمات شب [illegible]

وگناه فرومانده باشد ای انکسی که اجابت میکنی دعای بیچاره

بکام خود درمانده را که در تاریکیهای شب میکند ای زایل کننده

ناخوشی حال و بلا و رنج بر تحقیق که خفتند کسانیکه بحضرت تو املاند

در که خانه کعبه و بیدار شدند و تو ای زنده پاینده که نمیخوابم

ترا ای پروردگار من اندوهگینی و مشوشی واد و مضطرب حال

بی دختر کنی بی کسیتی من مجق خانه وحرم انکاه مناجات بسیار

کرد پس افتاد و بیهوش گردید نزدیک وی رفتم دیدم حضرت

سید الساجدین ع بود سر مبارکش را بکنار گرفتم و گریستم

قطره از اشک من بصورت رخساره او چکید چشم باز کرد فرمود

من ذالذی یهجم علینا یعنی کیست انکه بی رسا امده گفتم بنده حقیر

تو اصمعی ای سید من این گریه و بی تابی چیست و تو از اهلبیت نبوت

و معدن رسالتی انحضرت فرمود هیهات ای اصمعی خدا تعالی

خلق کرده بهشت از برای کسی که فرمان او برد اگر چه انکس بنده

حبشی باشد و آتش را برای کسی که نافرمانی او کند اگر چه شریف

قریشی باشد وان بزرگوار همیشه مشغول عبادت بوده

و دشمنان در اذیت ان حضرت میکوشیدند تا

انکه عبد الملک مروان لعین ان بزرگوار را مسموم ساخت

انحضرت را شتری بود که بان شتر بیست و دو حج

کرده بود و یک تازیانه بوی نزده بود انحضرت ...

خود را وصی نموده بود که انحضرت ... انکنده چنانچه

روایت کرده است بسیاری انشتر را بیرون آوردند

حضرت امام محمد باقر ع فرمود ندای شتر

و پس آمد بسوی ناقه گفت اندک وقتی

توقف نمود تا اجل برسد انحضرت

انتقال فرمود و ناقه بخورد ... هلاک

شد و روزی که ذو الجناح بی صاحب

چون ملعون یزید آنحضرت بنیت زیر نوش دیگر مرتبت تا آنکه گردن ایشان
اقا ضعف هر یک از گفتار را اکام زد تا بر جبین مطهر حضرت سید الشهدا
رسید بمکیه زیر لعل الجناب بیهر اول او را بوسید چنانکه آنحضرت
بوسیده بیفت میداد حضرت پیغمبر او را انتن خفت ۲

پس یال و کاکل خود را الجنوب الجناب رنگین کرده برگشت بسمت خیمگاه اهل حرم از
خیمه بیرون دویدند همه فریاد برآوردند وا قتیلاه واحسیناه بروایت کجا رام
کلثوم دست خود را بر سر آن حیوان گوفت و ندا برآورد وا محمداه الی این حسین است
که در صحرای کربلا بخاک افتاده است و سر او را از قفا بریده اند و عمامه
و ردای او را ربوده اند پس آنقدر گریست که بیهوش شد گویی میگفت ای
ذوالجناح شوهر نامهربان چرا حسین را بردی و نیاوردی دیگری گویا گفت ای
که حسین رفت تشنه جدا آیا آبی دادند یا لب تشنه شهید شد مرد بر
بروایت مناقب آنقدر گریه کرد سر خود را در در خیمه بر زمین زد تا نفسش
قطع گردید بروایت عبدالله ابن قیس خود را به فرات انداخته فرو رفت
ولی او را ندیدند

مجلس اول

الحمد لله الحی المنان الذی لا یشبهه شیء من الاکوان
ولا مثل له من الاعیان والصلوة والسلام علی
امین نوع الانسان المتفرد من ابناء جنسه فی الکائنة
والشأن محمد صلعم سید الانس والجان اشرف من
حواه الارکان من المکان وعلی اوصیائه احبائه الدهر ولولا
الزمان وادلة التوحید وارکان الاسلام والاعلام
اما بعد فقد قال الله تعالی فی کتابه الکریم وفرقانه
العظیم فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون
الذین هم یراؤن حضرت رب الارباب در کتاب
مستطاب میفرماید وای مر نمازگذارندگانی را که ایشان
در نماز خود فراموش کارانند آنکسانی که ریا میکنند
یعنی طاعت خود را برای ثنا یا فائده از فواید دنیویه
عملی بنمایند و در نظر ایشان جلوه میدهند و ماف
در سوره کهف میفرماید فمن کان یرجو لقاء ربه
فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا

یعنی هر که امید او به لقای پروردگار دارد می‌باید که بکند
عملی را که شایسته باشد و شریک نسازد در عبادت
پروردگار خود احدی را در کتاب کافی از حضرت
ابی عبد الله ع منقول است که در بیان معنی آیه مذکوره
فرمودند الرجل یعمل شیئا من الثواب لا یطلب
به وجه الله انما یطلب تزکیة الناس یشتهی
ان یسمع به الناس فهذا الذی اشرک بعبادة ربه احدا
ملخص مضمون اینکه آدمی طاعتی میکند و مرادش از آن
نه تحصیل رضای الهی است و همین میخواهد که مردم او را
صالح و نیکو دانند و آوازه طاعت او را بشنوند
شخصی که این صفت داشته باشد کسیست که دیگری را
بعبادت پروردگار خود شریک کرده باشد و در
کتاب عدة الداعی از نور دیده عالم و فخر دودمان
بنی آدم صلی الله علیه و آله و سلم ماثور است
که فرمودند من صلی صلاة یرائی بها فقد اشرک

یعنی

[illegible]

یعنی هرگاه کسی نماز کند از روی ریا پس به تحقیق که از برای
خدای تعالی شریکی قرار داده است بعد از آن آیه مذکوره را
تلاوت نمودند بیت ز طاعات ریائی سجده های
سهو مستان به نماز بی بوستان از نماز خود
بوستان به و نیز از آن جناب منقول است که فرمودند
اتقوا الشرک الاصغر عرض کردند یا رسول الله شرک اصغر
کدام است حضرت فرمودند ریا و سمعه و در کتاب
کافی از حضرت ابی عبد الله ع منقول است که فرمودند
کل ریاء شرک انه من عمل للناس کان ثوابه
علی الناس و من عمل لله کان ثوابه علی الله
یعنی هر ریائی شرک است پس کسیکه طاعتی
کند از برای مردم ثواب او بر مردم است و کسی
که طاعتی کند از برای خدا ثواب او با خداست
بیت چون نباشد پاک اعمال از ریا هست بی‌حاصل
چو نقشی بر دریا و در کتاب عدة الداعی

از جناب مصطفوی صلعم حدیثی منقول است که حاجبل
آن اینست که حقتعالی پیش از آنکه آسمانها را خلق
کند هفت فرشته آفرید و بهر دری از درهای آسمان فرشته
دربان ساخت پس فرشتگان کضا بطان و حافظان اعمال
بندگان اند بنده مینویسند از صبح تا شام و بعد از آن اعمال را
بالا میبرند و از نور وی چون نور آفتاب تابان تا با آسمان
دنیا میرسد فرشته که موکّل از آسمانست میگوید تا بایستید
و بزنید این عمل را بر روی صاحبش من صاحب غیبتم
یعنی خدایتعالی مرا موکّل ساخته بجهة اینکه مگذارم که اعمال
غیبت کنندگان از من در گذرد و بسوی دیگری رود
و فرمود فرشته بالا برند عمل را که با اعمال صالحه است
و از آسمان اوّل میگذرانند تا با آسمان دوّم میرسد
ملک آسمان دوّم میگوید با بایستید و بزنید این عمل
بر روی صاحبش چرا که وی را بعمل جز متاع دنیا
قصدی نداشته و من صاحب دنیایم یعنی روای

ني

یعنی روای این موکّلم که نگذارم عمل کسانی را که از روی دنیا
بوده از من در گذرد بسوی فرمود عمل بنده را از آسمان
اوّل و دوّم میگذرانند و مسرور و با انعمل باشند از
ازعمل و صدقه تا با آسمان سیّم ملک آسمان سیّم
این ملک گوید توقّف کنید و بزنید این عمل را بر روی
صاحبش من صاحب کبرم یعنی روای این موکّلم که نگذارم
اعمال متکبّران از من در گذرد بسوی و صاحب این عمل
در مجالس و محافل بر مردمان تکبّر نموده پس فرمود
حفظه بالا میبرند عمل بنده را و از سه آسمان میگذرانند
و انعمل مشتمل باشد بر روزه و حجّ و او را روشنی باشد
چون روشنی ستارگان و او آواز و زمزمه باشد تا با آسمان
چهارم رسد ملکی که موکّل از آسمانست گوید توقّف
کنید و بزنید این عمل را بر سر و روی صاحبش
من ملک عجبم و نمیگذارم که اعمال معجبان از من در
شود و صاحب این عمل معجب و خود پسند بوده

حافظان بالا میبرند و از

و لیست

وعملی که میکومه مان عجب میوه ونیله پس عمل بنده را بنده بی
حافظان بالا برند چون عروسی که بسوی داماد برند و مان عمل
از نماز وصدقه حاجی الصلوة یعنی وا ولیاء وروشنی باشد
چون روشنی افتاب وا از اسمان چهارم بگذرانند تا با
پنجم رسد ملکی که موکل اسمان است کوید بایستید و بزنید
این عمل را بروی صاحبش و باو کنید برا و من ملک حسد
وانی عمل بکسانی که علم میاموختند حسن میورزیده نمیگذا
که عمل او از من درگذرد بعد فرمود عمل بنده از اسمان
اول ودوم وسیم وچهارم وپنجم بگذرانند تا باسمان ششم
وان عمل مشتمل باشد وسد ملکی که موکل ان اسمانست کوید بایستید وبزنید
بر نماز وروزه وحج وعمره
این عمل بوسه وصورت صاحبش من ملک رحمتم وصاحب
این عمل بکسی رحم نکرده نمیگذارم که عملش از من درگذرد
حافظان بالا برند و فرمود عمل بنده را از ششم اسمان بگذرانند تا با اسمان
هفتم و رسد و طاقت عمل مشتمل باشد بر هزار فرشته او را
اوازی باشد چون رعد وروشنی باشد چون برق ملکان

اسمان

کوید بایستید وبزنید این عمل را بروی وصورت صاحبش من
صاحب حجابم ومنع میکنم عملی را که از برای خدا نبوده کسی میزنند
ان عمل را بر صورت صاحبش وفرمود عمل بنده را از هفت
اسمان بگذرانند وان هفت ملک با او مشایعت نمایند
و مان علامت از نماز وروزه وحج وعمره وذکر وخاموشی بسیار
وا زهد حجابها بگذرند تا نزد الله تعالی بایستد پس گواهی دهند
از برای او که چنین عملی کرده حقتعالی فرماید ای ملکی که من
شما حافظان ظاهر عمل بنده منید ومن نگاهبانم بر انچه در ضمیر
اوست این عمل از برای من نبوده بر او باد لعنت من
پس ملکی که کویند بر او باد لعنت تو ولعنت ما
اندیشه مبری مرو منقولست که فرمودند در بینی از هر کسی
روز قیامت بینی از هر کسی سه نفر را در مقام حساب
بیاورد قاری و شخصی که او را در راه خدا کشته باشند
وکسی که او را مال بسیار داده و او بذل نموده حقتعالی
خطاب بقاری فرماید تورا توفیق دادم تا قران اموختی

گوید بلی ای مولای من گوید با وی چه کردی گوید با دادکها آناء [النهار]
قرائت کردم و در آناء اللیل تلاوت نمودم حق تعالی فرماید بلی
چنین هست اما برای من نبوده بلکه قصد تو آن بوده که گویند [مردم]
که فلانی قاری هست تو را بمن حقی نیست و اجر تو همان بود
پس صاحب مال را گوید تو را مال بسیار دادم با آن چه [کردی]
گوید خدایا و ندارایان نفقه کردم گوید چنین است اما قصد تو
آن بود که مردم گویند [که فلانی] سخی است تو را امروز نصیب نیست [نزد من]
پس شهید خطاب فرماید که من تو را قوت و شجاعت دادم
با آن چه کردی عرض کند در راه تو جهاد کردم تا کشته شدم
گوید قصد تو از آن جهاد آن بود که مردم گویند فلانی شجاع است [تو را هیچ نزد ما چیزی نیست]
پس امر فرماید تا هر سه را بجهنم برند پس عزیز من از برای قبول
عمل در هر دو کار عزوجل گرفت نماز و روزه و خواندن دعا و اوراد
هر روزه کسی نیست [و امثال اینها] بلکه تا فقه علم در دو تر تعیین اخلاص
و اخلاص نشود لیکن خاص قبول غنا نیز و ثانی لیکن قبول
و تا سالک طریق بندگی اغراض دنیوی را از خود و تنش
خاطر

خاطر نیفکند مخلع خلعت کرامت نگردد پس چنان باید در قلب را
از اغراض دنیویه خالی سازد و لغسل از هواهای ان ماوثان
و در عبادت بود و در کار جد و جهد نماید تا شاید حق تعالی بلطف
رحمت خود این اعمال نامقبول ما را بدرجه قبول رساند و ما را
از درگاه خود مایوس نگرداند و در طاعات و عبادات جمیع
اوقات مقتدی با ائمه طاهرین ع اتی که میکوشند در عبادت و [دیگر]
جد و جهد مینمودند و نظر نمی‌انداختند و میگویند از حق تعالی
میترسیدند چنانچه مرویست که حضرت وقت نماز میکرد
حضرت امام زین العابدین ع و هر بار بر زمین ایستاده میشد
و مانند شاخ درخت که از باد سخت لرزد میلرزید
چون گفتگوی بهشت میشنید چنان او را بوجد آورد
که گویا او را از بهشت بیرون میکنند و چون حکایت
جهنم را میشنید چنان فریادی میکشید که گویا او را
بجهنم میبرند و یکی از موالیان آنحضرت روایت
کرده که روزی آن آفتاب عالم‌تاب را بسوی صحرا رفتند

منهم از عقب آن بزرگوار رفتم دیدم بر سنگی درشتی
سجده نموده و با گریه و زاری هزار بار شنیدم که ملفوظ مود
لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله عبودیةً و رقاً
لا اله الا الله ایماناً و تصدیقاً چون سر از سجده
برداشت دیدم محاسن شریفش از آب چشمش تر
گشته پس نزد وی رفتم عرض کردم ای مولای من
وقت آن نشد که اندوه و گریه ات کم گردد
حضرت این مضمون ادا فرمودند که یعقوب ابن
اسحق ابن ابراهیم دوازده پسر داشت یکی از ایشان
از وی دور شد با وجود اینکه میدانست که زنده است
اینقدر گریست که کور شد و من دیدم که پدر و
برادران و هیفده نفر از اهلبیت مرا در پیش چشم
سر بریدند چگونه گریه من کم گردد و اندوه من
جیش ایک مسلح کاو کرد اهلبیت رسول صلی الله علیه
وآله را هیکه داخل کوفه نمودند و در میان ما دادها

میکوید ایشان

میکردانیدند

ان شاء الله

جناب زینب کبری خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت
بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند ای اهل کوفه دورویی
دستهای شما خشک باد که پدر مرا بمهمانی طلبیدید
و دادهٔ رحمانه را بوی مسلط ساختید از مکالمات تیغ
بیمار کربلا خود چشم از حد و فزون بیجای کرده و آل محمد
بیکجا کربیابانها در دفن و صورت ها خراشیدند
و عرض کردند پدر و مادر ما فدای تو باد منفصل و مبادیع
اکنون مطیع و فرمان بردار هر چه فرمائی اطاعت کنیم
آنحضرت زار زار گریست و فرمود هیهات هیهات
ای مردمان منافق دیگر فریب شما را نمی خوریم و ما کاه
شهید نمودید در مقابل کجاوه های اسیران نمی بودید
سر حضرت سید الشهدا را در مقابل کجاوه جناب
زینب خاتون کسی را ندیده همینکه نظر آن مظلومه
بر سر برادر افتاد گریبان صبر چاک نمود و چوب بر محمل زد
وخون از زیر مقنعه اش جاری
که سر مبارکش شکست خیر دید بر سری داس شاه

باز چنان میکنید
که با برادرانم کردید
میگویند دیدم سرش

دینی بمقابل بلبل کرد وسر خرشتی زد بجو بید عمل سر باد

او همه دیده اشک فشان شد ز ذبی مقنعه اش

خون بجای اشک روان شد لبی ان معصومه سر باد کی

برادر را مخاطب ساخته عرض کرد اخی یا هلالا

غاب بعد کماله فی فقده اضحی ظلام کلیلة ای ماه

ای ماه شب چهارده غروب کردی بعد از کامل شدن

وا غایب شدن تو روز روشن همچه شب کردید اخی

یا اخی ای المصایب اشتکی فراقک ام هتکی وذلی

وغربتی برادر ای برادر کدام یک از مصائب را شکوه

وشکایت کنم فراق تو را یا غربت خود را ام

ام النوب مسلبها ام الجسم عاریا ام النحر مخضوبا

بر بیفی صقیلة بجای خود را شکوه کنم یا جسم برهنه

تو را وگلوی بریده تو را ام الجسم لج یدلفی ام النحر دانیا

ام الراس مرفوعا کبدر الدجیه یا بدن تو را که کفن

نکردند یا حلقوم تو را که خون آلوده است یا سر تو را

اوردن با هبیت سلطنت ... از فضائل ایشان متعلق بتوحید

قال الله تعالی فی محکم کتابه فآمنوا بالله ورسوله والنور

الذی انزلنا ایمان اورید بخدا و رسول او و بنوری که نازل

ساختیم ما او را

کلینی از ابو خالد کابلی روایت کرده از حضرت امام محمد باقر که از تفسیر

این آیه فرمود که ای ابو خالد بخدا قسم نوری که خدا امر فرموده بایمان آوردن

بان ائمه از آل محمد ... روز قیامت این نیند بخدا قسم نوری که نازل

این نیند بخدا نور خدا در آسمانها و زمین والله یا ابا خالد لنور

الامام فی قلوب المؤمنین انور من نور الشمس المضیئة

بالنهار بخدا قسم که نور امام در دلهای مؤمنان روشن تر است از آفتاب

تابان در روز بخدا قسم ایشان نور را مسکنند دلهای مؤمنین را و بحجب

میگردانند نور ایشان را از هرکه میخواهند زیرا که ایشان تشاوا که

مؤمنی را اهل کمر ستور ... و شعاع انوار ایشان

در دلهای مؤمنان تابید و اگر حجاب بر داشته شود هر آینه

از انوار ایشان چنانکه بالاگفته شد ... چند

بیند زیرا که روز قیامت نیست ملک مقرب و نه نبی مرسل

و نیز مؤمن ممتحن بلکه ائمه حق صلوات الله علیهم مگو نه جنتی بنابر وصال
ایشان مفتاح جنت و بنا بر رسیدن ایشان است و حب ایشان همه خلایق
باین است و داخل نخواهد شد مگر کسیکه ایشان او را برای جنت بخلقت ایشان و هر که
بهشت بر ایشان است تا داخل شوند پیش از محمد و آل محمد علیهم السلام و شفیعهم من
نبی ابیهم و شفاعتهم و از شیعیان ایشان خواهند آمد انبیا و مرسلین
بی ایشان نشدند بادشاهان در دنیا و آخرت در دنیا و آخرت از
ایشان خلق شده و در اطراف ایشان است هر طرف که خواهند در این
میکنند ... اگر بر گوش این آیه را شنیدی گوش کن تا ببخش ایشان
روایت است از مفضل ابن عمر که گفت پرسیدم از حضرت امام ابو عبدالله
جعفر صادق علیه السلام از تفسیر آیه ان الینا ایابهم
ثم ان علینا حسابهم آنکه گفت مراد ... از رجوع خلق باین است
حضرت فرمود هم انحن والله الینا یرجعون وعلینا
یعرضون وعنی حبنا یسئلون این آیه که میفرماید
رجوع ایشان بما است و عرض ... بر ما خواهد بود و از دوستی ما پرسیده
میشوند پس ما را مسئول کنند و حساب خلایق را با ما مفوض مینمایند

نحن

نحن والله ندخل اهل الجنة الجنة واهل النار
النار یعنی که داخل میکنیم اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را
در جهنم پس عزیز من اعتقاد بکن از امثال این نعوت چرا که جلالت
و بزرگواری ایشان را ختم الخلایق که ایشانند اسرار الکمال
وانوار حقایق و ایشانند شموس طالعه و اقمار منیره و نجوم مضیئه
و ایشانند چشمه علوم و معارف و حقایق کلمات و معارف و ایشانند
که ... چرا نسبت ادراک مرتبه جلال و معرفت قدر
و مقام ایشان عقول عقلا و فهم کل و ادراک هر وجود است
انتها تقریر قلیلا از کثیر ... از شئون و نعتی از نعوت ایشان بیان
ادبا ... و ... حلیه جنتی بنابر وصال ایشان حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام میفرماید ان الذی ظهر للملائکة المقربین
من معرفتنا الحق قلیل من کثیر لا یحصی الخبر
که ... ظاهر شده مر ملائکه مقربین را از اسرار آل محمد علیهم السلام قلیلا از بسیار
که کثیر اسرار آنها احصا نتوان نمود پس اگر ملائکه مقربین الخبر
... صوامع ملکوت و ... خطایر جبروت ...

جائی که عقل است ... بر سر بزد ... لا عرفت ...

انت عز اللطف علم ... عزّ و جل

... در معرفت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ... از
کل عالم ... ادراک حقیقة آن ... فضول عقول را ...
سبع سموات و سبع ارضین ... کلام امیر المؤمنین
ارضین ... عالم را در خطبه ... در مقام اوصاف ... از کلام
منهم ان الله عز و جل ... ظاهره لا یملک و باطنه لا یدرک واحد
دهره و خلیفة الله و ولی امره لا یوجد له مثیل
عالم ... ولا یقوم له بدیل فمن ذا الذی یعرف معرفتنا او ینال
الحجة علیهم ... درجتنا او یستطیع کمالنا او یصف ذلک فضلنا
خدا ... است ... رسید ...
عالم ... ادراک کنند ... حارت الالباب
... والعقول وتاهت الاوهام فیما اراد عقله ...
طبقات ... در همان خطبه ... هل یعرف
... او یوصف او یعلم او یفهم شأن من هو نقطة الموجودات
... وقطب الدائرات وسر الکائنات وشعاع جلال
... الکبریاء جل مقام آل محمد ص عن وصف الواصفین

محمد خدابنده ...

ونعت الناعتین وان یقاس بهم احد من العالمین
آیا ... وصف ... نقطه موجودات
و قطب دائرات است و سر کائنات ...
بلند تر است مقام آل محمد ص از وصف ...
الله اکبر ... فهم آیة من دونها کل آیة وما نعمة الا
وهم اولیاؤها فهم نعمة منها اتت کل نعمة ...
از رسول خدا ص ... منقولات که فرمود نحن اهل البیت لا یقاس
بنا احد ... اهل بیت ...
... خدا ...
دارد ...
کرده ...
نعمة الله ... خدا ...
که خلعت ...
کارخانه ...
...

و به حکم بنو السقف و لو السماء قطعاً ثابت است که قطرات باران از ابر رحمت
زیر است و بحکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه آسمان
که آسمان بی‌ستون ایستاده و بر زمین نمی‌افتد و عالم خراب نمی‌شود
و شما ئیه مثوای همه مؤمنان و مقتدای حق پرستان و لنگر زمین و آسمان
مقصود از آفرینش این و آن مرکز دائره علم و عرفان آفتاب جهانتاب
عالمیان مصباح انوار و مفتاح اسرار سفینه نجات کائنات و زورق حیات
ممکنات از حضرت رسالت پناه منقول است که فرمودند نحن صنایع الله والخلق
و مثل کرده‌اند این را که نحن صنایع لنا یعنی ما صنایع خدائیم و هر چه غیر ما است از جهت ما خلق شده بعد
است که ایشانند سبب ایجاد کائنات در وجوب [illegible]
[illegible] بطفیل ایشان از تنگنای عدم بفضای وسیع وجود انتقال نموده‌اند و اگر بگفتم کمتر است
از فضایل ایشان [illegible] لو ان الریاض اقلام و البحار
مداد و الجن حساب والانس کتاب ما احصوا فضایل
علی ابن ابی طالب علیه السلام اگر درختان قلم بشوند و دریاها مرکب و جنیان
حساب کنند و آدمیان نویسنده نتوانند شمردن فضایل ذات
[illegible] علی ابن ابیطالب و اولاد اطهار او را چگونه مدح توان نمود کسی را که جبرئیل

خادم

خادم ایشان است در بیت شاعر را گفته‌اند [illegible] در حضرت جواد در مدح حضرت
امام رضا علیه السلام جرات نکرده‌اند گفت انا لا استطیع مدح امام
کان جبرئیل علیه السلام خادماً لابیه من نتوانم مدح کسی را بگویم که جبرئیل خادم پدر او
بود و در کتاب انیس القلوب از ابی ذر غفاری منقول است که رسول صلی الله علیه
فرمود افتخار کرد اسرافیل بر جبرئیل و گفت من بهترم از تو گفت چرا
گفت اسرافیل منم صاحب [illegible] هشت ملک که حاملان عرش‌اند سرور ایشانم
و منم زننده صور و منم مقرب‌ترین ملائکه خدا جبرئیل گفت من بهترم
و شرافت من زیاده است از تو زیرا که منم امین وحی الهی منم رسول او
بسوی پیغمبران منم صاحب خسوف و قذوف که هر گاه خواهم قومی را هلاک کنم
و بر زیر فرود بردم زمینی را [illegible] خدا هلاک نکرده امتی را
مگر اینکه ایشان را [illegible] تختصمان [illegible] حاکم [illegible] پادشاه
علیم [illegible] ان اسکتا فوعزتی و جلالی لقد
خلقت من هو خیر منکما ساکت شوید بعزت و جلال خودم
که آفریدم کسی را که بهتر از شما است [illegible]
در پایه جلال و رفعت او حضرات ایشان عرض کردند [illegible]

و تحقیق که جبرئیل [illegible] است

ملکوت که بهتر از ما خلق کرده شمی وحال انکه ما را از نور خلق کرده وحی رسید
که بنی و حجاب قدرة فرمان رسید که پرده از نظر ایشان بردار تا قدرت
وجلال خدای ما را ببینند پرده برداشته شد و دیدند بر ساق عرش الکبریا
نوشته لا اله الا الله محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین
چون ایشان ملائکه مظاهر کمال وجلال را دیدند که اسماء شریف ایشان
باسم ذو الجلال مقرون و بنقش اسماء ایشان عرش عظمت الکبریا مزین
کردیده سر خجلت بزیر انداختند [illegible] مقام خود را فراموش کردند
برای ایشان جبرئیل امین دست بدرگاه کبریا عرض داشت یا رب انی زده
اسئلک بحقهم علیک الا جعلتنی خادمهم خداوند تعالی
کردانید [illegible] مقام داد که مرتبه بلند در میان ایشان حضرت
از تو مسئلت میکنم [illegible] کرد که در [illegible]
[illegible] چون دست [illegible] ایشان زدی [illegible]
[illegible] اجابت کردیم و این مرتبه عظیم بتو ارزانی داشتیم
[illegible] جبرئیل از ما اهلبیت است و خادم ما ملائکه چون خادم
[illegible] فاطمه زهرا را در خانه ایشان خدمت مینمود و فرزندان

او را خدمت میکرد و مکرر شنیده ام که حضرت [illegible] این روایت میکند
که روزی رفتم بخدمت مولا [illegible] و دستگیره [illegible] حضرت فاطمه زهرا
وانروز روز گرمی بود چون بدر خانه او رسیدیم دیدیم در بسته از شکاف
در نظر کردم دیدم فاطمه خوابیده و آسیا میگردد و کسی را ندیدیم که آنرا بگرداند
و گهواره حسین [illegible] را دیدیم میجنبد بی آنکه کسی او را بجنباند و دیدیم دستی را
که تسبیح میکرد [illegible] نزدیک [illegible] فاطمه متعجب شدم و نزد حضرت رسول رفتم
و گفتم یا رسول الله انی رأیت عجبا ما رأیت مثله ابدا [illegible]
دیده ام [illegible] عرض کردم حضرت
فرمود [illegible] فاطمه [illegible] روز [illegible] شنیده دیگر
خداوند [illegible] خواب [illegible] رفت
ملک را موکل کرد [illegible] آسیا کند و موکل نمود ملک را که گهواره فرزندش را
تا از خواب بیدار [illegible] و ملک [illegible] تسبیح [illegible] دست
و ثواب [illegible] ام [illegible] عرض کرد یا رسول الله خبر ده مرا که
آسیا میگردانید و که گهواره حسین را [illegible] و که تسبیح میکرد
حضرت تبسم فرمود و فرمود آسیا کننده جبرئیل و تسبیح کننده اسرافیل

وجلبنده میکائیل بود و در حدیث دیگر وارد شده که روزی جبرئیل بر زمین آمد دید که خواتون قیامت در خواب رفته و حسین را در گهواره گریه میکند جبرئیل آمد و نزدیک گهواره انفرادی نشست و هم چنین مادرها که اطفال را خواب میکنند این گوئی ان فی الجنة نهر من لبن لعلی و حسین و حسن کل نبی کان محبا لهم یدخل الجنة من غیر فتنی بیوسته می خواند و او را تسلی میداد اکنون فاطمه از خواب بیدار شد غیر خداوند عالم و موجود نبی بینه جبرائیل در بهشت نهری خلق کرده از شیر سفید مخصوص علی و فرزندانش و هر که غبار بر دامن محبت ایشان زده باشد بهشت از آن علی و از نیکان پاک سرشت خواهد بود چون فاطمه بیدار شد قصه را عرض نمود حضرت فرمود ای فاطمه جبرئیل که تسلی حسین تو را ای شیعیان گریه حسین را ملائکه نتوانستند در گهواره ببینند پس چگونه خواهد حال کرد که آن مظلوم را بشنیدند و دیگران خونین او را دیدند و آنها سر او را بر نیزه کرده می کنند الا رحم الله ویحنا الا دوف بتا داج و اسینا ایام کننه

بیت

[illegible]

بیت که از زمان خدا بر ما رحم نمایند یا رفیق و با منت که کهنه امید نجات با مواسات کنند ای جبرئیل در کمک این ای کسی که بار گشته مخدوم خود را که خدا قسم که جبرئیل و سایر ملائکه مقربین در آن روز که شکسته المرسلین گریان بودند آه چه مصیبتی بود که محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا در آن مصیبت گریبان چاک کردند و احسینا یا علی تا دیدم حسنا قتیل علی جسمه النکباء والشمل ای حسرت و اندوه بر آن مجروح که او را بدن چاک چاک بر روی خاک انداخته بودند و بادها از هر جانب بر بدن شریفش میوزید ملقا ملقنا بلا غسل ولا کفن ثوب الفلا والکمال الا الکفان والغسل سه روز او را غسل و کفن ندادند اگر از خون های بدن بس او را غسل داده و خاک بیابان کفن بر روی شد شهید شوید استلنی بلا وطاء فوق المطی ولم تحب لها الحلل اسیر کردند آن او را سوار کردند بر شتران بی جهاز چون اسیران کفار و خلیفه ها از آن ایشان الود شد

ای برادر ازین زمانه که جناب سبز نعلی برادر آمد در حالیکه برادرش

پاره پاره قطعه قطعه برادر او سیع فی کرد اخی یا اخی قل

للئام تو فقوا لیبلک حریمی واذحوا حال غربتی ای برادر

او بفارسی اخی با جماعت لئام که ملاقات کنند با بی کودکان و رحم کنند

بر غربت من اخی لیت هذا النحر کان بحجری وما لیت

هذا السهم کان بمهجتی ای برادر کاش این گلو بر سر آنکه من گردد

وکاش سینه من کاش این تیر بر آنکه گشته بود اخی بلغ الکل عنی

تحیة وقل زینب افجعت لسان قد ذلک

سلام مرا به برادرم برسان و بگو دختر زینب را بهر طرف میدواند

~~داود کند ... اینکه ... اکرمی ... نزل ... ب~~

براهلبیت ... الدهر ... القوم الظالمین

زاد ... بعد انظلوم ... واحمد اه

صلی علیک السماء هذا حسین مرمل بالدماء مقطع الاعضاء

اینک حسین تو است که بر زمین را بخون آلوده کنید ... کرده

پاره پاره کرده اند و اینک دختران تو کم که ... اسیر کرده اند

واحمداه هذا حسین بالعراء لیسفی علیه ریح الصبا

قتیل اولاد البغایا اینک حسین تو است که بر هنه کرده

باب ثالث در بعض از فضایل اهلبیت و فضایل و معجزات حضرت امیرالمؤمنین و ائمه

~~در بعض مقاصد مقصد اول در ... اهلبیت بعلم ... و اول ...~~

~~امیر ... و بعض معجزات آنحضرت~~

اما بعد فقد قال الله تعالی فی محکم کتابه ~~و... خطابا~~ والذین

امنوا اشد حبا لله حضرت ~~...~~ و توصیف محبتی ...

قال الله تعالی قل هل یستوی الذین یعلمون والذین

لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی بگو ای محمد

ایا برابرند آنانکه عالم توحید دانند و فهمند چون ارباب فضایل

دانایان که دانند چون اصحاب رذایل خراب نیست که بسبب

ملکوت ... قدرت می صاحبان عقل و خرد باک دیده از

آلودگیهای ... باطن ... از حضرت صادق نقل

کرده که فرمود ... ما هستیم ... اولوا الالباب

شیعیان ما ... فضیلت آدم را بر ملائکه نموده

~~و ... ملائکه ... زیادتی~~

~~علم و قوت ... آیه~~

... ان الله اصطفیکم علیکم و زاده

بسطة فی العلم والجسم ... در حضرت امیرالمؤمنین

که فرمود سلونی عما دون العرش یعنی سؤال کنید مرا از هر چه در زیر عرش است چرا
که عرش و ما دون موافق حوصله شما نیست که بشنوید و فرمود لو ثنیت
لی وساده فجلست علیها لافتیت لاهل التوراة بتوراتهم و لاهل
الانجیل بانجیلهم حتی ینطق التوراة والانجیل یعنی که اگر از برای من مسند
برای من بگسترانید و بر آن بنشینم هر آینه فتوی دهم اهل تورات را
و از ابو بصیر منقول است که روزی بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع رفتم
فرمود که رسول خدا بحضرت امیر المومنین ع هزار باب از علم تعلیم فرمود که از هر باب
هزار باب گشوده میشود گفتم این است والله علم پس ساعتی سر بزیر افکند و فرمود
که این علم عظیم است اما آن نیست ای ابو محمد جامعه نزد ماست گفتم فدایت شوم
که جامعه کدام است فرمود که نامه ایست که طول آن هفتاد ذرع است بذراع حضرت
رسول ص و املای آنحضرت فرمود و حضرت امیر المومنین نوشت و در آن است
هر حلال و هر حرامی و هر چه مردم بآن احتیاج دارند حتی ارش خراشیدن پوست
را فرمود که حتی کلمه ای در آن هست گفتم والله علم این است فرمود که این آن
نیست و فرمود که جفر نزد ماست و مردم چه میدانند که جفر چیست
گفتم جفر کدام است فرمود که ظرفیست از ادیم که علم جمیع پیغمبران و اوصیا

و علم جمیع علمای گذشته در آن است گفتم والله که این است علم فرمود که این
نیست لمحه‌ای ساکت شد پس فرمود که مصحف فاطمه ع نزد ماست عرض نمودم مصحف فاطمه کدام است
فرمود که مصحفیست سه برابر قرآن و یک حرف از قرآن ما در آن نیست
گفتم والله که این است علم فرمود که این نیست لمحه‌ای ساکت شد فرمود که علم گذشته و آینده
نزد ماست گفتم والله این است علم فرمود که این نیست لمحه‌ای ساکت شد گفتم پس علم
چیست فرمود که علم آن است که روز بروز و ساعت بساعت
حادث میشود تا روز قیامت و بسند دیگر از حماد بن عثمان روایت
کرده که حضرت صادق ع فرمودند که زنادقه در سال صد و بیست و هشت
ظاهر خواهند شد و در مصحف فاطمه چنین دیدم گفتم مصحف فاطمه کدام است فرمود
که حضرت رسالت پناه از دنیا رحلت فرمود حق تعالی بر حضرت فاطمه ع
ملکی را فرستاد که در غصه پدر او تسلی دهد و حضرت امیر المومنین ع آنها را مینوشت
تا آنکه کتابی جمع شد پس فرمود که در آن کتاب علم آینده است تا روز
قیامت و ایضا از ابو بصیر منقول است که سؤال کردم از روح
که خدا میفرماید و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی فرمود
که روح خلقیست عظیمتر از جبرئیل و میکائیل با هیچیک از پیغمبران

و لاهل الانجیل بانجیلهم ... تورات و انجیل
بقول صدق علی قد افتاکم بما انزل فیه

گذشته بوده بغیر از حضرت رسول ص که با او بوده و با ائمه علیهم السلام در خبر است که
میگوید در مرتبه ای چون موسی و خضر از کنار دریا گذشتند از پیش ایشان مرغی
پیدا شد و قطره از آب برداشت و بجانب مشرق انداخت و قطره
بجانب مغرب انداخت و یک قطره بجانب آسمان و یک قطره بجانب
زمین و قطره پنجم را در دریا انداخت هر دو حیران ماندند در آن حال
صیادی در میان دریا پیدا شد و گفت در امر مرغ تفکر میکنید مرغ میگوید
در دریا [illegible] دارد این کار او اشاره به آن است که در آخر الزمان پیغمبر
خواهد بود و علم اهل مشرق و مغرب و علم اهل آسمان و زمین نزد علم او مانند
این قطره باشد نزد دریا و بعد از او وصی وارث او خواهد بود [illegible]
آن صیاد و مرغ غایب شدند که ملک بودند از جانب خدا که ایشان را
تنبیه ساخت ۲ از ابن عباس منقولست که شبی بخدمت حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام از اول شب تا طلوع صبح در تفسیر سبح اسم ربک سخن گفت و تمام
نشد و در علم فصاحت و بلاغت چه فصیح و بلیغ کلام او را فوق
کلام مخلوق و تحت کلام خالق میدانند و در صحیح مسلم مسطور است
که آنحضرت فرمود سلونی عن طرق السماء فانی اعرف بها من طرق

و در کتاب [illegible]

الارض یعنی سؤال کنید از من از راههای که در آسمانست بدرستی که من دانا
ترم از راههای که در زمین است و ایضا فرمود که رسول خدا تعلیم کرد من هزار باب
از علم و از هر بابی هزار باب استخراج نمودم و ایضا مشهور است که [illegible]
[illegible] گذرانیده که اگر خواهم هفتاد شتر بار کنم از تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم
و در بعضی از نسخ است که من بتفسیر فاتحه الکتاب لیکن اگر خواهم [illegible] تفسیر
و تاویل و نکته و فواید بسم الله و فاتحه الکتاب را بیان کنم که اگر کتابها در دفترها
ترتیب دهند هفتاد شتر را بار توان ساخت و خلاصه [illegible] است
در الکافی جمیع علوم و انواع از آنحضرت ماخوذ است و از ابن عباس روایت نموده اند
که رسول خدا فرمود قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة والناس
جزو واحد یعنی حکمت و معرفت و علم و عرفان را قسمت نموده ده قسم
ساخته [illegible] کرده بایشان نه جزو دیگر را [illegible] مردمان داده و ایضا از ابن [illegible] سلمان
نقل نموده که رسول فرمود اعلم امتی بعدی علی ابن ابی طالب و داناترین
امت من بعد از من علی است و ایضا منقول است که رسول فرمود که
هر که اراده کند که نظر کند بآدم در علمش و بنوح در تقواه و بابراهیم در
حلمش و بموسی در هیبتش و بعیسی در عبادتش پس نظر کند بعلی ابن ابی طالب

[illegible] ترتیب [illegible]

از جمله [illegible] ابن مسعود

از نامه [illegible] روایات

[illegible]

روایت که روزی جبرئیل امین که خدمت رسول صلی الله علیه [و آله] نشسته بود امیر المؤمنین

ید الله چون جبرئیل آنحضرت را دید برخاست بنهایت احترام بجای آورد

حضرت رسول فرمود یا جبرئیل تو از برای این جوان تعظیم میکنی گفت چون

نکنم و حال آنکه او را بر من حق عظیم است که حق تعلیم بر من است پرسید که چگونه بود

آن تعلیم عرض کرد که در وقتیکه خالق بیچون مرا خلق کرد گفت تو کیستی و من

کیستم نام تو چیست و نام من چیست من در جواب متحیر بودم

و ساکت ماندم که این جوان حاضر شد در عالم انوار مرا تعلیم نمود و گفت

بگو تو پروردگار جلیلی و نام تو جمیل است و من بنده ذلیلم و نامم جبرئیل است

لهذا چون او را دیدم تعظیم او نمودم حضرت پرسید عمر تو چند است

گفت یا رسول الله ستاره‌ایست که در هر سی هزار سال

یکمرتبه طلوع میکند و من سی هزار مرتبه دیده‌ام آن را آنحضرت

فرمود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا اگر کشف حجب گردد

از آن جهت [illegible] رتبه وصول [illegible] یقینی [illegible]

و هر [illegible] علم [illegible] صفات

محمدیت [illegible] رتبه یقین رسیده [illegible]

زبان

[illegible]

جوان میبینیت [illegible] سعود است که در روز

شنبه هفدهم ماه صفر در مسجد کوفه در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودیم که از در مسجد

[illegible] عظیم بلند [illegible] شمشیرهای کشیده [illegible] ایستاده‌اند

بزرگوار [illegible] که [illegible] کرده را رخصت دخول [illegible]

از خانه بیا [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] میان [illegible] میگریست

و میگفت یا مولی و یا امام المتقین الیک اتیت و ابایک

قصدت [illegible] فانت [illegible] الیوم

الوقت السلام [illegible] مشکلات [illegible]

توانم که حل مشکل من کنی که تو را قدرت برآن هست و تو علم داری

[illegible] روز قیامت [illegible] مرد [illegible]

آنگاه گفت یا امیر المؤمنین [illegible] میان

قبیله [illegible] و حل [illegible]

از خاطر [illegible] آنحضرت [illegible] فرمود [illegible]

آن [illegible] عرض کرد یا امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

چیزی که موجب غضب الله است از من بفعل نیامده ازین شرمنده ام که مرا [illegible]

ده آنحضرت ذو الفقار بدست مبارک گرفته بر منبر برآمد فرمود که ای

اگر برادرم [illegible] اقربا

دشمن من است [illegible] وقتی السلطان العادل [illegible] فرمود دایه کودک را بیار [illegible] دایه گفت

هزار گوسفند [illegible] دایه کودک را آورد فرمود [illegible] دایه عرض کرد بیا [illegible]

و اینقدر مال و اموال [illegible] که زبان انگشتری [illegible] گفت [illegible] ده [illegible] که از توابع دمشق است

و خود را [illegible] عرض کرد بیار فرمود [illegible] عرض کرد بیار فرمود [illegible]

دار [illegible] بنده قوم عاد [illegible] قطعه از آن [illegible] عرض کرد [illegible] فرمود

اینها [illegible] که دست [illegible] تخت عرض [illegible] فرمود نظر کنید با نچه

که برادرم [illegible] بر بنده [illegible] فرمود [illegible] دست [illegible]

و لب مبارک [illegible] دست [illegible] خود کشید [illegible]

[illegible] بدست آنحضرت دیدم که [illegible] فرماید [illegible]

[illegible] آمد فرمود [illegible] اگر [illegible] خواهم [illegible] را آنجا حاضر [illegible]

پس [illegible] فرمود [illegible] روی [illegible] از [illegible]

[illegible] وزن [illegible] مثقال و هفت [illegible] درهم و دو دانگ است [illegible]

[illegible] و [illegible] نکرده [illegible]

در طفولیت در میان جوانان [illegible] و رفته [illegible] بزرگ [illegible] گفت

شهادت [illegible] که [illegible] ابو عبیده جراح

منقول است [illegible] حضرت رسول صلعم [illegible] از دور

غباری بلند شد و نزدیک آمد عرض کرد السلام علیک یا رسول رب العالمین

و خاتم النبیین حضرت جواب سلام باز داده پرسید که کیستی گفت من عرفطه

ابن شراخ [illegible] از قبیله [illegible] آسمان نزدیک [illegible] و خبرها میدادیم

چون شما مبعوث شدید ما ممنوع شدیم و [illegible] تا [illegible]

بر من ظلم کرده و [illegible] گرفته [illegible] یا رسول الله [illegible]

حضرت فرمود [illegible] برده [illegible] که [illegible] برده

از [illegible] دیدم [illegible] در میان [illegible]

دو [illegible] حضرت [illegible] ابوبکر فرمود [illegible] در میان

ایشان [illegible] ابوبکر گفت یا رسول الله [illegible] آنحضرت فرمود

که در زیر زمین ابوبکر گفت [illegible] ای [illegible] که در زیر زمین

بروم و چگونه در میان ایشان [illegible] پس عمر را [illegible] عذر آورد

پس جانب [illegible] نظر کرد و فرمود [illegible]

کاهت بر طرف کشته هم دو هم گشت مروج حسین کمیت قاضی دین
سیر علیه الیه لبیک جواب داد که لبیک لبیک یا رسول الله
در حضرت ایستاده ام و بهر چه امر فرمائید فرمان بردارم در این بود که عمر
بن سعد در میان آن لشکر گفت سعادتمند و ذوالفقار را حمایل
کرده روان شد سماک و جمعی را از اصحاب او رفتند که ببینند آنحضرت
یکی می رود در میان صف مرده زمین چون شیر عرفه [illegible] در رفت حضرت
هم مرد رفت نه چنین هم آمد و آفتاب بنشست و ظهر شد خبر از [illegible]
شنیدم دوستان غمناک شدند و دشمنان فرحناک شدند و گفتند چنین
حیله کرد [illegible] ا را بلاک [illegible] نزدیک غروب شد بیکر [illegible]
[illegible] زمین [illegible] عمر سعد از این [illegible] باشند تیر خون میکان
دستان تکبیر گفتند رسول خدا [illegible] را در بغل گرفت و میان
هر دو چشمش بوسید [illegible] آنحضرت این وقت چه چیز تو را
از اما بیت ساخته بود عرض کرد یا رسول الله تعویم عمر سعد [illegible] ایشان
را [illegible] خواهم [illegible] تا نیامده گفتم [illegible] ... [illegible]
گفتم با عمر سعد صلح کنید میاه و علف [illegible] از [illegible] و [illegible] راضی

تونز

لذتند لیس [illegible] شنیدم و بسیار از آن گذشتم و صلای الامان الدعان
و میامون الحذر الحذر از ایشان بر آمد گفتیم امان در ایشان آب لی
آن زمان بالفروه مسلمان شد ایشان امیر المؤمنین عمر سعد
مثل را [illegible] نشنیدم چرا فرزندان حسین را [illegible] در صحرا
کربلا در حالتیکه بر نیزه [illegible] [illegible] اهل نصر در میل
و اهل [illegible] یعلی کیا کسی او را [illegible] و هر چند [illegible] الحق
که او را [illegible] آب نداد و در حینه [illegible] داخل [illegible] حلوا با جمعهم
حتی احلوا عنهم و هر لشکر آنحضرت حمله میکردند [illegible] را
از آب [illegible] الدم [illegible] قطره آب [illegible] سیدانی [illegible] میکرد
ناگاه ملعونی [illegible] جعفر میگفتند تیری از او انداخت تیر
و بر [illegible] حضرت [illegible] حضرت تیر را کشید و خون [illegible]
[illegible] و القدر تیر بر آنحضرت زد که خون فاخت [illegible] در [illegible]
[illegible] مفید میکرد که آنحضرت در کوشش ایستاده که [illegible]
کند و خون های [illegible] میکرد [illegible] ناگاه [illegible] محمد [illegible]
[illegible] متشعب فوقع فی صدره ناگاه تیر زهرآلود [illegible]

[illegible marginal note]

واقعهٔ ... [illegible] ... لعنه الله

[illegible] فرمود بسم الله ...

رسول الله صاحب کار ... فوقفوا ساعة ثم عادوا واحاطوا

ملکیه باعث توقف کردید اگر ... شمشیر میزد و یکی نیزه میزد

قال الباقر ع لقد قتل بالسیف والسنان وبالحجارة

وبالخشب وبالعصا او را کشتند بشمشیر و نیزه و سنگ و چوب

جناب زینب خاتون از خیمه بیرون آمد فریاد میکرد واغاه

واسیداه لیت السماء انطبقت علی الارض ولیت

الجبال تدکدکت علی السهل کاش آسمان بر زمین می افتاد و کاش

کوهها پاره پاره شده بر روی بیابان ... گفت ... یا عمر

این حرکت کردی ایقتل الحسین وانت تنظر و ای ...

... [illegible] ... الملعون ... از خیمهها ...

دختر نگفت

[redacted]

[illegible]

بعد از آنکه آدم ع در سراندیب مشغول زراعت شد حضرت حوا نان و آب

از برایش می‌آورد و کرشمه زیاد میکرد و گران بود بر او که همیشه از راه دور آب

و نان بیاورد تا اینکه حضرت آدم ع عرض کرد الهی خلیفه تو چنین باید که زن

کند حقتعالی حوریه از برای او فرستاد که همیشه نان و آب در دست

گرفته در خدمت آدم بایستد و وقتی که حوا آمد از دور دید زنی نزد شوهری

در خدمت آدم ایستاده مضطرب همیشه آهسته بناز و کرشمه میرفت

این مرتبه شروع کرد بدویدن نزد آدم ع آمده عرض کرد این کیست

حضرت آدم فرمود که حقتعالی بجهت خدمت من او را فرستاده حوا

مضطرب شده گفت بحق خدا عهد کردم که همیشه در خدمت تو باشم

اگر او برود ... حوا این بود که اگر حوریه بود ...

نتوانند خود داری کنند و ... با آدم بی حرمتی ... و مواخذ باشد

و حال اینکه اگر زن ... خود را حفظ کند از ... و غیره اجرش

زیاد می شود چنانکه روایتست که اجر شهید از برای هر زنیست

هرگاه در راه خدا شهید شود و زن اگر در ... روز ...

... چنانست که شهید شده و اگر ... شوهرش ...

... کند که اگر ... اتفاق ... شوهر ...

نکند و ... کنند خداوند بعد ...

در بدنش هست ثواب شهیدی با او کرامت فرماید و اگر

زنی اوقات بر شوهرش تلخ کند از پانصد سال بوی فردوس

باز نیز
واگر مردم کج خلقی کنند گناهشان زیاد میشود بحدی
که اگر تمام معصیتها را در یک پله ترازو بگذارند و کج خلقی را
در پله دیگر زیاده آید پس هرگاه زنی کج خلق شود آیه و له
ما سکن فی اللیل والنهار و هو السمیع العلیم اگر بالای پستانها
و الا آیه وکلبهم باسط را بخوانند در حالتیکه سر خود را بر سینه اش
نهاده باشد پس حضرت آدم عرض کرد الهی دیگر احتیاج بجولاهگی
ندارم ندا رسید که به شیث بده چرا که ما هرگاه بکسی چیزی دادیم
پس نمیگیریم پس حورتیه را به شیث پیغمبر دادند و نبوت در صلب
شیث و رحم حورتیه قرار گرفت و اول کتابیکه از آسمان عربی آمد
صحف شیث بود و شیث هم عرب بود چهار پیغمبر عرب بودند که یک
شان هم عرب بود اول شیث و شعیب که صد هزار کس از امتش
سوختند بجهت اینکه شصت هزار مؤمن بودند و چهل هزار زیاد
میکردند فتنه و کم میدادند روزی باد سام وزید و احوال زیر هم
خورد مضطرب شدند متحصر شدند پس هر که در بیرون شهر بود
نزد خلق آن کوه نسیم سردی می وزد مردم رفتند و نسیم می آمد
تا همه جمع شدند و در شهر کسی نبود یکمرتبه از
آسمان آتش بارید همه هلاک شدند الا شعیب که فرار کرد و گویا
به سمت مکه رفت گویا از معصوم سؤال کردند که شصت هزار خوبان
چه بودند فرمودند که بدان را منع نمیکردند چنانچه پیغمبر ع به تحدید
نگذرد

گذشت دید همه خلق هلاک شدند سببش را از حضرت اله سؤال کرد
ندا رسید که از خود ایشان بپرس چون فریاد زد ایشان را شخصی
سر از قبر بر داشت سؤال کرد چرا این مردم هلاک شدند گفت بجهت
معصیت گفت خوبان هم که داشتی گفت بدان را منع نمی کردند
گفت چرا از میان همه تو تنها جواب دادی گفت من از این شهر
نبودم مسافر بودم بشامت گناه ایشان هلاک شدم
پس عزیزمن انسان همیشه باید امر بمعروف را و نهی از منکر ترک نکند و بقدر
فهم خود مردم را براه حق دلالت کند تا اینکه رستگار شود چنانکه
عالمی بود هفتاد سال کتاب تالیف و تصنیف کرد که شاید باعث خوشنودی
حضرت اله شود که وحی به پیغمبر آن وقت وحی رسید که از و راضی نیستم اگر بجهت من
میکند گفت شاید بگوشه رفته ریاضت بکشم و از خلق دوری جسته
عبادت کنم شاید رضای حق بر این باشد چهل سال در گوشه ریاضت
ریاضت کشید باز ندا رسید که راضی نشدم گفت بروم احکام دینی
را بمردم تعلیم کنم شاید خدا راضی شود داخل شهر شد بدر دکانی
آمد گفت ای شخص بیا که احکام دینی خود را از من بیاموز تا ...
را تو چون بگویی بلی عزیزمن مردان راه حق هر چند عالم بودند خود را
حقیر میشمردند مثل حارکش بود ... مردم خدمت او عرض کردند که
ما میخواهیم به شما اقتدا کنیم گفت من خود را قابل نمیدانم اصرار کردند
گفت شب بمسجد کوفه می روم و مشغول تفرج و زیارت و عبادت

می شوم شاید در مخصوص از امام زمان اذن حاصل کنم علاق
خود را سوار شده از نجف بیرون شد همینکه قدری راه امد
عربی با او برخورد مسئله از وی پرسید جواب گفت چنین نیست
هفتاد شق از برای یک مسئله بیان کرد الغرض تا در مسجد الا عرب
محبت داشت لا مطلب خود را عرض کرد فهود ذهبت عکش برکرد
مجتهد در عدالت امامت شرط است المؤمنون اخوة من تو هر دو برادریم
از وقتی که با هم رفیق شده ایم تو سواره و من پیاده اگر عدالت
میداشتی بایست نصف راه تو سوار می شدی و نصف راه من
را سوار میکردی تا لا بعقبه فکر کرد عرب پنهان شد دیگر ندید
بر گشت به مردم حکایت را نقل کرد بلی عوض عوض شخص باید اول قلب
را مصفا کند ظاهر و باطن را یکی کند بعد مردم را نصیحت کند تا موثر
باشد مثل اینکه عالمی روزی به مسجد حضرت عباس رسید کشیده طاحیر را
دید گفت ملعون بیندازد تا را گفت جناب انچه هستم هستم انچه
هستی هستی یعنی من در ظاهر و باطن طاحیرم اما شما بقسم که باطنه
ظاهر را آراسته باطنت هم چنین است عالم دید حرفش بسیار بلند است
از همانجا برگردید یکباره ریاضت کشید قلب را مصفی کرد بعد هیه
کرد از خانه بیرون شد با همان شخص برخوردش گفت بیندازد
قادر را غالفی انداخت و گفت الله بر مردم گفتند این همان عالم
بود گفت اوه نبود ظاهرش یا باطنش یکی بود اگر آن بودی
کلا همش تا اینجا نمیگرد یا درون را بنگریم حال را نه برون را بنگریم قال را

بعد از ان که ان عالم احکام را بیان نمود ان شخص گفت شما خوب میدانید
من نمیدانم تا بظهور مسئله تعلیمش نمود نزد پیغمبر رسید که خالی
مرضا شدم بلی انسان باید همیشه در طلب تعلیم و تعلم باشد
کمتر از قاشقی نتوان بود در طلب صد تیشه خرد تا که رساند بی بلد
میثم تمار خرما فروش بود هر وقت که امیر مؤمنان از مسجد بیرون می
گشتند دست بدستش گذاشته بگوشش راز میگفتند کسی نا
اینکه بسبب محبت حضرت او را بدار کشیدند قدغن کردند که کسی
نعشش فرود نیاورد خرما فروشها جمع شدند گفتند ما این نعش
را بکجا ببریم که میثم از ما باشد و نعشش را برداریم که ذاکر ببریم
جمعیت نمود در شب برداشتند و دفن کردند همچنین طایفه بنی اسد
وقتی که خواستند ظالمان کوفه شام نعش شهدا را پامال ستم
اسبان کنند جمعیت کرده مانع شدند ابن سعد سببش را پرسید
گفتند ما از قبیله بنی اسد است ما این نعش را کجا ببریم گفت
نعش حر را بردارید از میان شهدا نعشش را برداشته گوشه
دفن نمودند میدانم طایفه بنی هاشم کجا بودند که حمایت فرزند پیغمبر
کنند کسی حمایت نکرد مگر قبیله بنی اسد وقتی که دیدند بدن شهدا
در میان بیابان بلا غسل کفن افتاده جمعیت کرده مردان خود را گفتند
اخر این بدن فرزند پیغمبر است چرا نمی روید دفن کنید گفتند
ما ابن زیاد می ترسیم گفتند ما نمی ترسیم از یزید ام کلثوم هم عزیزتر

فلبستم ببیل و کلنک بر داشته روانه شدند حقیقت ایشان هر دان را
بغیرت اورده احد ند ببیل کلنک را کرفته روانه شدند تدری راه
که رفتند دیدند زنان از عقب می ایند کفتند شما کجا می ایید کفتند
فدیلت را نکذاشتند که بر سر نعش برادر تعزیه داری کنند حاضر ایم
که بر شهد الکربیه ونوحه کنیم الا سلام علیکم القوم الله لبیک
النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولو الارحام

بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین الا اخر

آب مهاجر بود ایمان آورده بود والارحام نبود و همینین عباس عم پیغمبر
والارحام بود مؤمن بود مهاجر نبود امیر المؤمنین مؤمن هم سابق الاسلام
هم مهاجر هم بود والارحام هم پس بنابراین بعد از پیغمبر اولی است بمؤمنین
نام ایشان در جمیع کتب آسمانی بود و ولایت ایشان را جمیع پیغمبران قبول کردند
شما هیجده پیغمبر مرسل که اسماء ایشان در سوره انعام در رد ایه ذکر
شده ووهبنا له اسحق ویعقوب کلا هدینا ونوحا هدینا من قبل ومن ذریته
داود وسلیمان وایوب ویوسف وموسی وهرون وکذلک نجزی المحسنین
وزکریا ویحیی وعیسی والیاس کل من الصالحین این پیغمبر مرسل بودند
و پنج پیغمبر اولوالعزم بودند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد مصطفی ص ذکر سخنان
اولوالعزم و مرسل در باب انبیا جمع می شدند بر دشمن علی ع خداوند همه را عذاب
می کرد چنانچه حضرت رسول ص فرموده اند که اگر خدا نیکه حلال کند همه نبیین وانبیا
مرسلین جمع می شدند بر دشمنی علی ابن ابی طالب خدا همه را عذاب می کرد

ذاکر ...

و ذکر ...
حضرت ابراهیم ع محبت آنحضرت را در قلب جا نموده کی در درون خلقت تا بت قدم
می ماند و تا درجه ایشان را و قرب ایشان ملاحظه نمی کرد کی از جهات سؤال
می کرد که الهی مرا از جمله شیعیان علی کردان که حضرت باری تعالی می فرماید
وان من شیعته لابراهیم مرویست که حضرت ابراهیم روزی عرض کرد
الهی بده از نفر من بودار تا از مشرق تا مغرب ملاحظه کنم بوده برداشته
شد نظر کرد بیک سمت دید چند نفر مشغول زنا اند نفرین کرد بر روی یکدیگر
هلاک شدند به سمت دیگر دید لواط می کنند نفرین کرد القصه بهر سمت نظر
کرد مردم را مشغول معصیتی دید نفرین می کرد هلاک می شدند ندا رسید
یا ابراهیم چه میکنی ما خلق نکرده ایم که تو هلاک کنی عرض کرد معصیت می کنند
ندا رسید توبه می کنند می آمرزیم بعد از ان پوده او بجنبش شد
بعد ندا رسید ای ابراهیم به بالا نظر کن حجاب از نظرش برداشته
ملکوت اعلی را سیر کرده تا بعرش رسید در ان جا پنج نور بنظرش
در آمد عرض کرد که انوار کیست ندا رسید انوار خمسه طیبه می باشد
که عبارت از نور حضرت خیر مآب و نور اولیا علی مرتضی و صدیقه کبری
و هر دو فرزند ایشان باشد بعد دید در اطرافش چند نور دیگر بعضی
در رکوع بعضی در سجود بعضی در قیام می باشد عرض کرد اینها کیستند
ندا رسید نور ائمه اطهار اولاد ایشان هر است در اطرافش نور ذیا
دید دید عرض کرد اینها کیستند ندا رسید که نور شیعیان
ایشان است حضرت ابراهیم عرض کرد الهی مرا هم از شیعیان ایشان
بکردان جبرئیل عرض کرد که هر وقت بدعا رفتی مرده زنده شد

تو بدان بیقین برادر که از جمله شبیهان ایشان شده ابراهیم منتظر
این معنی بود تا وقتی که با نمرود محاجّه کرد که حضرت با رب خود هیچ جاید
الم تر الی الذی حاجّ ابراهیم فی ربّه ان اتاه الله الملک اذ قال ابراهیم ربّی الذی یحیی و یمیت قال انا
احیی و امیت در وقتی که نمرود عرض کرد خدای تو کیست فرمود که
خدای من کسیست که زنده می کند و می میراند گفت من هم زنده می
کنم هم می میرانم فرستاد دو زندانی آوردند یکی را آزاد کرد که زنده کردم
یکی را کشت که میرانیدم حضرت ابراهیم دید که جواب حق است فرمود
قال ابراهیم فان الله یأتی بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب فبهت
الذی کفر یعنی خداوند خورشید از مشرق بر می آرد اگر تو خدایی بگو که
از مغرب بر آرد پس آن کافر مبهوت شد و گویا گفت بنما به من
که خداوند چگونه مرده زنده می نماید حضرت ابراهیم عرض کرد خدا را سید قال
کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن
الیک ثمّ اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثمّ ادعهنّ یأتینک سعیا یعنی آیا این
یقین نیست گفت چرا و لیکن میخواهم قلبم مطمئن شود یعنی ببینم که از
جمله شبیهات به شوم یا نه ندا رسید بگیر چهار مرغ که عبارت از طا
وس و کلاغ و خروس و کبوتر باشد سر ایشان را نگاه دار بدن هم را
با یکدیگر بکوب و بر سر هر کوهی قطعه از ایشان را بگذار یک یک
فریاد کن تا بیایند چرا حضرت ابراهیم را امر شد که چهار مرغ را ذبح کنند
و بیشتر ذبح نکنند جهت اینکه انسان از چهار عنصر که خاک آب آتش
هوا باشد خلق شده هر را بکشد و عقل را نگاه بدارد که در طاوس را
بکشد

چونکه زینت دارد و هر ساعت بر نگی می شود انسان باید که
زینت ظاهری کند و باطنی را زینت که قلب باشد زیرا که قلب عرش
نور الهی تجلّی همین میکند بمقتضای حدیث که دست نرد هد مرا زمین و آسمان
زمین و میگنجم در قلب مؤمن و بعد از اینکه شخص قلب را مصفّی کرد و ترک
زینت دنیوی کرد و بر حسب قضاء الله و تسلیم الامر الله شد بمقامی میرسد
که انبیا رسیدند و درجه اش با درجه انبیا برابر که دخیانه وقتی گویا
بوده از نظر حضرت داود برداشته شد فرض کرد در بهشت دو درجه بسیار
بلندی نظرش در آمد عرض کرد الهی اینها از آن کیست ندا رسید
یکی از آن تو و دیگری از فلان پیر مرد خارکش داود در طلب خارکش
بر آمد روزی دید از صحرا آمد پشته خارش را به بهای قلیلی فروخت
و قرص نانی بدست آورد در کوشه رفت نان را برهنه کذاشت
و سر را برهنه کرد الهی چگونه شکر نعمت تو بجا بیاورم و حال اینکه نبرداشتم
معدن آهن کجا است در ریسمانی بمن عطا کردی و غیبا نفهمیدم کدام
حیوانست و خارهای بیابان را به درستی دادی که من جمع نمایم و
بمن بنیه ضعیفه را قوت دادی تا جمع نمایم و مخلوقت را مهربان
کردی تا از من بخرد و پاره حسی بمن دهد که غیبا نم معدن نش کجاست
و جمعی دهقان را مطلع کردی که تخم را بذر کنند و جمع آوری نمایند درو کنند
و جمعی دیگر کردی تا طبخ کردن و طحن کنند و به پاره حسی
بمن دهند این را که تو میخورده عشق کردی تا نان تخورده ام قدر
شکر و تو همیشه انواع نعمتها را عمل میکنی آیا در صدد شکر نی

بوا مد بیابانه نهر الله بیشی ازان وقتی که از کثرت کفران و ظلم نعمت از
برای ما بیرون آمد چنانچه امت حضرت داود سؤال کردند که از خدا
خواهش کن که از برای ما بعوض باران گندم بباراند حضرت داود سؤال
قوم را بحضرت اله عرض کرد ندا رسید که ما بعوض باران گندم خواهیم نمود
آمده می زمین ما بجای آن بعوض باران از ابر از آسمان می بارید بقسمی
وفور نعمت شد که مردم از و ته زیاد کرفتند انبارها پر کردند تا کار
بجایی رسید که زنان نان خمیر را بعوض سنگ و کهنه بر عورت اطفال می
مالیدند از اکثر طغیان یاغی شدند که نماز هم در مسجد حاضر نشدند و از ادا
چاروجب کرده به بیت الخلا می گفتند حضرت داود شکوه قوم را به اله
عرض کرد حضرت اله کفران قوم را دیده باران منع نموده اند هم نبارید تا
هفت سال قحط غلا در میان قوم بهم رسید سال اول آذوقه که ذخیره کرده بودند
خوردند سال دویم حیوانات حلال گوشت را خوردند اما که تمام شد حیوانات حرام گوشت
را خوردند تمام شد کار بجایی رسید که اطفال خود را می خوردند روزی دو زن
در محکمه خدمت حضرت داود رسیدند عرض کردند که ما دو طفل داشتیم
من با این زن قرار که هر کدام طفل خود را ذبح نموده ده روز که از آن خوریم بعد
نمایم من طفل خود را ذبح نمودم ده روز خوردیم الان او طفل خود را نمی دهد
حضرت داود چون این کلام را شنید بدرگاه اله نالید و دعا کرد تا فرجی بقوم
بهم رسید قوم داود کفران ورزیدند قحط بهم رسید و درین امت ترقیم چقدر
کفران نعمت و معصیت از مردم سر میزند باز رحمت اله مرا ید به بینی که چقدر
پروردگار عالمیان رافت دهر با تو برای این امت بسبب پیغمبر داود هم پیغمبری
امت داشت

~~به محض محبت بل البر ایشان نازل خیانت عبدالرحمن قوم موسی~~ و حضرت رسول
خود هم چقدر رحمت از برای امت کشید غرض در اول مجلس عرض شد که از حضرت
پیغمبر عهد میثاق ولایت امیرالمؤمنین را گرفتند تا بحضرت یونس رسید یونس
تامل کرد تا مکش باین جهت که اول حضرت را لفظا ستیغی ارضاف میده امتی
اخذ کنند بعد قبول ولایت کنند باین جهت حضرت اله او را در شکم ماهی جا داد
و کویا متی هم انجا درس ولایت خواند تا اینکه حضرت اله او را از جهت ستی ذکر ساخته
و حضرت باری در محکم کتاب مجید میفرماید که اگر از جهت تسبیحان نمی بود هر اینه تا
روز قیامت در زندان ماهی بود کویا مراد این باشد که اگر قبول ولایت
نمی کرد در شکم ماهی میماند و بعد از آنی که اراده الهی قرار گرفت بر نجات شدن
رسید بماهی که او را در خشکی بینداز بعد از آنی که ماهی در خشکی انداخت مثل پارچه
گوشت بود از حیث ضعیفی که بلا بود بعد از آنی که بدن یونس بی هیچ گرفتار
قرار گرفته درخت کدو بیرون بالای سر یونس سبز شد بجهت اینکه پشه و مگس
از درخت کدو بد میبرند که مبادا نیش پشه و مگس به بدن یونس برسد
حضرت باری تعالی نتوانست به بیند که نیش پشه و مگس به بدن یونس
برسد نمیدانم چه مصلحت بود که توانست به بیند سرنیزه سنان و نیش
خنجر شمر بر بدن پیغمبر آخرالزمان برسد ای آخر خطی

خادم باشی کربلا
روزی ذوالجناح را دید که کسی نسبت با او بی ادبی کرد گفت باز ذوالجناح
ادبی مکن چنانکه شبی خواستیم در حرم را به بند بعد دیدیم ذوالجناح
از کربلا راه رسیده عنان را آلوده ضریح مطهر را گرفته مشغول گریه بود تا نیم
جو که دید دیدیم فارغ نمی شود گفتیم میخواهیم در حرم را به بندیم

بیا برو گفت معشوق را از من با مولا تمام نشده ساعتی صبر کردیم باز گفتیم
بیا برو ما باید هم بیاییم گفت شما بروید گفتیم این جا طلا و نقره میریزد بیا برو
گفت من مولای امیخواهیم طلا و نقره نمیخواهم ساعتی دیگر صبر کردیم با
خادمها دیدیم غیر دو رو پیش رفته دستش را گرفتیم بقوة و تقوای او را
از ضریح جدا کرده بر زمین انداختیم یکیلدی بر کمرش زدیم او را بیرون بودند
میان رواق انداختیم در را بسته رفتیم خوابیدیم در واقعه دیدم که داخل
حرم شدم دیدم تختی زده‌اند و سید الشهدا بر روی تخت خوابیده دست
بر کمر گرفته پیش رفتم سلام کردم دیدم صورت را گردانیدند از جانب
دیگر رفتم صورت را گردانیدند عرض کردم مولای من من چه خدمت بشت
خدمت کرده‌ام فرمودند چگونه خدمت میکنی و حال اینکه لگد بکمر محبّ
من زدی گفتم من چنین عملی فرمودند همان لگدی که بکمر محبّ زوار من
زدی چنانست که بکمر من زدی در بنی اسرائیل عابدی روزی وحی
رسید به پیغمبر بنی اسرائیل که دوستی از خادم فلان خرابه از دنیا
رفته برو او را غسل داده کفن کن بعد از آن که پیغمبر خدا آمد دید بلا میّت
عورت کرده خشتی در زیر سر نهاده عرض کرد الهی دوست خود را چنین معامله
میکنی ندا رسید بتربت که در قیامت او را داده‌ام ونگذاردم که قدم از قدم بر
دارد تا جواب دهد که ان خشت که ما بیده واز کجا آورده حضرت پیغمبر
گفت که بنی اسرائیل حاضر کرده او را جمع کنند بعد که برگشت دید نعش او
در خرابه نیست مردم مضطرب شدند که صاحب جنازه نعش او را برده
باشد که ندا رسید که معطل نشوید عزرائیل خواست او را معه در یابد
و قبض روح نماید نه بدعلا تکه رحمت معه خواستند او را ببینند

ببرند

[illegible]

نه بدن تن خواست او را دهد کشند نیافت نکیرین خواستند از وی
سؤال کنند نه بدن کو بید پیغمبر عرض کرد الهی چه شد که یا ندا رسید
شخص عاشق نزد معشوق میرود در دنیا اتفاق است که عاشقی
مثل سید الشهدا بشود سبب چه بود که بدن ان عاشق نزد اله برود
و بدن این عاشق سه روز در بیابان افتاده بود بشود مگر بجهت
اینکه ببینند معجزه از بدن ان ظاهر شود هرگاه شخص به پسری
از روی شهوة نظر کند گویا چنانست که هفتاد ضربت بر فرق ابراهیم
مؤمنان زده و هرگاه بدن خود را بدن پسری برساند فاسق است
و هرگاه دخول کند کافر است عرق او نجس مگر غسل کند و توبه کند و لواطه
اعظم گناهانست و هفت شهر قوم لوط بهمین جهت سرنگون گردید چرا که ایشان مردان
شهوتهای خود را بر دان میریختند زنان ایشان بی نان بر چند
حضرت لوط ایشان را منع کرد قبول نکردند و مجبور لوط در میان شهرها
ی ایشان مؤمنی نبود تا اینکه حضرت باری تعالی جبرئیل را امر نمود
که شهرهای ایشان را تا هفتم طبقه کنده بلند کرد خواست سرازیر کند
ندا رسید که یک پیرمردی رو باسمان خوابیده صبر کن تا بیدار بشود
شاید توبه کند وقتیکه بیدار شد رو بجوانان کرد که شما جوان
بچه‌های امرد را بجا بیارید همی گذارید اگر یکی می بود که حق هم مثل
شما در بغل بگیرم خوب است خطاب رسید که سرازیر کن فجعلنا
عالیها سافلها طبقه هفتم اول شد اول هم و تا حال از ان زمین
نباتات نروییده نشود مگر بجهت علمای ایشان در دوزخ

[illegible]

شخصی خدمت امیر مؤمنان عرض کرد یا علی من لواط کردم حکم خدا را بیان
و حد آن را بر من جاری کن حضرت فرمودند که الحال خواب دیده
برو عقب کارت رفت و مرتبه دیگر آمده باز عرض کرد حضرت فرمودند
که هست خیال کرده برو باز رفته آمده عرض کرد فرمودند که هست که
هوشت بجا نیست برو عقب کارت رفت و باز آمده همان مطلب را
عرض کرد حضرت فرمودند هیمه را جمع کنید در بیرون شهر جمع
کردند و حضرت تشریف آوردند و آن جوان پیراهنی را بجورت
کفن پوشیده بجانب آتش روانه شد حضرت از عقبش نظر کردند
اشک از گوشه چشم حضرت جاری شد خطاب رسید یا علی گریه مکن
که سکان آسمان از گریه تو بگریه درآمدند جوان داخل آتش آتش
بروی گلستان شد هرگاه باشد امیر مؤمنان شخص از آتش خلاص
آیا بسبب آن قطرهای خون که در دامن محراب جاری شد ولی ما
از آتش خلاص نخواهند شد وقتی که حضرت امیر را با فرق شکافته داخل
خانه کردند زینب پیش دوید چه خبر است پدرم را چه شده وقتی که رفت
سلامت بود حضرت دلداری داده بر بستر خوابیدند بیکبار غوغای
از بیرون حالی بلند شد فرمودند چه خبر است عرض کردند که مردم
کوفه اند که گریه و ناله بجهت شما می کنند حضرت فرمودند که بگوئید
مردم بخانه خود بروند که نمیتوانم گریه ایشان را بشنوم حضرت صدای
نتوانستند صدای گریه مردم کوفه را بشنوند آیا مردم کوفه چگونه

توانستند

همه

توانستند صدای گریه اهل بیتش را بشنوند زنان کوفه خدمت جناب
زینب عرض کردند که مرخص بفرمایید که برویم جراح را بیاوریم که پا اذن
دادند مردم کوفه سبقت می گرفتند جراح را آوردند جراح بر بالین حضرت امیر
با وجود اینکه سر حضرت امیر یک زخم شمشیر داشت در اینجا با آوردن جراح سبقت
گرفتند اما در کربلا برای آوردن شمشیر و خنجر و نیزه بر بدن فرزندش سبقت
میگرفتند که جراح به بالینش بیاورند روایت که جناب زینب میخواست سوار شود
از مدینه تا مکه از مکه تا کربلا جناب سید الشهدا در جلو محملش می ایستاد
عباس را می طلبید برادر خواهرت بگوید سوار شود که عباس با هفت برادر
و برادرزاده گان میرفتند عباس اول دم تجیر خواهرش را می بوسید
بعد داخل می شد سه مرتبه زانو میزد دو زمین را می بوسید بعد می ایستاد
و عرض می کرد که مولای من مرا فرستاده که شما را اعلام کنم که سوار
شوید جناب زینب حرکت می کرد و هشت دسته زن با آن مخدره حرکت
میکردند عباس با برادران در یکسمت صف کشیده برادرزاده گان
در سمت دیگر با این جلال می آمدند تا نزد محمل و حضرت ایستاده بودند
میفرمودند عباس بازوی خواهرت را بگیر علی اکبر عنان مرکب را بگیر
بهر یک خدمتی میفرمودند بمحمل که سوار گشت بدست مبارک متکای
میان محمل را درست میکردند بعد از آن حضرت سوار می شدند
بهمین جلال وارد کربلا شدند اما وقتی که خواستند از کربلا سوار شوند
بچه قسم نه حسین نه عباس نه برادران نه برادرزاده گان حضرت صادق میفرماید
وقتی که اهل بیت را خواستند سوار کنند از قبیله بنی اسد سه صد شتر

جمع کردند در میان ایشان یک شتری پیری بود در دل شتران که کفت میدانید

شما را بکجا میبرند شما را از برای اهلبیت سید الشهدا می برند همین که این

کلام را شتران شنیدند شروع کردند بگریستن ساربانان دیدند که شتران

از پا در افتادند بعضی خوابیدند هر چند زجر شان کردند از جا حرکت

نکردند گویا میگفتند که ما غرقابیم اهلبیت را بدان حالت بر سید الشهدا را با سرهای بریده

مشاهده کنیم بر نخواستند چرا نکردند تا همه نحر کردند بعضی دیگر گفتند خاک

میدیدیم که راه شام را دیده ایم بیابانها که خار مغیلان ها دیده ایم [illegible]

[illegible] خود را کوچک میکنیم [illegible] جا که راه [illegible]

درین خانواده کرده باشیم شتران آوردند جناب زینب و سید سجاد اهلبیت را

سوار کردند جناب زینب [illegible] شتری که افکنده را خواستند سوار

کنند [illegible] جناب زینب گویا فرمودند حیوان بجواب

[illegible] زینب هم سوار شد [illegible] سوار کرده روانه شدند

عابدی هفتاد سال عبادت کرد در کوشه کوه وقتی که مرد که با ما یکماه بدن

او بر زمین افتاده سر به سجده گذاشته [illegible] یکطرفه [illegible]

کرم افتاده بود [illegible] که فلان [illegible]

[illegible] وقتی که آمد و ان احوال را ملاحظه کرد عرض کرد باد [illegible]

معامله میکنی [illegible] نزد این از ظالمی [illegible]

این عابد عصا را برداشته نزد آن ظالم رفت [illegible] جمع کرد

[illegible] اشاره کرد که ای ظالم از خدا بترس و ظلم مکن این را گفت و برگشت

[illegible] عرض کرد که این بد [illegible] در صومعه اش بنود دم

عدد لشکر شقاوت اثر که روز ششم محرم الحرام اجتماع کردند

روایتی سی هزار روایتی ۳۲ هزار روایتی صد هزار ابی مخنف صد و

بیست هزار روایت شهر آشوب صد و هشت و چهار هزار ابی مخنف

هفتاد هزار از کوفه [illegible] هزار از شام هفت هزار از بصره لشکر حضرت

روایتی که امام محمد باقر فرمودند چهل پنج سوار و صد پیاده روایتی [illegible]

هشت در [illegible] سواره با [illegible] پیاده شیخ مفید در ارشاد سی و دو سوار ۴۰

پیاده همین مشهور است بیت الله ادر مصیبت علی اکبر شبیه [illegible]

اول در ملهوف است وقتی که اذن خواست بگیرد از اعظم حال وی [illegible]

روایت [illegible] نظر [illegible] بصورت آنجوان انداخت و اشک از

دیده های مبارک فرو ریخت و انگشت شهادت را بطرف آسمان بلند کرد و فرمود

اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس برسول الله

خلقا و خلقا و منطقا [illegible] و کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الی وجهه

[illegible] در [illegible] روی [illegible] زینب بنت [illegible] [illegible]

[illegible] النبی [illegible] و کذلک [illegible]

[illegible] الاکبر المبارزه قال [illegible] الحاج [illegible]

[illegible] علیه [illegible] من التراب [illegible]

[illegible] و قال [illegible]

[illegible] من اهلبیت النبوه [illegible]

مؤلف گوید شاید بسبب خبر یافتن حضرت لیلی باشد که پدر طالب این است که فرزندش
مطلبی بخواهد و روان سازد علی اکبر چون این مطلب را خواست بخاطرش رسید مصیبتی که
بر سر لیلی وارد خواهد آمد وقتی که سر جوانش را از تن بالای دو زینب کنند از اندرون
آنحضرت تنفس کردند دریغا وقتی از دو نایب رسیدم و وقتی که آن نوجوان ناکام از
میدان برگشته لب بسته آب خود نیافت روایت کرده زبان در دهن شهید کردند
در بعض مطبوع است که انگشتر را در دهانش کذا اشتهد ۴ وقتی که نجاد افتاده
صید این جسم می گوید علی اکبر بزانو نشست او چشمهای کم کم مرخص کرد یا ابتاه
علیک منی السلام حضرت بچه اباء خود را بند شد همینکه چشم هر دو
پدر خونین افتاد و که در میان خاک و خون دست و پا می زد خیال قصه کند که
صدای چشمها را دید اهلبیت بیرون دویدند صدا با آن شدند که بلند کردند حضرت
هنگامه صدای اهلبیت را شنید برگشت و برایشان بانگ زد که اسکتن فان
البکاء امامکن پنجم وقتی که بر بالینش نشسته و صورت بر صورتش
گذاشتند و خون از صورتش پاک میکردند روایت معروف فرمودند قتل الله
قوما قتلوک سیلاب اشک بر صورتش جاری شد و فرمودند پدر انتو بوی روح
و ریحان بهشت خواهید رسید و باقی بوده پدر انتو در هم و غم دنیا باقی ماند
چه بسیار زود است که بتو ملحق گردم که بمارده آن را داند می گوید که وقتی
که نعش علی اکبر بدر خیمها رسانیدند نفر می خواهم دیدم که در آن حال زنی از
خیمه بیرون دوید و مانند ماه شب چهارده می درخشید ندا می کرد یا حبیباه یا ولداه
و امهجة قلباه یا بنی لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیاء این فرزند که دامن زنگی به الاحمی

ایکاش پیش از این کور شده بودم یا در زیر خاک پنهان شده بودم و این حالت را نمی دیدم
پس حضور را بر روی نعش علی اکبر انداخت حضرت عباس بزور کشید او را بخیمه برگردانید
پنجم موضع محو که بعد از شهادت علی اکبر داخل خیمه شد نزد گریان و نالان و از
خود مایوس سکینه چون این حالت را دید عرض نمود ای پدر نفس
دیدید طرفک این اضطراب در جواب فرمودند قتلوا الکرام یعنی اسقتر بود در ستر را
این قوم بیشتر کشته کردند سکینه فریاد بر آورد و اخاه و امهجة قلباه
حوالت از خیمه بیرون آید خطاب بهاشد از عقب حضرت بیرون شدند فرمودند
اتقی الله واستعملی الصبر سکینه عرض نمود یا ابتاه کیف تصبر من قتل اخوها
و شره ابوها حضرت فرمودند انا لله وانا الیه راجعون و از بعضی کتب نقل دیدن
جو دین نقل شده که حضرت امام این اشعار را در مصیبت علی اکبر انشاء نمودند

یا کوکبا ما کان اقصر عمره — وکذا تکون کواکب الاسحار

این ستاره تابان چه بسیار کوتاه بود عمر تو و آری چنین کوتاه
عمر مینماید ستارهای سحرگاه ان الکواکب فی محل علوها لتری صغارا
وهی غیر صغار یعنی ستارگان در حالت بلندی از دور آیینه
کوچک دیده می شوند و حال آنکه کوچک نیستند ای علی اکبر چه در نظر اهل زمان

کوچک می نماید اما در حقیقت بسیار بزرگی ولکنه جرئت کما جرئت

لغایة فبلغتها وابوك فی الظلماء و هر آینه روان شدی

بسوی زیارت ما مانند روان شدن بسوی مکانی از جهت فایده عظیمی که ثواب جحقم

باشد رسیدی و دریافتی بخدا اما پدرت هنوز در دام دنیا بلایا دمی که جانگذاز

مرا بر اندر تقاربت حاذرت اعدائی دهاد رنگ رایته شتتا بین جواره

وجواری متصل شده ام دشمنان خود را و متصل شدی اکبر رحمت پروردگار

خود را بسیار فرق است میان اتصال او و اتصال من از آنکه اتصال

من نیست مگر اذیت و زحمت و اتصال او نیست مگر با روح و راحت

فاذا خطقت فانت منطقی   واذا سکت فانت فی فقاری

پس هرگاه تکلم میکنم پس تو ابتداء الکلام منی و سخن من از تست و هرگاه

سکوت میکنم تو در دل جا گیری یعنی در هیچ حال از تو فراموش نمیکنم

وکان فی قلبی تبرده وکانه   فی طیبة سری فنی الاسرار

و گویا تیغ ولادت قبر علی اکبر است که از دخالی نیست و گویا علی اکبر در دل

منا ستر تیت از اسرار که بیرون نمیرود پس بدرستی این خطاب این

باشد که هر کسی بزیارت آنحضرت مشرف شد و قبر آنرا در وضع اکبر را

مشاهده نماید

مشاهده نماید که سینه آنرا در مقابل سر علی اکبر است گویا آنرا در نزد این

خطاب میفرماید که داغ این نوجوان که بر سینه من واقع شده چه اخف است

که هر کسی خوب بمن نگاه نمای میشه باقی است هفته مصیبت برشما فارا کرده ...

درکتاب تحفة الحسینیه از قول فلان ابن فلان روایت کرده که میگوید سال

بعد از شهادت امام حسین در مدینه طیبه بزیارت پیغمبر مشرف شده بودیم

که مولا و امام ستب الث جدش در نزد ضریح حضرت پیغمبر ایستاده و دستهای خود را

بشبکهای ضریح مقدس آن در زده چه خطاب میکرد که ای جد بزرگوار

مصیبت کاران امت تو برادرانم جمع شدند و ... نمودند و در بهما را

برهنه دور نمودند و مارا در بلاد بگردانیدند و ازین بتبل شکایت میکردند

بیکبرسته صدای خود را بگریه بلند بخواندند و فرمودند و الهفاه کشتند کسی را

که از اهلبیت وحی و تنزیل ... ۱۵۱۱۵ ... القرآن

و نمودیم الجاریه یعنی بلند بخواندند سر مقدس او را بر نیزه و از اهلبیت ما

خواهش کنندی کردند فما اشتکیتا ازین ظلم که با ما داردند بعد از آن لکلکوا

نزدیک ضریح ... جمع شده او را برداشتند و بسوی خانه اش

بردند ... چون آنحضرت بحال آمد ... را بوسیدم

عرض نمودم ای ... از همه این مصائب که بر شما وارد گردید کدام یک صعب

تر بود حضرت فرمودند ای ... مصیبت ... که شدید تر باشد ...

ازان زمانیکه ما را وارد شام نمودند عرض نمودم ای مولای من چگونه بوان
مصیبت فرمودند فعلولنا سبعة انفال لم یستعملوها من اسرنا الی ان وردنا
الی الشام یعنی مبتلا شدیم بر هفت مصیبت وارد آوردند که از زمانی اسیری ما
تا در ورود شام مثل آن بر ما وارد نیامده فما حاطوا علینا بالسیف ننظر الیهم
و یقیمین اننا نحن حاملین علیها و یضربوننا بکعاب القنا و اسکونا
یخوزة الشام الی ان احتمعوا علینا جمعا کثیرا یفرحون و یطلبون و
یضحکون یعنی مصیبت اول این بود که کافران بر دور ما احاطه نموده بودند
درحالتیکه شمشیرها را کشیده بودند از غلاف و نیزه‌های خود را راست
نموده بودند دور ما وارد مینمودند و بکعب نیزه‌ها ما را میزدند و در میان
جمعیت اهل شام ما را نگاه داشته بودند تا آنکه از اهل طرب و طنبور
و غیرها جمع بسیاری بود دور ما جمع شدند و آنکه ره فرح و خوشحالی
مینمودند و میخندیدند و جمعیت اسیر شدن ما دف و طنبور میزدند

وثانیا قد اجتمعوا بین الرؤس والاسارى فجعلوا راس
ابی الحسین ع و عمی العباس مقام عرشة عمتی زینب
و ام کلثوم و راس اخی علی و ابن عمی قاسما محاذیا بالناقة
اختی سکینة و فاطمة وضم الرؤس بیننا و یلاعبون مع الرؤس
فکم من راس یکب علی الارض بین قوائم المراکب یعنی دیدیم

ننا اهل الطنابیر والمزامیر

ازان

ازان مصائب این بود که سرهای شهدا را در میان اسیران
آوردند و سر پدر بزرگوار و عم عالیمقدارم حضرت عباس را
مقابل کجاوه عمه‌ام زینب و ام کلثوم وا داشته بودند و سر
برادرم علی اکبر و پسر عمم قاسم را مقابل ناقه خواهرم سکینه
وا داشته بودند و سرهای شهدا را میان ما اسیران
قسمت نموده بودند آه آه با این اکتفا نمودند و در مقابل
نظر ما با سرهای مقدس شهدا بازی مینمودند در آن وقت
بعضی از سرها از بالای نیزه‌ها بروی زمین در میان دست
و پای اسبان میافتاد و ثالث القوا علینا
الماء والنار الموقدة من سطوح الدور والبیوت حتی
اوقدوا عمامتی فما قدرت علی اطفائها لانهم قد غلوا ایدی
و رجلی فما رجعوا علی و ما اطفؤا النار الی ان احترق راسی
یعنی مصیبت سیمی که از غداران بر ما اهلبیت وارد آوردند
این بود که آب و آتش از بالای خانه‌ها و غرفه‌ها بر سر ما
ریختند این قدر آتش بر سر ما بجهرم ریختند که عمامه
ام آتش گرفت و مشتعل شد پس من قدرت نداشتم که
شعله آتش از عمامه‌ام خاموش نمایم زیرا که دست ها

وپاهای ما غل نموده بودند پس آن بیچارگان بر من رحم
نه نمودند آه آه از سوز آتش من دل مجروحم سوخت

ورابعا وردونا في دروب الشام من طلوع الشمس الى قريب
الغروب في مجامع الناس وحضار بينهم بالطنابير ويقولون
اقتلوا هذه الخوارج الطاغية فلا حرمة لهم في الاسلام
من شيئ يعني ظلم چهارم که در شام محنت انجام بما نمودند این بود
که ما را در درخانهای شامیان گردانیدند از طلوع شمس تا قریب
بغروب در جاییکه محل اجتماع مردمان بود وجاییکه اهل طبل
وطنبور بودند نیز زدند ما را وبعدا شتند ومیگفتند با ایشان
این خارجیهای طاغی را بکشید که احترامی از برای ایشان
در شریعت باقی نمانده وخامسا قد اخذونا من المطايا وشدونا
بحبل واحد ودورونا عند اهل اليهود والنصارى ويقولون لهم
هم من اهل بيت قد قتلوا آباءكم واخوانكم نحن ومنهم غيظ
قلوبكم فما بقي احد منهم الا وقد القى علينا من التراب
والاحجار والاخشاب فما ادور يعني ظلم پنجم این بود وقتیکه
ما را از شتران بزیر آوردند تا هم اهلبیت را بیکس میان نیستند

خوانه یهود ونصاری را می گردانیدند ومیگفتند این گروه
اسیران از خانواده هستند که پدرهای شما را کشتند ودین شما
را باطل کردند وارکان شما را باطل ساختند پس شما امروز
تلافی نمایید از ایشان وغیظ قلوب خودرا بسبب اذیت وآزار
برایشان خاموش سازید پس نمودند ای نعمان دروقتیکه از ظالمان
این کلمات را بیان نمودند باقی نماند از ایشان احدی مگر اینکه
خاک وسنگ وچوب بجانب ما افکندند آنچه خواستند

وسادسا قد اضبطوني سوق بيع العبيد والاماء وهموا بان
يبيعونا فاجعل الله لهم يعني ظلم ششم این بود که ما را ببازاری که
غلام وکنیز میفروختند ضبط نمودند وقصد آن داشتند که ما را
بفروشند خداوند عالم از برای ایشان مقتضی نفرموده وسابعا
قد اسكنونا في مسكن غير مسقف لا يقرنا من حر ولا برد
فما عرفنا حتى دعا بنا وكنا من شدة الجوع والبرد وخوف القتل
الى الصبح من تعجين يعني مصيبت هفتم این بود که آن بی دینان
ما را در مکانی جا داده بودند که سقف نداشت که ما را از سرما
وگرما نگاه نمیداشت آه آه بیزاییه حق را نگاه ما را نه نمودند
ما ایستاده از شدت جوع وسرما وخوف کشتن تا صبح مضطرب بودیم وآرام نداشتیم

الا لعنة الله على القوم الظالمين

دو عروسی دو عالم واقع شد که از شادی یک عروسی عالم
امکان مسرور گردید و از سوز گداز دیگری عالم امکان لباس
عزا پوشیدند و در سوز گداز شدند اوّل عروسی فاطمه زهرا ع
بود ثانی عروسی فاطمه کربلا بود در عروسی فاطمه زهرا چهار نهر
بهشتی که سلسبیل و تسنیم و شراب طهور و عسل مصفّی باشد
بو حوض کوثر جاری گردید امّا در عروسی فاطمه کربلا نهر فرات
که در حجرها در پیش فاطمه زهرا بود بعد در عروس ببستند و عروس کربلا
تشنه بود در عروسی فاطمه زهرا درخت طوبی را بجلوه در آوردند
بقسمیکه شاخهای خود را بر کشید و سبز و خرّم شد و برات بیزاری
از آتش جهنّم برای دوستان ریخت امّا در عروسی فاطمه کربلا نو
نهالان باغ علی ع و حسن ع و حسین ع بجلوه در آمدند و به تیغ جفا
از ریشه قطع شدند در عروسی فاطمه زهرا در باطن بدن علیّ ابن
ابیطالب و فاطمه بر روی تخت بهشتی سر بروز نشستند و از باغ
وصل یکدیگر گل چیدند امّا در عروسی فاطمه کربلا سه روز بدن داماد
با بدن پاره پاره و جسم عریان سینه از نعش لگد کوب سم اسبان فی نفان
بروی خاک افتاده در عروسی فاطمه زهرا اصحاب و غلامان تحفه و هدایا
بجهت ولیمه عروسی آوردند امّا در عروسی فاطمه کربلا تیر و نیزه
و شمشیر

و شمشیر و خنجر و سنگ و چوب تعارف نو داماد کردند در عروسی
فاطمه زهرا زنان قریش و زوجات پیغمبر بجهت خوشحالی رسول خدا
و فاطمه باین قسم رجز میخواندند امّ سلمه چنین میخواند سیری
بعون الله یا جاراتی واشکرنه فیما اضحی واتی یا بنت
لنا واحفظا بجنبها غدا حرة اللطفی یا فانی المحاجی
واها لهذا العیش واها واها امّ هانی چنین میخواند اتی ابا ها
سید الانام واخرنا ملیکة الایام وبعلها قسوره الاجام
وکاس الاهلام وثان والاصنام واها العیش واها واها
امّا در عروسی فاطمه در وقتیکه داماد نادر از بالای اسب
بعوض رجز سنگ بر بدن نعش می زدند و میگفتند بکشید
این خارجی زاده را و در جلو عروس نیز فاطمه را سر کردند
و ملعونی بزبان بود بر او اشی میگفت هوؤلاء اهلبیت الملعون
در عروسی فاطمه زهرا بروایتی نوزی الا جهاد هفتاد و دو نفر
در مطبخ ولیمه حضرت مرتضی ع داماد بدکمن نوده بودند طبخ
می کردند ولیمه عروسی را تمام ساختند امّا در عروسی فاطمه کربلا
هفتاد و دو نفر جوانان با بدنهای پاره پاره و جسدهای پرخون

[illegible]

در همراهی کربلا افتاده بودند در عروسی فاطمه زهرا جبرئیل
دست بحق وسنبل و قرنفل بجهت فاطمه زهرا آورد
اما در عروسی فاطمه کربلا خلخال از پا و گوشواره از گوش عروس
بقهر می‌بردند که گوش او پاره کردید در عروسی فاطمه زهرا دو
پوشش روی عروس که معتاد است از ارجوان قرمز بود که
نفیس‌تر از جمیع لباسهای بهشت است که جبرئیل آورد
اما در عروسی فاطمه کربلا روپوش روی عروس خون داماد بود
در عروسی فاطمه زهرا روپوش حیای فاطمه را جناب رسول خدا
برداشت و دستش را بدست امیرالمؤمنین داد اما در عروسی
فاطمه کربلا کوفیان و شامیان معجر از سرش ربودند و روپوشی نداشت
مگر آستینش که صورت خود را با آستین گرفته بود در عروسی
فاطمه زهرا حضرت رسول صلعم با اصحاب بدستخوش شتر و گاو
و گوسفند بجهت ولیمه ذبح نمودند اما در عروسی فاطمه کربلا
حضرت ابتدا گوسفند و شتر نداشت مگر جوانانش را که بدست
خود کفن پوشیده بقربانگاه فرستاد فاطمه زهرا را بخانه جناب
با دلدل سوار نمودند سلمان در جلو و اطراف زنان پیغمبر بودند
اما در عروسی فاطمه کربلا عروس را بر شتر برهنه سوار نمودند و در جلو
از منافقان در جلو و رکاب [illegible] حرامزادگان بودند در هر عروسی قاعده است که
داماد

داماد عروس را استقبال نماید اما شنیده اید که عروس داماد
را استقبال نماید مگر فاطمه نو عروس که وقتی که حضرت نعش
قاسم را آوردند فاطمه بیرون دوید یا وقتی که قاسم از میدان برگشت
فاطمه بیرون دوید استقبال کرد هر کس در وقت نوشیدن آب
از لب تشنه سید الشهدا یاد آورد و لعنت بر قاتلان
حضرت کند هزار حسنه باو خداوند مرحمت فرماید و هزار سیئه
از نامهٔ عملش محو کنند و هزار درجه در بهشت برایش
بنا کنند و ثواب آزاد نمودن صد هزار بنده باو بدهند
و در قیامت از آفتاب گرم ایمن باشند سبب حمرت آسمان
در روز عاشورا از سه جهت بود اول وقتی که خون علی اصغر را بجانب آسمان
پاشیده شد دویم وقتی که اشقیا حضرت را شهید کردند سیم وقتی که تیر سه شعبه
زهرآلود بر قلبش واقع گردید خون را بجانب آسمان پاشید در تحفه
مروی است که حضرت موسی در مناجات عرض کرد الهی فضلت امة
محمد ع علی سائر الامم جواب رسید بسبب ده خصلت که باآن ثابت
حضرت موسی عرض کرد چیست آن خصلتها تا آنکه بنی اسرائیل
بجای آورند جواب آمد نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد

و نماز جمعه و جماعة و تلاوت قرآن و آموختن علم و عا
شورا حضرت موسی عرض کرد نه خصلت را آموختم
اما عاشورا ندانستم وحی رسید که آن گریه نمودن و خود را
شبیه بگریه کننده گان نمودن است و مرثیه خواندن و بر پا
داشتن عزای سبط پیغمبر آخر الزمانست ای موسی نیست
هیچ بنده از بنده گان من در آن زمان که بگرید یا بگریاند
کسی را بر فرزند پیغمبر مگر آنکه واجب می شود از برای او جنت
و کسی که انفاق نماید از مال خود در دوستی فرزند زاده پیغمبر
از طعامی یا درهمی یا دیناری مگر آنکه برکت میدهم از برای
او در دار دنیا بهر درهمی هفتاد درهم و بی حساب داخل
بهشت می شود و آمرزیده می شود گناهان او بعزت
من و عزتی و جلالی ما من رجل او امرأة سال دمع عینیه
فی یوم عاشورا او غیره قطرة واحدة الا و کتب له اجر
مائة شهید یعنی بعزت و جلال خودم که نیست هیچ مردی
که جاری شود یک قطره اشک او بر صورتش در روز عاشورا یا غیر آن
مگر آنکه می نویسم از برای او اجر صد شهید را در جنب موضع
... جناب سید الشهدا

و تقیه که فاطمه را می بردند و بالا ندارید که فاطمه را نگاه دارید که علی ع استقبال
نماید امیر المؤمنان استقبال نمود فاطمه را نگاه داشتند که امیر المؤمنان
با ان زیدند هدیه علی ع چیزی نداشت جبرئیل آمده خدمت حضرت رسول عرض
کرد که حق میفرماید که علی غلام منست و فاطمه کنیز منست با انداز فاطمه ...
... بود در بهشت باو دادم شیر و عسل مصفی و آب فرات و جیحون
... بود که در شب معراج پیغمبر دید که از انگشتان امیر المؤمنان جاری است
و جاری شد در زمین که رود نیل و بغداد و جیحون و فرات ...
پیغمبر داخل خانه علی ع شد فرمود یا علی اگر در مشرق و مغرب از فاطمه بهتری
می بود بتو میدادم بعد امیر المؤمنان فرمودند که تو دیگر با هم مکنید
که من با پیغمبر بیرون شدند و امیر المؤمنان و فاطمه در حجره
حلیمی که از پشت گوسفندی بود که از برای اسماعیل از بهشت آمده
بود و ساره بدست خود رشته بود و به پیغمبر رسیده بود و بعد
مرحمت فرموده بودند آنحضرت حلیمی بعد عبا ساخته بودند خوابیدند
بعد حضرت رسول آمدند خواستند حرکت کنند فرمودند بحق من که
حرکت مکنید بعد آمدند از بالا سر ایشان پاهای مبارک را در میان
ایشان حایل کردند و فرمودند که پای مرا گرم کنید یکپا را علی
بر سینه خود و یکپا را فاطمه این آیه آمد مرج البحرین یلتقیان علی و فاطمه

با بر پیغمبر جاید　　حسنی

بینهما برزخ لا یبغیان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان حضرت آب جبیره
مضمضه کردند به پیغمبر بخورد گفتم فاطمه را شید ند و بر شکر کردند الهی برکت
بده باینست و رحم عطا کن گویا بسبب آن نزول انا اعطیناک دعای
حضرت باشد حضرت اله میفرماید انا اعطیناک الکوثر ما عطا
کردیم ترا کثرت اولاد یعنی اینست معنی کوثر زیرا که کفار
پیغمبر را ابتر میگفتند ازین جهت خداوند باولادش برکت عطا کرد
و کفار ابتر شدند و خواستند نور خدا را فرو نشانند زیرا که خواستند درین
موضع بند بجا درانند کنند و نسل حضرت را قطع کنند نسل بنی امیه قطع شد
و نسل حضرت زیاد این قدر که گفته که زیر هر چوب باز میبینی همه عالم پر از
گوسفند است با وجود اینکه هر گوسفند در سالی یکبار میزهد
و اگر بخواهی هزار یک جمع کنی ممکن نیست با وجود اینکه هر سالی در سالی
نسل اولاد مرا ... بالحرام ظالم در سالی مبالغی بقتل میکنند
و مع ذالک نصف سادات بقرض میکنند و کباب میروزی هر دانا
دارد و جهت خوش میکنند باری تا سه روز ... دعا ترقی
بحسب باطن بردی تحفه ... واز باغ وصال یکدیگر گل چیدند
اما در عروسی فاطمه ... عریان ... خداوند ... ده بود
وکلاه کوکب ... گردید

معاویه از برای ابوالاسود دوئلی که صاحب قبیله بود و از جمله محبان
امیر المؤمنین بود و پیوسته از آن در خوف بود صد طبق عسل فرستاد
در میان هر طبق ... فرزندان ابوالاسود در خانه بنود عسل
ها را آوردند طفلی داشت سه ساله بر سر طبق عسل رفته قدری
از شهد عسل برداشته در دهان گذاشت پدرش رسید همینکه
مطلع شد رو بدختر کرده فرزند بعید از که این عسل را فرستاده
که ما را از دوستی علی باز دارد دخترش همینکه شنید از
دهان بر زمین انداخت ... که ما را محبت
شیرینی عسل از شیرینی محبت مولای ما میخواهد منع کند
دختر را فهمید حضرت اورد امیر مؤمنان نوازش بسیاری
او را نموده گویا فاضل استرابادی می نویسد که همینکه مجلس مصیبت
سید الشهدا بر پا میشد جناب امام حسین سر خود را در کف
دست میگیرد در پای منبر حاضر میشود حق تعالی در یکسمت
امیر مؤمنان در یکسمت حضرت فاطمه در یکسمت نظر بر تعزیه داران
میکنند یوفون بالنذر وقتی که امیر مؤمنان و فاطمه و حسنین
و فضه در سه شب نانهای خود را بمسکین و یتیم و اسیر داده بودند
حسنین نزد جدشان رفته عرض کردند یا جدا ایا در ...

از ما گرسنه تری هست حضرت قلب نور دیده را انشا فرمود برخاسته
داخل منزل فاطمه کردید حضرت فاطمه را دید رنگش زرد شده گویا جو نمی
میکرده فرمودند نور دیدگان شما را بگیرید تا من بروم از برای
شما طعامی مهیا کنم حضرت داخل منزل زوجات کردیدند آیا طعامی هست
عرض کردند خیر از مدینه بیرون شدند به نخلستان یهودی رسید
یا اخا الیهود درین نخلهای کسی که برای تو چهود دلیست چونکه از اخلاق
حضرت بود آیا مزدور بکار داری آری قرار دادند که به دلوی آب
از چاه هفت دانه خرما بگیرند چهل و هفت دانه خرما برچیده اشتند
خواست که گرسنگی را داشتند دانه خرمای برداشته نو خیل دهان بر
که از گرسنگی اهلبیت بخاطر آورد برکشید گذاشت از گرسنه باشند
تو خرما میخوری مثل عباس وقتی که داخل مزرعه شد مثل بچه اگر مثل خود
سید الشهدا الی آخر همینکه چند دلو کشیده بود ریسمان [illegible] شده
بود کنده شده در چاه افتاد یهودی نمی شناخت دست بلند
کرد یک طپانچه بر صورت حضرت زد که جای انگشتانش
بر جا است حضرت هیچ نفرمود از جا حرکت کرد بخانه فاطمه آمد
چشم فاطمه بر صورت پیغمبر افتاد [illegible] زده [illegible] که جای سیلی
را [illegible] به بلند [illegible] چگونه توانست به بلند فرق برادر
[illegible] الی آخر شخص [illegible] که یهودی کرد [illegible]

این شخص

این شخص را که سیلی زدی که بود گفت نمیدانم بود گفت فرزند
بود این پیغمبر مسلمانان بود یهودی متنبه کردید احوال حضرت را
در تورات خوانده بود که صاحب خلق عظیم است فهمید که پیغمبری که در
تورات نوشته است همین است از جا حرکت کرد بخانه آمد [illegible] را
را گفت کارد [illegible] که گوسفند [illegible] محکم بیاور و دست راست
سنگی گذاشته دست خود را قطع کرد به نزد پیغمبر آمد در در خانه ایستاد
با آواز فصیح گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله حضرت
بیرون تشریف آوردند دیدند خون از دستش [illegible] فرمودند چرا دستت
را قطع کردی عرض کرد دستی که بصورت پیغمبر خدا برسد نمیخواهم [illegible]
بروی دستش انداخته دستش را بجایش نهادند [illegible] اول چنانکه بود
پیغمبر [illegible] دست یهودی [illegible] چه حال [illegible]
وقتی که به باقی فرزندانش آمد دید هر دو دستش بریده است الی آخر
[illegible] با [illegible] که [illegible] کند که [illegible] کند
[illegible] گفتند حرام است [illegible] گفتند [illegible] است از اهلبیت [illegible]
نیست [illegible] چونکه [illegible] کرد [illegible]
همان دستهای [illegible] عبدالله [illegible] بود [illegible] کرد گفت [illegible]
که دید خون از زخم [illegible] شد [illegible] دستهایی را که [illegible] الی آخر
همان [illegible] را [illegible] کردند [illegible] ترتیب دادند [illegible] را
[illegible] دادند [illegible] کرد [illegible] مشغول [illegible] هستید
این جامه لطیف [illegible] حضرت فرمودند اگر در محشر خدا سؤال کند که چرا
جامه [illegible] چه جواب بگویم [illegible]

عرض کردم از نزد حمیده باحوال کربلای ایشان بردم فرمودند برو
این طبق را بردار از برای اطفال ببر زینب یک طبق را برای نزد
سکینه بگذار زینب گرفته در خیمه نزد اطفال آورد و زینب متصل
سخن برادر را می‌شنید که فرمود صبر کنید قتل برادری که واپس
شام کردیدند حمیده از جمله دوستان حضرت بود در خانه نشسته
از جایی خبر نداشت دید ~~غوغایی~~ بلند کنیزی و غلامی داشت
بیازار رفته بودند در سر کوچه دیدند مردم جمعند ساز می‌زنند
مردم لباس فاخر پوشیده اند متحیر بودند گویا سؤال کردند گفتند
کسی بر یزید خروج کرده بود سرش را و اهلبیتش را آورده‌اند گفتند
برویم حمام تماشا کنیم همینکه رسیدند در آن کوچه که اسیران را آوردند
کنیز زینب را می‌شناخت غلام سید الشهدا را همینکه این حالت را دیدند
گریه کنان برگشتند در خانه نزد سید نشستند شروع
گریه نکردند کردن و فریاد کشیدن غلام گفت صفا از مولا
حمیده گفت واز ... صیده بی بی ایشان صدای ...
ایشان را شنید از خانه بیرون دوید شما را چه میشود غلام
گفتند سر حسین را بر نیزه دیدیم و زینب را ... ملاحظه کردم
هیئت عیدانم جا در داشت یا نه از خانه بیرون دوید خود را نزد
کجاوه زینب رسانید سلام کرد زینب از میان محمل سر بیرون کرد
دیده حمیده است جواب سلام را گفت عرض کرد بی بی مولا دید

شاگردانی بوده فرمودند چه میخواهی عرض کرد آنچه کرم شماست فرمودند
از من بگذر هر چه میخواهی گفت هر چه کرم شماست تا چند مرتبه همین عرض کرد
تنگی در جهان چهار سوقا افتاده بود فرمودند این امانتی که چهل
هزار سال پیش از خلقت آدم بتو سپرده‌ام رد کن سنگ بلند
شد دهانش گشوده شد طلای احمر بارید گویا طلا تا کمر شد
الحمد عرض کرد بس است ایستاد فرمودند اگر نمی‌گفتی بس است
تا قیامت طلا می‌بارید از کربلا تا شام مثل شب عاشورا بر زینب
بد نگذشت صاحب جامع الهموم از حسین بغدادی از ابن الحسنی ۴۰
روایت کرده که در شب عاشورا اطفال برادرم اطراف زینب را گرفته
از گرسنگی و تشنگی فریاد می‌کردند زینب از خیمه بیرون شد قدری
دور شد که پاسبانی بلند کرد الهی اطفال برادرم تلف می‌شوند
من چکنم کجا بروم که سیاهی ظاهر گردید مضطرب شد بجانب خیمه دوید آوازی
شنید مهلا یا بنت المرتضی عظم الله اجرک فی مصیبة اخیک الحسین
زینب متحیر گردید برگشت عربی را دید عمامه زرد دیده یا خضر در دیده
عرض کرد شما کیستید نام را از کجا دانستید آن عرب نقاب بر
داشت فاذا باخیها الحسین برادر محترم خود را شناخت ۵
دیدم بدنت را قطعه قطعه دیدم فرمود خواهر در بهشت خدمت
جدم بودم از غذای بهشت در نزد ما حاضر بود خواستم میل کنیم
بیاد شما افتادم زنده بر آدم زرد شد عرض کردم جدم کو
شما را چه می‌شود فرمودند ما از طعام بهشت می‌خوریم عترت من در
کربلا گرسنه باشند یکمرتبه کربلا دیدم حجم که تو کردا عترتانه کربلا

فرمودند می

که اشاره کردند اهل شهر به تیزه به پای نیزه کردند که کودک
دست بر سینه السلام علیک یا ابا عبد الله بر مردم هم دست از
مال برداشته تماشای آنها میکردند دیدند بر حال کرد
کردی و بجانب آنحضرت علیه السلام یا جده دندی پای
بر حصی نشست سوال کردند که نمیخواهم اینقدر خوراک که افتاد
چون نظر کردند دیدند از دنیا رفته غلام کنیزی آمد که بی خود
داکم دیدند اهل شهر بنوعی بی صلوات کردند هر سه از دنیا رفتند
از حدیث عبد الله ابن قیس میگوید ابرار امور شیعیان آب فرات را گرفته بود
بعد از آن که لشکر امیر مومنان که چهل هزار بودند در کنار فرات آمدند
لشکر معاویه آب را گرفته بودند حضرت فرمودند آیا کسی هست
که آب از برای لشکر بیاورد سید الشهدا عرض کرد پدر جان من بروم
حضرت فرمودند هر چند لشکر میخواهی ببر عرض کرد لشکر نمیخواهم
جز همان تیغ ذوالفقار حضرت ذوالفقار را مرحمت فرمودند
و پانصد نفر با آنحضرت همراه بودند چون رسیدند بر راه
لشکر حمله کرد و هر حمله بیست هزار لشکر را به درک فرستاد و هر جلو راه
داخل شریعه فرات شدند ذوالفقار را به دور سر گردش میداد در مردم
لشکر را به آب کرده برگشتند امیر مومنان نور دیده اش را در بر
گرفتند سر در لشکر افتاد همه مردم خوشحالی میکردند و خندیدند
پدر بزرگوار امیر مومنان گریه میکردند مردم عرض کردند
چرا گریه میکنید فرمودند گریه من از برای آن روزی است که نور دیده ام
را در این زمین به تیغ بیدریغ لب تشنه شهید میکنند ... مرده کرم

روایت است که جوانی از یمن بمدینه آمد و به خانه سید الشهدا آمده
دق الباب کرد حضرت عقب در آمدند در را گشودند عرض کرد بار
که حقیقتم به شما اولادی رحمت کرد که شبیه به پیغمبر خدا است من پیغمبر را
ندیده ام آمده ام که نور دیده شما را زیارت کنم حضرت فرمودند علی
اکبر را آوردند جوان گرفت و صورت کرده شروع نموده [illegible]
صلوات نظر بجانب سید الشهدا کرد دید که گریه میکنند پیش رفت پرسید فرمودند
گریه من از آنست که این طفل را میبینی که در صحرای کربلا پاره
پاره خواهد شد عارفی در بصره در خواب دید بقبرستان رفته اموات را
در شب جمعه دید از قبرها بیرون آمدند طبقها بر سر داشتند بعد از زمانی
که برگشتند دید همه طبقها پر است الا یک جوانی که بر سر قبر خوابیده طبقی
خالی است پیش رفته گفت تو مگر غریبی گفت آری غریبم بلکه
با مادرم از خانه بیرون شدم که با اطفال خود در این ولایت اجل رسید
مادرم اموال را برده شوهر کرده در فلان محله سکنی دارد از من یاد نش
نمی آید آن عارف آمده مادرش را خبر کرد ببرد زر را انداخت که این
را بپسرت که مدتی است برسانی بعد مرتبه دیگر جوان را دید لباس فاخر
پوشیده چشمش باز آنقدر دعا برای فرزندش کرد که تو با عمت شادی
ورع بعنوان حیوانی را از دریا گرفت بلند کرد که چشمه خورشید کتاب
کند هر چند بلند کرد دید نه سرش از دریا بیرون میشود نه دمش بلند ما که [illegible]
تا بدم چشم خورشید دید نه سرش و نه دمش بیرون آمد از دریا اضطراب شد
که اگر سرش بیرون آید مرا میبلعد انداخت وکر رفت هفت برج در

هفت فرسخ منبع ضخم لشکر موسی بود عوج آمد قدری را میان دامن
کرد نزد مادرش بر زمین ریخت که اینها با من دعوای کنند
از انجا کوهی را کنده ملبنه کرد که برابر لشکر موسی زند لشکر موسی دیدند
یک کوهی چنین خورشید را گرفت خوب نظر کردند دیدند عوج است
مضطرب شده با موسی بدرگاه الهی نالیدند که ملکی را امر شد که قطعه
الماس در اطراف ان کوه مالید مقابل سرش سوراخ شده ملکی دیگر حرکت داده
بکردنش انداخت ملکی دیگر کشید که طوق شد موسی هفتاد ذرع قدش
هفتاد ذرع عصایش هفتاد ذرع حرکت کرد تا عقب را بقلم پا چینی
زد بر زمین افتاد دخت بیا بالشکر ری را طی کرد تا سرش رسیده او را
کشت ثم با ثبت بل رود نیلست همه ساله روغن سبز نشینند که کاروان از
میان نیل میگذرد سلیمان عم عرض کرد الهی میخواهم مخلوقات را ضیافت
کنم تو را خطاب رسید که تا و ناآن آزوقه جمع کرد از برای حیوانات
وانان یک ماه راه بلکه و تدارک بنزاد سیم ریخته بود دیوان
از کوه سنگها تراشیدند که هر دیگی هفتصد تن در او طبخ میشد چنانکه
پخته اش درست شد مخلوقی از جانوران دریای عمان سر در آورد
نزد حضرت سلیمان رسید ماه راه طی کرده بود هر دو لشکر از دریا در آمده
بود که حیوانات هنوز بیرون نیامده بود سلیمان گفت این را طعام
بیکنف کشیدن انچه جمع شده بود همه را بلعید باز گفت الجوع
سلیمان تر سید که مبادا جبالها طش را به بلعد بسجده افتاد جانور عرض
کرد

در هر روز سه قرص در دریا خدا بمن میرساند امروز هم قرصش رسیده
دو قرص دیگر باقی است از انجا مشغول شد رعم از جانب کلکاوس بر آمد
نزد سلیمان عم آمد داخل بارگاه شد پیاده شد سلام نمیدانست
در اطراف نظر کرد در یکسمت سلیمان نشسته دیدار قوم نام که بر کرسی
نشسته از همه متشخص تر است یک بیع براد زد که هفتاد ذرع بلند
شد بر زمین افتاد در جایش نشست سلیمان متحیر گردید انرو کند شت
ازو دیگر باراده اینکه برود پادشاه سلیمان را از هم نبرند روانه شد
پشمینه پوشی چو بوش آمده کجا میروی نزد سلیمان با طبقی از ضرب
کنم گفت نمیگذارم اگر از عهده من بر آمدی نزد سلیمان برو که متعلق
شنیدن کیف الله فلا نشمیر حوالة کرد رد کرد نیزه رد کرد هفتاد طعن
رد بدل شد الحمد رستم بود شد از مرکب پیاده دست بکمر یکدیگر
گر پشمینه پوش را گرفته دید سفید پرهاست هر چه عمر کرد نتوانست
حرکت دهد گفت یعنی چه تا یم بهشت میرود نمیدانم که هم میگفت
اگر کوه میبود حرکتش میدادم مامور شد حضرت کمرش را گرفته به هوا
انداخت چندان بلند شد تا نظر کار میکرد در هوا اندازه رسید که به نیزه کم
هم وصل شد بر زمین آمد حضرت گرفته بر زمینش گذاشت گفت برو
نزد سلیمان با ادب سلام را بکن عرضه را بدست بگیر با بیست
اگر اذن داد بنشین والله فلا خطاب سلیمان رسید که ندارد شیر
از زال زن بلر یاد رسید سلیمان حمد کرد والحمد

روزی حضرت رسول صلعم حکایت معراج را تعریف مینمودند منافقی گفت
دروغ باین بزرگی بخانه آمد زنش گفت برو کوزه را آب کن
کوزه برداشته سر چشمه غوطه خورد زن شد عریان مردی را در اثر دید
کرده گویا هفت سال هفت اولاد آورد روزی رفت سر چشمه غوطه
خورد مرد شد کوزه و رختهایش گذاشته داخل خانه شد زنش گفت
اینقدر کجا بودی زود آمدی تعجب کرد بمسجد آمد دید پیغمبر
هنوز حکایت معراج میکنند و در جایش هنوز کسی نه نشسته آمد
و نشست بعد از آن اطفال داخل شد عرض کرد یا رسول الله زنم گم شده
فرمودند اطفال را که پیدا کنند برادر آمدند نزد آن شخص
گفتند یا اماه متوجه حضرت رسول شد یا رسول الله دخیل
بردارید حضرت از برای این شخص نمرود زن دیگر گرفتند که اطفال را
جمع کرد برداشت بیرون دروازه مدینه میبردند مسخ شدند خوک و بوزینه
در راه امیر مؤمنان هزار تومان … هزار تومان میبخشید
دو نفر از منافقین با یکدیگر گفتند عجب … چکار میکند
آنجا برو کار باغ اینقدر مداخل ندارد قرار گذاشتند
که یک شب دم راه حضرت بیایند یکی دم راه نزد قبرستان بقیع
آمد امیر مؤمنان رسیدند اینجا چه میکنی میخواهم امشب با شما باشم
حضرت فرمودند چشم … واگرد دید خفته صبح دید
نظر کرد شهری دید معمور نظر کرد قریب صد هزار که از شهر بیرون

انداختند با هیئت دیگر نظر بحضرت کرد دید تاجر پسر …
به لباسهای فاخر پوشیده دید مردم طبقهای زر و جواهر
در دست نثار حضرت کردند حضرت را به مسجد بردند حضرت بمنبر شریف
بردند موعظه کردند وقتی که فرود آمدند آن شخص از کثرت ازدحام
بحضرت نرسید تنها ماند معطل گرسنه شد نزد شخص رفت که غریب
در … شما باید از گرسنگی بمیرد گفتند نه مگر تو غریبی گفت آری
گفت در این شهر سؤال نباید کرد برو بیرون شهر … مردمان
پیدا میکنند پیدا کن بیرون شهر آمد دید گندم میکاشتند بعضی
… میکنند سبز میشد بعضی دیگر میرسید خوشه میچیدند
بعضی دیگر خرمن میکرد آرد میشد نان میشد میخوردند این شخص
تخم کرد دید سبز شد … گفتند مگر تو منافقی … گفت
چشم … کرد سبز شد همان قسم نان شد و خورد تا یک هفته کارش این
بود و هر روز … شبانه روز … دلش تنگ شد از یکی
پرسید تا مدینه چقدر راه است گفت اینجا مدینه کجا ما از
مدینه یک نام شنیده ام گفت … دیگر می آید گفتند جمعه
بجمعه میآید جمعه شد دید مردم استقبال میروند آمد دید حضرت
از دور نمودار شد بچشم … عالم … حضرت شد که نام …

دفرمایید حضرت تبسم کردند عرض کرد که از برادر زوجه ام دل
تنگ شده ام فرمودند تو را می برم بعد از موعظه با او فرمودند
چشم بر هم گذار گذاشته علی که باز کرد دید در ظل اقدس
حضرت را در پناه گرفته که اینجا حکیم الجاکه ... بود متحیر بود
که حضرت با ذو الفقار رضوی جهان ظاهر شد عرض کرد کجا رفته
بودید فرمودند چون بدینجا رسیدم صدا شنفتم که اهل زمین اعظم
بگوشم رسید دست دراز کرده ذوالفقار را از حجره فاطمه بر
داشتم رفتم دو فرقه باهم نزاع داشتند خواستم اصلاح دهم
و صلحا کنم قبول نکردند یک یک را کشتم باقی ایمان
آوردند آنها را آداب دین تعلیم کرده حاکم نمودم و آمدم
چشم بهم گذار چون باز کرد خود را در کنار بقیع دید فرمودند
رو بخانه آمد زنش گفت چقدر زود آمدی گفت زود آمدم تعجب کرد
شب را خوابید صبح به مسجد آمد رفیقش را دید گفت دیشب کجا
رفتی گفت دیشب بود گفت آری حکایت را ذکر کرد گفت
از کجا بینی هاشم هر آید زنی آرایش کرد و مردی دید عقبش را
گرفته در خانه اش آمد کنیزش دید برای عقب در ایستاده
چه میخواهی فریفته شدم نزدیک به آمد معلوم شد که فریفته

شده در آورده فرزندش مرتب و مرد پشیمان شده که چه ندانستم که
اینها زن اینقدر پاک دامن است عرض کرد توبه می کنم بگو
مرا عفو کند گفت چشمها را ببند در منزل عفو کردم بجایش گذارم
او دعا کند اگر خوب شد خدا هم توبه اش را قبول کرده دعا کرد چشم
شد حضرت نوح در کشتی نشست دید پسرش غرق شد عرض کرد
الهی از اهل منست ندا رسید نیست ندا بنوح رسید که چه بلا شو نیامد
نوح و فرزندش که در وقت مرگ بان حالت فرزندش را نه ببیند
پدرش دلش میسوزد با وجه اینکه پسر نوح اهل نبود غیر از حکمت
چه چیز که بیان نعیم اگر در حضرت حایل ببیند اند و خان نهادند انبیا
و اولیا اطرافش را گرفتند یکجا خانه دنیا و عیش یکی بلا در
پایش نوشتند و در پایش نوشتند بعضی از خلایق در پای
خان عیش نشستند بعضی در پای خان بلا که انبیا و اولیا باشند
نشستند گویا ندا رسید که هر کس از این خان بقدر حوصله خود میل کند
حبیب ... اشتهد فرمودند که اگر شما میل ندارید من تنها همه را میل می کنم
الهی که بقدر حوصله خود بردارند نوح بقدری که دید فرزندش میخواهد غرق
شود اگر موج حایل نمی شد طاقت نمی آورد ابراهیم حوصله ... قدر بود
که صورت اسماعیل را بخاک گذارد و کارد بکشد که اگر ذبح می کرد حوصله
اش وفا نمی کرد و همچنین ذکریا و یحیی اما ... الله حوصله اش

بهر شبی حجبه که هفتاد و دو نفر را به بینند قطعه قطعه کنند الی آخر

و یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر مرویست که در جاهلیت
مردمان بشرب خمر و قمار اقدام می‌نمودند چون زمان اسلام در رسید جمعی نزد رسول آمدند
و گفتند یا رسول الله ما را فتوی ده در باب خمر و قمار نزار سید که می پرسند ترا ای محمد از
فرود شراب و قمار بگو که درین هر دو کار اثمی هست بزرگ و بدانکه باجماع امامیه خمر حرام
بوده در جمیع شرایع و در هیچ شریعتی مباح نبوده و همچنین جمیع مسکرات و از ابی عبد الله
مرویست که روزی جمعی از اهل شام نزد عبد الله عمر رض آمده گفتند ما را خبر ده
از آنچه در باب خمر شنیده گفت از رسول شنیدم که فرمود بخدائی که مرا بحق بخلق فرستاده
که هر کس یک شربت از شراب مسکر بخورد چهل روز هفتم نماز او را قبول نکند و اما اگر توبه
کند مقبول باشد و اگر سه بار شربت از آن باز خورد هیچ شب نه روز نمازش مقبول نباشد
و واجب بود بر خدا که او را از ردعة الخبال بخشاند گفتند یا رسول الله ردعة الخبال چیست فرمود
بحق آن خدائی که مرا براستی فرستاده خون و چرک و زرداب است که از شکم ایشان بیرون آید و جای آن
در وادی باشد از دوزخ که فراخی آن از مشرق باشد تا مغرب و در آن موج زنند و بعد از آن
رسول فرمود که بحق آن خدائی که مرا براستی بخلق فرستاده که شاربان خمر را قیامت سیاه روی
باشند و کبود چشم و لبها از دهن باز افتاده و آب از دهنش رود و همه خلایق از هیبت
او نفرت کنند و او تشنه بمیرد و در قبر تشنه باشد و روز قیامت تشنه مبعوث شود و
هزار سال بانگ العطش زنند و بعد از هزار سال او را آبی دهند جوشان که چون نزدیک
لب رسانند رویش پخته شود و دندانها در دهان افتد و چشمها بیرون آید و چون
باز خورد همه در شکم باشد از آلات و احشا همه فرو ریزد و از امیر المؤمنین ع مرویست
که اگر قطره خمر در چاهی افتد و در آن موضع مناره بسازند من بر بالای آن اذان
نگویم و اگر در دریا افتد و خشک شود و گیاه بر آن بروید من از آن چرا نکنم و از پیغمبر ص
مرویست که هر کس متکننده مرامست و حق تعالی لعن کرده است خمر را و فرستنده او را
و گیرنده او را و فروشنده او را و خرنده او را و ساقی او را و خورنده او را ... از او

دیر دارنده

دیر دارنده او را و کسی که از او سوی او برند و آشامنده او را و نیز فرمود که آشامنده خمر
مانند کسی است که بت پرستد و نیز از آن حضرت مرویست که ده کس از امت من هستند
که دعوی ایمان می‌کنند و حال آنکه ایمان ندارند تارک الصلوة و مانع الزکوة
و خورنده ربا و کننده زنا و آشامنده خمر و سخن چینی و خورنده بنج و فتنه انداز
در میان مردم و غیبت کننده و آزار رساننده همسایه و سعی کننده در میان اهل
ظلم تا که مظفر باشد بر همسایه و مرویست که روز قیامت عقربی از عقربهای جهنم
بصحرای قیامت آید که سر او در مشرق باشد و دم او تا بمغرب بود آغاز فریاد
کند جبرئیل گوید ای عقرب کرا میخواهی گوید شش کس را اول تارک الصلوة را
اگرچه بیک رکعت باشد دوم مانع الزکوة را اگرچه بحبه باشد سیم شارب
الخمر را اگرچه بقطره باشد چهارم ربا خورنده را اگرچه بلقمه باشد پنجم عاق پدر
و مادر را اگرچه بکلمه باشد ششم جمعی که در مسجد با مور دنیوی مشغول شوند و سخن
دنیا گویند بعد از آن این شش طایفه را بدهان برچیند مثل کبوتر که گندم
برچیند و روی بدوزخ نهند این بود در خصوص شراب اما در خصوص قمار
بدانکه تخم بازی و گردکان بازی و پنجه خوانه بازی و نرد و شطرنج از اقسام
قمار بازی است و مرویست که امیر المؤمنین ع بر قومی بگذشت که شطرنج می‌باختند
در غضب شد و پاره خواک برگرفت و در میان آن انداخت و فرمود ما هذه
التماثیل التی انتم لها عاکفون چیست این صورتها که گرد آن نشسته اید و آنها
بت پرستان او را پرستش می‌کنند و پیغمبر ص فرموده که هر که بدین صورت بکشد
شوم معین نیست و شطرنج که هر دو قمار اهل عجم است و عذاب و عقوبت قمار
از حد و حصر بیرون است و صاحبان آن در دنیا و آخرت منکوب و زیانکار
و خاسر است

اگرچه جرعه باشد

[illegible]

ازین سخن حضرت امام جعفر صادق ... [illegible]

انکه ... [illegible]

[illegible]

وترجعوا که بیش مرا نافعی کرد از شاه برخیزتا بردیم به مجد

کلم تا دعا کنیم که حق تعالی این ضعیف را از دست ان ظالم نجات دهد

دیرا از صحابه فرزندا و کر برد ببرد خزانه سلطان و حرکت بکن که خبر صحیح برابر من

بعیاد در آن اکر جادثه رفع دادم اخر کنی پس رفتیم به مجد و در رکعت نماز کردیم پس

الحضرت دستهای مبارک حضرت ابو عبا بلند نمود و تضرع نمود پس به سجده رفت و سعی در سجده

جوی مبارک سر برآورد و فرمود الحمد لله برخیز از سر که ضعیف از دست ظالم رها شد پس روانه شدیم ایوب

که رسول حضرت آمد فرمود چه خبر دار از حق کرد ان زن رها شد ببیش را بر رسیدند گفت چون زن را

سلطان طلبید گفت چه تکلم نمود گفت پایم به سنگ آمده گفتم خدا لعنت کند ظلم کننده که

نداز فاطمه زهرا این رتبت دارم باو داد و گفت بگیر و سلطان را حلال کن پس حضرت فرمود

نگرفته ان زر را و حال انکه بخدا آنقدر محتاج بود ان پس حضرت کیسه از جیب برآورد که در ان نقد متقال

شد عمر طلا بود و غیر ان حاضر نبود و به ان زن فرمود برو به منزل ان زن و سلام مرا باو برسان و این را به

او با وده چون رفتم و سلام حضرت را رسانیدم چون زن شنید گفت ترا بخدا قسم مولایم برای

من سلام فرستاد گفتم بلی قسم بخدا ان زن فی الفور به سجده افتاد باز سر برداشت و همان سؤال کرده

به سجده رفت تا سه مرتبه پس گفتم بگیر این چیز را که مولایم برای تو فرستاده و بشارت باد ترا به بهشت

پس ان زن کونته خوشحال شد و گفت از الحضرت سؤال نما که از خداوند عالم طلب کند که این امة الله

به بخشد پس مراجعت نموده کیفیت را عرض کردم حضرت گریستی و فرمود غفر الله لها

بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون الذین هم

فی صلواتهم خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون والذین هم

للزکوة فاعلون والذین هم لفروجهم حافظون حضرت

باری تعالی تعریف مؤمنان کرده است یعنی به تحقیق رستکار شدند

مؤمنان آن چنان کسانیکه در نماز خاشعند و از لغو اعراض میکنند

و زکوة واجب دهند و فروج خود را حفظ کنند یعنی زنا نکنند

باین معنی که هیچ یک از عضوات زنا نکنند چشم زنا نکند گوش زبان

دست پا زنا نکنند بعد از آن که تحفظ همه عضو خود را حفظ کرد از

معصیت فوقیت کلمه برش بجائی میرسد که حق تعالی مرحوم

چنانچه حق تعالی جمیع انبیا را در قرآن مدح کرده و اوصیا را سیما ایشان

و بانچ ناس را از مردان و زنان مثل حضرت مریم که در قرآن فرموده

است واذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکانا شرقیا

و یاد کن در نامه مریم چون کناره کرد از کسانش در جای سوی برآمدن آفتاب

فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشرا سویا قالت انی

پس فرستادیم باو جبرئیل پس نمود او را آدمی تمام راست گفت من پناه

اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا قال انما انا رسول

مریم بخدا اگر تو باشی پرهیزکار گفت جز این نیست فرستاده خدای

ربک لاهب لک غلاما زکیا قالت انی یکون

توام تا ببخشم ترا کودک پاک گفت از کجا باشد مرا کودک

لي غلام ولم يمسسني بشر ولم اك بغيا قال كذلك قال
و نسوده مرا آدمی و نباشم بد کار گفت همچنین گفت
ربك هو علي هين ولنجعله اية للناس ورحمة منا وكان
خدای تو آن بر من آسانست تا گردانیمش نشانه مر مردمان را و رحمت از ما و بود
امرا مقضيا بعد از ان بیش رفت و دید در استین مریم و ان حا
کاری حکم کرده
مله شد بحضرت عیسی تا اینکه درد مخاض گرفت رفت که
داخل بیت المقدس شود ندا دید که داخل نشو که اینجا خانه
پاک و پاکیزه است و جای ولادت نیست مریم را منع
نمود و فاطمه بنت اسد را حکم می شود که داخل شو
چنانچه فاطمه بنت اسد میگوید در همان ماه که علی متولد شد خواب دیدم
که عمودی از آهن از فرق سرمن بیرون آمد و بلند شد تا باسمان رسید و برگشت پرسیدم که
این چیست کسی گفت که این اسّت کننده اهل شرک و صاحب میثاق الست یار خدا
برابر پیغمبر است و تابید او بر دشمنانش و چون ولادت شیر خدا نزدیک شد ملائکه
در سموات یکدیگر را مژده میدادند و تکبیر میگفتند عرش را زینت دادند و در
پایه ... را گشودند قندیلها و بساط نشاط در سموات گستردند و روحانیان
لب بتقدیس و تسبیح باز کردند پس فاطمه را وجع زادن بهم رسید و درد ولادت
شاه ولایت بر او ظاهر گردید بی اختیار رو بطرف خانه خدا رفت و برابر مقام
ابراهیم ایستاده گریان گشت و نظر بجانب آسمان نموده عرض کرد یا رب
اني مؤمنة بك وبما جاء من عندك من رسل وكتب واني مصدقة
بكلام جدي ابراهيم الخليل وبحق هذا البيت والمولود الذي في بطني

الا ما

الا ما یسرت علی ولادتی یعنی خداوندا من ایمان آورده ام بتو و بهر پیغمبر
که فرستاده و تصدیق کرده ام بکتب رسولهای تو و بگفتهای جد خود ابراهیم
که سؤال میکنم از تو بحق بانی این خانه و بحرمت این فرزند یگانه که او را در رحم
حر مونس من فرموده که این درد را بر من آسان سازی چنین گفت این ...
داد که چون کوه بانو نماز نیاز مناجات چه بنمود او با خدای که ناگه بگوش
رسید این ندای که ای عصمت از عصمت محترم حرم حرمت اپروه داری حرم
ای مریمی کت خدا رهنماست مریمی کو خداوند را است سجای مقدم
مریم زند که عیسی ابن مریم دم از دم زند بجای خداوند عیسی درای
بمردم خداوند علیسی عنای اگر جای مولودش اینجا بود جهان لایق
خانه بود چون وحی بشنید ان محترم روان شد شتابان بسوی حرم عباس
و یزید بن قعنب میگویند که چون فاطمه از ان دعا فارغ شد دیدیم که
دیوار کعبه شکافته شد و فاطمه از ان شکاف داخل حرم گشت و حالا اثر
از سر گذشت و باز ان دیوار بهم آمده صاف گشته و ما هر چند خواستیم
در کعبه را بگشاییم ممکن نشد و فاطمه سه روز در اندرون خانه بود و تمامی
خلق مکه در این گفتگو بودند چون سه روز گذشت باز همان مکان شکافته شد
و حضرت فاطمه بیرون آمد و دست خدا بر روی دست او بود و مانند آفتاب
درخشان مینمود و میگفت ای گروه مردم که ... و حال انکه
خدا مرا برگزید از میان خلق خود و تفضیل داد مرا بر زنان گذشته از مریم
دختر عمران و آسیه دختر مزاحم اگر مریم حنه رطب از درخت خشک خداوند
مرا در خانه خود بار داد و دیگری ندید در اینجا میوه ... و انواع اطعمه جنت
بمن رسانید و چون خواستم بیرون آیم هاتفی مرا ندا کرد که این فرزند را علی نام کن
که منم خداوند علی اعلی و ان مولود مسعود را باین نام نامی گرامی کردم و از نام
مقدس خود نام وی را بیرون آوردم و او را با داب حسنه خود تادیب نمودم

متولد شد زمین نورانی گشت و ستاره‌های آسمان مضاعف گردید و قریش
از دیدن این امر تعجب کردند و بعضی از ایشان فریاد کردند که امر عظیم حادث
شده و ابوطالب بیرون آمد و در بازارها و کوچه‌های مکه میگردید و میگفت
ای مردم امشب در کعبه حجت خدا متولد شده و ولی خدا دنیا را بنور خود منور ساخت
و چون فاطمه بنت اسد بخانه خود آمد آنحضرت با این تحیه بپدر خود سلام کرد که السلام
علیک یا ابت و رحمة الله و برکاته پس بقدرت حق تکلم شروع کرد و بخواندن سوره
مؤمنان تا هم فیها خالدون پیغمبر فرمود بسبب تو رستگار شدند و چون رسول خدا علی را
گرفت حضرت امیر دست راست بگوش گذاشت و اذان و اقامه گفت و اقرار بشهادتین نمود
و بر آنحضرت صلواة فرستاد پس گفت بخوانم یا رسول الله فرمود بخوان پیغمبر فرماید
قسم بان خداوندی که جان محمد در قبضه قدرت اوست که ابتدا بصحف آدم کرد و از اول
تا آخر خواند که اگر آدم و شیث زنده میبودند اقرار میکردند که او از ایشان بهتر میداند پس صحف نوح
بعد از آنکه عیسی علیه السلام منع از دخول در بیت المقدس شد مریم را
بزمینی که بلادی شام مینامند در پای نخله خرما که حضرت باری تعالی میفرماید
فاجاءها المخاض الی جذع النخلة قالت یا لیتنی مت قبل هذا
وکنت نسیا منسیا پس آن درد زائیدن او را بدرخت خرما کشانید گفت ای کاش مرده بودم
پیش از این و بودم فراموش شده
فراموش شده فناداها من تحتها الا تحزنی قد جعل ربک تحتک
سریا وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا
فکلی واشربی وقری عینا فاما ترین من البشر احدا
پس آواز داد او را از زیر آن که اندوه مخور همانا گردانید پروردگار تو زیر قدم
تو جوی آبی و درخت خشکیده را بجنبان تا افشاند بر تو خرمای تر و تازه را پس بخور
و بیاشام و روشن کن چشم را پس اگر ببینی از آدمیان یکی را بگو من واجب کرده ام

پیغمبر خدا جابر ابن عبد الله انصاری فرمود که در شیر که علی ابن ابیطالب

بعد از آن حضرت عیسی عبادی کفت محزون می‌شد تا وقتی اینکه
حضرت با دیگر ... حضرت داده پس دست و صورت
خود را با این آب بشوئی می‌دانید که آن نهر که نام نهر بود نهر فرات بود
غیبانم ... بود که مادر عیسی مامور و اطفال سید الشهدا ممنوع
می‌شوند و صدای العطش ایشان باسمان بلند می‌شد
چنانچه وقتی که حضرت بر نیزه بیکسی تکیه نموده بودند دیدند
شخصی زرق آب کرده خدمت حضرت سلام کرد و عرض کرد که این آب را
با اطفال برسانید حضرت فرمودند از کجا دانستی که اطفال تشنه اند
عرض کرد از پس صدای یا العطش بلند کردند و آن شخص حضرت
خضر که (گویا) [illegible] و السبع [illegible] حضرت ... اینکه قدم بر جا که
[illegible] گشت بزی شد عرض کرد که این آب بعوض آن آبی است
که پدر شما در ظلمات از چشمه عین الحیوة بمن داده بود از آن چشمه است
که او ... کو با حضرت فرمودند که ما احتیاج باب نداریم بجای ...
عرض کرد به تحفه می‌آرم بعد عرض کرد تکلیف ... حضرت فرمودند
که در اینجا باش که چون خون ... را بریزند و ... نکنند ...
می‌از راه ... نزدیک ... می‌بینید هر که راه را گم کنند
... نشان ده بعد حضرت ... حضرت تنها ماندند ...
و مفهوم آن یک ... (گویا) داشت که اگر ... هم ... سر ...

که زوار راه گم کرده اند آوازت بر آمده ...

مرشد

هلاک می‌شدند و یک اضطرابی داشت که (اگر) اضطرابش را
بر همه مردم قسمت می‌کردند همه هلاک می‌شدند شوقش
از این بود که قابل قربانی دوست شد اضطرابش از این بود
که مبادا فدا نباید اما اضطرابش بود تا وقتی که آن تیر شعبه
ذوالقرنین رسید وقتی قلبش را قطع نمود الی آخر ۱۲
بعد از آنکه حضرت عیسی متولد شد ندا رسید که یا مریم
برخیز و از درخت رطب تازه بچین و بخور مریم عرض کرد الهی تا وقت
که عیسی را بی کرامت نظر نموده بودی شاخه درخت فرود
می‌آمد و من میل می‌نمودم حالا الحال باید خود بچینم ندا رسید
بجهت اینکه آن وقت محبت عیسی در دل نداشتی حالا که
محبت عیسی در دلت قرار گرفته با این جهت بخود ...
والله چنین است که هر چه محبت غیر خالق را در دل جا می
اند از زن و فرزند و مال دنیا محبت الهی از دلت کم شود و باید
در معرض امتحان در آید مثل حضرت خلیل الرحمن که روزی
اسمعیل را دید که از حرارت آفتاب بر گشته بود و رنگش سرخ شده نور از
رخش برافروخت بقدر ذره از محبت او در دلش جا گرفت
که حالا که عرض کرد الهی چگونه ابراهیم را خلیل خود خوانده و حال
اینکه محبت غیرت را در دل جای داده حضرت باری در معرض امتحانش
در آورده امر بقتل اسمعیل نمود تا اینکه دقیقه که [illegible] قدم دید

بوحل آنکه مباهات نموده فلا فرستاده وهمچنین حضرت یعقوب
همینکه یوسف را دوست داشت و محبتش را در دل گرفت در عوض
امتحان در آمد یوسف از وی دور کرد تا اینقدر گریست که کور شد
ویوسف یوسف می گفت تا ندا رسید که ای یعقوب اگر دو مرتبه
یوسف گفتی ترا از درجه پیغمبری خواهیم انداخت چون سکوت
نموده جبرئیل گفت ... قاصد یوسف که پیراهنش باشد
بدان رسید که وقتیکه یوسف پیراهن را فرستاد گفت به یعقوب
پیراهنم را دهید که به شما غرض نیست آن پیراهن کدام پیراهن هم
همان پیراهن بود که دست بدست گشته به پیغمبر خدا رسید
وهمچنین تا سید الشهدا رسید همان پیراهن که ...
در روز عاشورا به فضه فرمود که برو همچنانکه خواهرم نه بیند
... بیاور از ... بمیدان رفت وقتیکه شهید شد غارت
کردند ... بردند تا وقتیکه یزید ملعون لباس ایشان سلاح
خواست ایشان را روانه مدینه نماید بیاد کربلا خواهش
نمود که بگو اسباب غارت کرده گفت قیمتش را میدهم
حضرت قبول نکردند زیرا که منظور ایشان پیراهن بود یزید حکم
کرد که بیاورند یکی ردای علی اکبر را آورد بیاد کربلا فرمود به لیلا
دهید یکی نعلین قاسم را آورد فرمود بمادرش دادند

همچنین

همچنین یک یک را آوردند تا یک نفر پیراهن قطعه قطعه
پر از خون آورد جناب زینب در عقب پرده نشسته بود
همینکه پیراهن داخل مجلس شد فریاد برآورد ... فرزند ...
بوی برادرم را می شنوم پیراهن را به زینب دادند با خود نگاه
داشت تا روزی که وارد مدینه گردید در زیر بغل گرفته
همه جا آمد تا نزد قبر مادرش رسید قاعده است که هر کس از سفر
بر میگردد سوغات می آورد سوغات حضرت زینب همان پیراهن
بود گویا فریاد برآورد مادر اگر حسینت را ... در دنیا همان
نشانی از او آوردم پیراهن را در آورد بر روی قبر مادر
انداخت اما از همان پیراهن را در روز قیامت حضرت
فاطمه بدوش انداخته قائمه عرش را بگیرد که ندا رسد یا رب که
نفسی بکش چونکه وقتیکه ... حضرت آفریدگار ...
از ان گرفت که نفسی بکشد همینکه نصف نفسش را کشید
ندا رسید که نفست را نگاه که اگر بکشی ...
می شوند همینکه روز قیامت میشود نصف نفس را می کشد
که خلق اولین و آخرین ... تا ... عرق میکند در آن
اثنا غاشیه که جانوری است از جهنم در آید و از مشرق تا مغرب حلقه
بزند خلایق همه در میان حلقه ... بگو از شر او به غاشیه

... نصف ... خلق ...

مگر اینکه ... عالم ... روز ...

گذشته بودی جهتم کشند سه هزار سال راه قدش با لجه الی آخر
مختار بعد از آنکه خروج کرد و بر قاتلان سید الشهدا مستقل شد
همیشه اینکه زوجه عمر ابن سعد بود بنت مختار آمد مختار عتاب
کرد که دختر ابو عبیده از برای چه بخوانه من آمدی و حال اینکه
شوهر تو قاتل مولای من می باشد خواهرش گفت ایها الامیر
قرآن خوانده که خداوند میفرماید و لا تزر وازرة وزر اخری
مختار گفت چرا در شبی که سر ابی عبد الله را بخانه تو آوردند
او را در خواب نگذشتی قسم خورد که در آن شب چهار مرتبه خنجر
بر شکمش نهادم باز گفتم مبادا که من او را بکشم تو ابن زیاد
در زندان بکشد مختار گفت در خانه بنشین و مختار به پسر سعد نوشت
پس انگشت او را که انگشت نوه پسر سعد فرستاد یعنی این انگشتر
نشان داد است تو را امان دادم همینکه پسر سعد را آورد و فرزندش
را آوردند مختار بجنگ پسرش که کوچکتر بود گفت تو چرا یاری پدرت
کردی عرض کرد ایها الامیر من پدرم را منع کردم قبول نکرد یک بلا هم
تو نتم بر تلش هم رضا نبودم مختار از مردم جویا شد صحیح است
دادند که راست می گوید مختار از فرزند بزرگ که چرا جویا شد
معروض شد مسا یند ند که این پدر پیش داشت غیب کرده یک بلا هم ذخیره
علاوه بر این در وقتی که حضرت عباس بمیدان آمد تیری بجبه
مبارکش زده بکشته که حضرت را به تیر زده مختار در غضب شده
گفت هر یک از شما یکنفر را که شنیده من این را که همیشه داده خواست
بدست خود سر پسر بجزم خنجر کشیده حرکت کرده که فرستاد که خواهر
را بپا دارند

بپا دارند در عقب پرده به نشانند و دختران را حکم کرد که هر دو طرف
صورتش را بکنند و مردم شیون می پرده و نگاه دارند صورت را بکردانند
همینکه خواهرش این احوال را ملاحظه کرد و فریاد بر آورد که این چه بیداد است
که تو زنها را در نظر مردمان بی پرده نمایان کردی که بسیار ناپسند است و گفت چه دیدی
ما در کربلا اگر دختر عمو که جوانش را در حضورش پاره پاره کردند الی آخر
روزی یکنفر از اعراب به مجلس مذاکره علم حاضر شده حضرت رسول اینش
را جویا شدند عرض کرد تشییع جنازه شهیدی رفته بودم حضرت فرمودند
مجلس نشینی که یک ساعت فقط مذاکره علم بهتر است از تشییع جنازه صد
شهید حدیث را راوی خدمت امام جعفر صادق عرض کرد از روی
تعجب حضرت فرمودند بهتر است از تشییع جنازه دویست شهید گفت
دویست شهید فرمودند چهار صد شهید هر چند تعجبش زیاده شد حضرت
دو چندان فرمودند تا حضرت گویا فرمودند که اگر تا قیامت من و تو با هم
در این سؤال کنیم من دو چندان میکنم قدر علم را ادم را باید دانست چنانچه
عالمی از قبرستان گذشت یک بسم الله گفت و گذشت بعد از
یکسال که مرورش باز قبرستان شد خواست که باز بسم الله بگوید
از صاحب قبری آوازی جواب داد که موقوف بدار که از آن وقتی که تو بسم الله
گفتی تا حال اموات شرق و غرب اهل اسلام قسمت می کنند طبقهای ثواب
هنوز از بابت بسم الله بسینهٔ ما نرسیده که تا هر عالمی که بقبرستان
یکبار تا چهل سال عذاب از اهل قبرستان برداشته می شود

آمنه ملا محمد تقی مجلسی سائلی در بین دو نماز از وی سؤال کرد
که پیراهن بمن بده و نبوده چیزی موجود نیست ملا محمد باقر نماز
عصر را فرادا خواند و بعد بسیار افتاد انکه مردم بحرف در آمدند ملا محمد تقی به
والد محمد باقر گفته چرا پشت سر از ادای نماز خواندی در جواب مادر
گفت پدرم را دو سائل کرد خلاف گفته خدا و دروغ هم گفته پدر من
آخر گفت بابا حق با تو بود حرف کرده توبه میکنم توبه کرد پیغمبر خدا
روزی سائلی سؤال کرد چیزی نداشتی فرمودند کجا بودی
را علیشود بعهم بجهت ساتر عورت است گفت را هم بجهت
پاک شدن پا و وضو گرفتن لازم است اما عمامه اگر نداشته
باشم باکی نیست عمامه را به سائل داد سائل گرفت و روانه شد
پیغمبر سر برهنه در مسجد نشستند صحابه خبردار شدند هر
یک عمامه را برداشتند که خدمت پیغمبر دهند پیغمبر فرمودند
شما چه میکنید عرض کردند که ما سر برهنه بخوانیم چون خود هم [illegible]
پیغمبر راضی نشدند و قبول نکردند که امت سر برهنه نماز بخوانند
خلاف بر ملاحظه که راضی شدند که فرزندش با سر برهنه نماز
[illegible] که بشهد دیار بر یاد کردند و در بینی [illegible] و گونه زینب در نگه [illegible]
نظر کرد دید سر برادرش را بر سر نیزه کردند میکند گاهی به سمت او
نگاه میکند و گاهی نظر به بیمار کربلا میکند گفت فرزند برادر
[illegible] بگو بیمار کربلا حسین نظر کرد فرمود به بعینید که
اطفال هر برشته هستند همینکه ملاحظه کردند دیدند [illegible]

از سر افتاده

از سر افتاده عمامه را عرب برداشت برد در پیش رفتن نماز با خود گفت که
این را خدا وسیله روزی من کرده برداشته در میان قبایل عرب
می برم و بوی مشک از آن ساطع بود که در بین آنها جابر ابن عبدالله
انصاری بود از مشام هشت صد شتر هم حلال و پیدا بار کرده و [illegible]
رسید از دور دید نوری به آسمان عروج میکند همینکه رسید چشمش
بعمامه افتاد گفت یا اخا العرب این را از کجا آوردی گفت پیغمبر
بمن داد گفت میفروشی گفت نه بجهت آنکه او را خدا وسیله روزی من
قرار داده گفت من قرار را ضامن کنم یک شتر با بارش بتو میدهم
قبول نکرد افزود تا آنکه عرب گفت قدر این عمامه را تو میدانی
[illegible] بمن بده اگر تقاضا داشت یا هشتاد
یا علاوه جابر همه را داد و عمامه را گرفت آورد در بین حرم
گفتند کو مال التجاره گفت [illegible] کردم که هیچ سفر چنین
منفعت نکرده ام عمامه را خدمت حضرت آورد به سرش گذاشت
چه را به در [illegible] جابر جبرئیل آورد الذی یؤتی ماله یتزکی سوره واللیل
وما لاحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجه ربه
الاعلی ولسوف یرضی

ان عمامه همان عمامه بود که در معراج پیغمبر [illegible] بود و [illegible]
خدا را با آن عبادت کرده همان عمامه بود که در روز عاشورا

ابریزه

بوسی کذاشته از غربت ماللّه ابن لیس بوزمین افتاد ملعونی
بود داشته و تیغ کم بکوفته آمد زنش را گفت بکیب این را از برای فرختم
پیراهن کن همینکه بتقار کرد که لبش بید دید نقاد چو از خون شد
گفت این عمامه از کیست گفت از آن بزرگی این نابوده گفت چرا
اینقدر دیر نیو شده گفت از لبس زخم شمشیر و خنجر برا داد آورد ند
گفت بر سرش که اینقدر مصیبت وای دا آمد بر تنش چقدر زخم زدند
گفت بودنش مثل خانه زنبور شده بود گفت نامش چه بود چونکه
افزون حسینی بود پنهان داشت گفت بگذر اگر بگویم طاقت
نمی آوری گفت پدرم که بشود گفت از پدرم بلند ترش و الله وای
گفت برادرم که نیست گفت از برادر بلند ترش میخواهم زن داماد را
گفت قسمتش داد که نامش را بگو گفت نامش حسین ابن
علی ابن ابیطالب زن فریاد کشیده سر بخر افتاد و اشعار از آن خواندند

مرویست که در مدینه در ایام دیکر … شخصی از انصار طفل یتیمی
با مادرش سکنی داشت شخص انصاری روزی بدرخت رفته
خرما میچید … خانه آن بیوه زن چون خوشه خرما افتاد
بخانه آن طفلکی دوید و بر داشت و در دهان گذاشت
شخص انصاری از درخت بزیر آمده از دهانش در آورد و
انگشت طفل خود را بر داشته بشکایت نزد حضرت رسول آمده

عرض حال

آمده عرض حال کرد حضرت آن شخص را طلبیدند و فرمودند که آیا درخت
خرما را ببکه رحمت بهشت می فروشی گفت نقد را به نسیه نمیدهم حضرت
آزرده خاطر شدند آن شخص رفت شخصی عرض کرد یا رسول الله اگر اینشخص
را من از آن بخرم درخت بهشت را از برای من ضامن می شوی فرمودند
بلی آن شخص بنزد انصاری آمد گفت بیا درخت را بمن بفروش
گفت اگر تو هم مثل حضرت رسول بهشت میخری نمی فروشم گفت بنقد
میخرم گفت اگر ده هزار درخت خرما میدهی می فروشم آن
شخص مخلص صد هزار درخت داشت یکی دیگر هم خرید و آن درخت
را خرید نزد حضرت رسول آمده پیشکش کرد حضرت هم بآن یتیم
بخشید این خرما … را از دهان طفل یتیم بیرون کرد اما
… هم خرما را چون از دهان اطفال بیت الله بیرون اگر آن طفل خرما را
میخورد حرام نبود اما اگر اطفال بیت الله میخورند حرام چه چیز که

بر سم تصدق در کوفه میدادند الله اکبر   مرویست که در جنگ
خندق … کسی در را در ده بودند بلکه بلیش از عرب …
بر پید و عطا در شکر گفت فردا شب بخوانند بشوهر …
امشب طلب با رب امر … در پیش بخواست
روانه شدند در بین راه سه دزد با ایشان برخورده …
که در شب مهتاب بود چشم شان بدختر افتاد قصه کردند که دست
درازی کنند پدر و مادرش دا … دستشان

فرداشب

لباس بابای دختر ببینید دختر را گریه کردید که من را رسوا مکنید
دو جوان قبیله قبول نکردند رو به نجف کرده که من نمایم
ده گفته دستها پسر بسته است بمادر گفته همین جواب شنید
آخر رو به نجف کرده فریاد کرد یا علی ادرکنی پدرش هم دیگر بلا
یا حسین گفت مادرش فریاد کرد یا ابا الفضل ببکند [illegible]
پیدا شده هر سه را بقتل رسانیدند با ایشان گفتند برو پدر لباس
سهای خود را بپوشید چون لباس پوشیدند گفتند ذا رب
شما قبول است برگردید ایشان گفتند شما که با ما نیکی کرده اید
جان به نجف برسانید هر یک یک نفر را سوار کردند یکوار نزد
پدر دختر آمده فرمود بیا سوار شو عرض کرد من پدرم دخترکیت
شما اسم شما [illegible] است یا [illegible] رکاب [illegible] ندارم دست من
را بگیر تا سوار شوم فرمودند [illegible] که دست ندارم عرض
کرد دستهات چه شد فرمودند در کنار دجله علقمه از بدن جدا کردند
ای شخص [illegible] پدرم و برادرم در کنار [illegible] ده بود دید
یکمرتبه دیدم [illegible] پدرم [illegible] فرمودند [illegible] خود را
باینجا رسانیدیم [illegible] مخصوص [illegible] در هر جا که باشی حواله
بفریاد تو میرسد [illegible] هندی [illegible]
[illegible] یاد کرد یا حسین یکمرتبه [illegible] دید
جوانی بر مرکب سوار [illegible] از اطراف [illegible] جاری [illegible]

تنزیل قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم
بگو ای بندگان من آنهایی که اسراف کردید بر نفسهای تان ناامید نشوید از رحمت [illegible]
خدا من آمرزد گناهان را [illegible] او آمرزنده و مهربانست

در بنی اسرائیل فاسقی بود که همیشه مشغول معصیت بود و از اعمال قبیح
روگردان نبود حتی [illegible] در مرض موت بمادرش گفت فرش
را از زیرم جمع کن تا بروی خاک بخوابم مادرش متحمل نشد گفت اگر نخواهی
بمیری [illegible] که من از ننگ تو فارغ شوم [illegible] با وجود مرض خودش فرش
را از زیرش جمع کرد [illegible] بروی خاک گذاشت سه مرتبه مضمون این کلمات
را گفت و جان تسلیم [illegible] بنی اسرائیل گفتند این فاسق را نباید دفن کرد نعش
او را در [illegible] انداختند وحی به پیغمبر ایشان رسید که فلان جوان که
از دنیا رفته نعش او را برداشته دفن کن که من گناهان او را بخشیدم
بعد از آنکه بنی اسرائیل این را [illegible] از رحمت خدا چونکه بیش از این
حکایت از رحمت خداوند [illegible] کثرت معصیت ناامید شده بودند [illegible]
شیطان وسوسه [illegible] عصیان شده ایم [illegible]
گناه کنیم بعد توبه کردند بلی [illegible] توبه باز است هر چند گناه تو زیاد
باشد کرم خدا [illegible] است و حال [illegible] که توبه تا چند وقت [illegible]
فوت باید نفع به بخشد [illegible] سابقه تا بیست سال بوده [illegible]
که بنی اسرائیل خواستند توبه کنند ندا رسید که شمشیر بر یکدیگر [illegible]
وقتی که ابر سفید آمد و ابر سیاه رفت توبه شما قبول است شمشیر کشیدند
و در یکدیگر افتادند [illegible] هزار بودند [illegible] کشته که ابر سفید بالا آمد

از پیغمبران ده هزار و دو هزار باقی مانده بودند و ندا رسید که اینها بر
سال از عمرشان باقی مانده و در بین امت در شبی که پیغمبر بمعراج رفته
بودند ندا رسید که یا احمد ما قوم امت تو ابیش از مردمان که ایشان به بیست
سال قبول کردیم حضرت عرض کردند که زیاد است ندا رسید که ده سال عرض کرد
که زیاد است ندا رسید یکسال عرض کرد زیاد است یکماه زیاد است
یکهفته زیاد است یکروز زیاد است یکساعت زیاد است ندا رسید
قامغاینه عذاب را نه ببیند قبول میکنم پیغمبر دیگر عرض نکرد سکوت نمود
از این جهت است که روح این امت را از پا قبض میکنند و اول اقدام
بر پا میکنند عزرائیل بجهت اینکه توبه کند و در ایام سابقه از دهان
شروع می کرد عزرائیل بقبض روح مثل اینکه در وقتی که عزرائیل خدمت
حضرت موسی رسید حضرت فرمودند باقی بدیدن من آمده یا بقبض
روح عرض کرد بقبض روح فرمودند که روح مرا از کدام عضو قبض
میکنی عرض کرد از دهان فرمودند چگونه از دهانم قبض می کنی
وحال اینکه بدهان با خدای خود تکلم کرده ام عرض کرد از چشم فرمودند
تجلی دیده است از دست الواح گرفته است از پا بطور رفته رض
کرد الهم موسی حق عذر میکند کرا ندا رسید ای موسی حکم مشتاق لقاء
دوست نیستی عرض کرد چه دو مطلب دارم یکی قوم من که یا مرادش این
بود که مباد اگر اه شوند یکی دیگر یکمشت عیال دارم ندا رسید یا موسی
عصای بزمین بزن حضرت موسی زد دید زمین شکافته شد در
میان … ظاهر شد گویا هفت دریا ظاهر شد سنگی دید عصا زد که چه ظاهر شد

برو بزن
بدهانش دید متحیر ماند در قعر دریا در میان سنگ کرم بزبان آورد
عرض کرد روزی سه بوته بمن میرسد جمیع ظاهر شام بواسطه فکری که دارم
موسی سئوال کرد چه ذکر است سئوال عرض کرد صلوات بر پیغمبر آخرالزمان
موسی مضمید که بجهت اینکه فکر عیال داشت این علامت برو ظاهر شد
مطلق نه موسی فکر عیال داشت وحال اینکه عیالش در میان قوم
محترم بودند و هر دو برادرش بود جانهای همه عالم بفدای آن
کسیکه از جان و عیال گذشت و عیال را در میان صد بیت فرار گذاشت
گذاشت و بقربانگاه رفت هر چند جناب زینب عرض کرد برادر
ما را بکه می سپاری فرمودند بخدا زینب مرا در را وداع کرد حضرت
سوار شدند زینب فرمود کلثوم برادر را بیا وداع کن کلثوم آمد
حضرت پیاده شدند باز سوار شد سکینه بیا وداع کن پیاده شدند
هشتاد سه هزار مرتبه فرود آمدند و سوار شدند چونکه مطلب
این بود که یکساعت بیشتر در پیش خود باشند خوب چه عرض کنم
از صبح تا ظهر عاشور هفتاد و دو نفر وداع کردند کشته شهید شدند
بجهت اینکه الحمد معظم فهمید والله همینکه صبح عاشورا شد خورشید در لحد
تفرش برامام غریب بی کس افتاد در زمین و از حرکت افتاد یکساعت
و همچنین هر یک از شهدا بر زمین می افتادند خورشید یکساعت
می … دید و حرکت نمی کرد تا وقتی که امام بروی زمین قرار گرفت و هر وقت
که امام نشست می کرد خورشید حرکت نمیکرد چونکه حرکت همه عالم بواسطه وجود
امام است امام که از حرکت می افتاد انهم می افتاد و در وقتی که امام بخواب
افتاد رض شید بواسطه آنکه بر پهلو بود و سه ساعت حرکت نکرد چرا که حضرت

عشق کرده بودند و درین مدت که شش روز بود حضرت گرسنه و تشنه
این سهل است که بعد از شهید شدن حضرت و اسیری اسرا وقتی جناب زینب
فرمودند کلثوم در شام غاشی را بازدیم که روز داشت آیا افطار بر روی
یا نه گفته نه فضه تو بردی نه از هر یک که جویا شد گفتند قلب زینب
بدرد آمد که برادر جان من مضطر ای شکم گرسنه ات شود الا لعنة الله علی القوم

ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا

در ایام سلطان محمود غزنوی شخص شب شمشیر برهنه در دست بخانه کسی بقصد
غیالتش رفت این شخص از منزل گریخت خود را ببارگاه سلطان رسانا
نید دربان را گفت سلطان را بگو بیاید میخواهم به بینمش گفت بخوابست
گفت بیدارش کن که عیالم بدست ظالمست گفته الان از شب روی آمده در خواب
شده صبر کن تا بیدار شود این شخص قلبش بدرد آمده از آنجا به تعجیل
بر گشت و مضطرانه سر بسجده گذاشت عرض کرد الهی سلطان محمود غزنوی
سلطان محمود غزنوی در خوابست آیا تو در خوابی یا نه دل سلطان محمود
بدرد آمد از جا حرکت کرد گفت تا دل کسی بدرد نیامده باشد
دل من بدرد نمی آید در کوچها بگردش شد بهر سمتی رفت دلش
شدت می کرد تا بسمت آن خرابه رسید دلش قدری آرام گرفت
گفت اگر دل دردی هست درین خرابه است داخل شد آن شخص
در سجده دید از جا رفت سرش را بلند کرد است گفته برخیز که سلطان
محمود معنوی سلطان محمود غزنوی را پای برهنه به بالینت فرستاده
غرض ازین عرض شخص باید همیشه توکل باو کند مطلب از وی بخواهد

از وی بخواهد مثل اینکه مردی خداوند باو اولاد نمی داد بکثرت
دعا خداوند اولادی در رحم زنش قرار داد که در آن وقت در دین
حالتش دق الباب کردند عقب در آمده کیست گفت سلطان فرموده
که بیا مثل آن جا برو آن شخص بخانه آمد زن گفت چرا اراده داری
گفت اراده سفر گفت بعد از مدتی خداوند بما اولاد عطا کرده چگونه
میروی گفت حاکم حکم کرده باید رفت در وقت رفتن دست بر
شکم زن نهاده عرض کرد الهی این اولاد را بتو سپردم این را گفت
و از خانه بیرون شد و سفرش هفت سال طول کشید و زنش
از دنیا رفت چون برگشت بخانه آمد دید زنش مرده از طفلش
سؤال کرد گفتند در شکم مادر جهد با مادرش دفن کردیم شب
شد این شخص در خواب صدایی شنید که گویا حضرت الله فرموده اند
یا ملکی را فرمودند که در خواب باو گفت که بیا امانتی که بما سپرده
یکمرتبه از خواب بیدار شد گفت من که بخدا امانتی نداده ام شب
دیگر همان خواب را دید رفت که شد آمد قبر زنش را شکافته دید
جمیع اعضای زنش از هم ریخته الا همدو پستانش که بر شیر است
و طفلی مرهمانش ریخته در آنجا است صدایی شنید که طفل خود را
بودار اگر زنت را هم بما می سپردی زنده اش میکردیم ازین بابا
تعجب کرده زیرا که آن خداوندی که در رحم متوجه شود در قبر بطریق اولی
متوجه میشود یکقطره آب را در رحم خون میکند علقه میکند مضغه
میکند چهار صد و چهل چهار پاره استخوان بروی یکدیگر قرار میدهد

ودیگر با صیحه شصت شش رگ در بدن بر روی استخوانها قرار میدهد
و بعضی را می پیچد که از یکدیگر جدا نشوند و غذایی که از خون حیض
باشد از برای او مهیا میکند و محل از ناف وی قرار میدهد
که بول و غایط طفل در آنجا جمع شود که اگر ان محل نباشد
زن هلاک می باشد چرا که ان بول و غایط طفل ایتزاب تند قرامت
چرا که مولد خون حیض است و همینکه ان محل پر می شود که جهت
باشد نه ماه نه ساعت نه دقیقه می شود ملائکه می کویند بیا
و بیرون شو اطاعت نمی کند که خوب نمی جای هر ندا می رسد
که باختیار خود نمی رود بیرون کشید ملائکه میخواهند که بیرون کشند
نمی رود دست می اندازد جگر مادر را میگیرد از ین جهت است
که در حقیقت نه ماه دردی نیست و در وقت حمل زن نو دیک جهل اکت
می رسد دو ملک دو دستش را میگیرند و به پهلویش یا بکو منشی
متصل میکنند و دو ملک پاهایش را می گیرند و یک ملک سرش را
گرفته سر از پوشش می کنند همینکه بدنیا می اید استخوانش محکم می شود
بسبب اینکه هوا را در می یابد و در شکم مادر مثل دلمه است
که جمیع طفلها بیان دست جای می شود و همینکه بدنیا امد اسمان زمین
وسعت ملاحظه می کند مشغول جدی شود و گریه او جلالست
تا سه ماه جدی کند و در دنیا صبح که می شود ایجده ملائکه می ایند
و انسان را تحویل می گیرند که دستش درست باشد چشمش
و همچنین جمیع اعضایش را تحویل می گیرند فاشام مستحفظ
الفشانه

الفشانست و شام عوض می شوند و دو ملک که رقیب عتید باشند
هر روز می ایند و عوض می شوند بجهت اینکه اگر نعوذ بالله مشغول
معصیت باشد ملائکه بکویند این روز معصیت کرده فردا شاید عبادت
کنند و اینقدر ملائکه مادام الحیوة خادم انسانست تا وقتی که اجل
می رسد ملکی می اید سر بکو شش میکوید بنده خدا مشرق و مغرب را
کشتم یک لقمه نان از برای تو ندیدم کریا میکوید انبارها بدجوالها بر میکوید
از ان تو نیست بلکه از وارث تست ملک دیگر می اید بکو ششش
می اید بنده خدا جمیع دنیا را کشتم یکجرعه اب از برای تو ندیدم کویا
بکوید دریاها نهرها کاریزها پر ابست از ان تو نیست ده نفس دیگر بیشتر
نداری همان دقیقه است که چشمها از حرکه می رود نفس به شماره
می افتد همینکه از دنیا رفت بعد از غسل جهان قسمی که بدنیا امده
باز بقبر جهان قسم بسر می رود همینکه در قبر گذاشت سر قبرش زبوبیند لند
اقوامش رفتند تبرش منتقل می شود جای انکشتان مردم بعد
از انکه اقوام و دوستان همه رفتند تنهایی هاند شروع میکند بگریستن
اگر در دنیا عمل نیکی کرده باشد ملائکه کویا جبرئیل و میکائیل عرض می کنند
الهی اذن بده تا انیس بنده ات شویم زیرا که میرسد که منی خدا انیس
می شوم کرا یا چنین بقرها ید که او مهمانست و من صاحب خانه خوانیس
او کام شب بر جمیع ایام یه رنا امیل مباش اندران خانه تار
تو مهمانی و صاحب خانه کرمیم هرکز نبود کریم مهمان ازار
بعد از ان نکیرین حاضر می شوند سؤال میکنند از وا حد ذات الوهیت
بندهم خود وران اقتاب روشن می شود که هیچ میکند اه نه یک جوان

ای برادر ... دارید

نورانی می آید بر روی کرسی قرار میگیرد میفرماید نکیرین بر جو بتش
نظر کنید که اشک در مصیبت من برادر جاری شده نکیرین واکذا
دند و روضهٔ در تبریش واشوحه انجوان کیست آن کسیست
که کبر نجار را از آتش نجات داد که مرویست که سقا در مصیبت سید
الشهدا که تا ایام عاشورا بود نجاری بنود یا ندید ند کبری نجود
نجار او را آوردند و مزدی باو دادند امروز رفت و شب شد روز
دیگر کبر نجار آمد ذاکری روضه میخواند گفت مرا بدین هیچ کس که مصیبت
ادرا بنیاد انته اید در آدید سببش را پرسیدند گفت دیشب خوابی
قیامت را دیدم و آتشی دیدم که مرا غل کرده ملائکه بسمت جهنم می برند
در آن اثنا دیدم جوانی حاضر شد و فرمود دست از خادم من بردا
دید عرض کردند این کبر است فرمودند باشد دیروز در سقاخانه
من کار کرده است در آن اثنا از خواب بیدار شدم الان ...
مرویست که در بهشت درختی که نامش طوبی است و چشمهٔ ایست
که او را چشمه صاد میگویند و بر آن درخت مرغیست که آن را مرغ صلواة
می نامند و صد هزار بال دارد ... که هر بالی از مشرق تا
تا مغرب است همینکه یکنفر از دوستان اهلبیت صلواة می فرستد
آن مرغ از درخت بزیر آمده در چشمه غوطه میزند و بر شاخ درخت می نشیند
و خود را تکان میدهد بعدد هر قطره که از بالهایش میچکد حق تعالی
یک ملک خلق میکند و این ملائکها تا روز قیامت طلب مغفرت
میکنند از برای کسیکه صلواة فرستاده روزی پیغمبر خدا در مسجد
تشریف داشتند یک زنبور عسل آمد عرض کرد مرا پادشاه حاضر ساده

که در پای فلان کوه قدری عسل جمع کرده اید بفرستید تا به بر ند حضرت
حضرت هفتاد مشک و هفتاد طشت فرستادند و از عسل پر شد
و پادشاه ایشان هم آمد و عسلها را آوردند حضرت به پادشاه
ایشان فرمود که سبب چیست که شما گیاه تلخ می خورید و عسل
شیرین از شما بعمل می آید عرض کرد ما ذکری داریم که میخوانیم شیرین میکند
فرمودند ذکر شما چیست عرض کرد صلواة بر شما و اهلبیت شما ...
صفات اهلبیت لا تعد و لا تحصی است چنانچه در صفحه ها کمیل خدمت
حضرت امیر عرض کرد که میخواهم از صفات شما چیزی مشاهده نمایم دریا
بموج در آمد ماهیی از دریا برآمد کمیل را بلعید در حلقوم ماهی
شهری بنظرش در آمد که هفتاد هزار در داشت و در هر دری هفتاد
هزار مسجد بود و هر مسجدی هفتاد هزار شبستان داشت و در
هر شبستانی هفتاد هزار منبر و در پای هر منبری هفتاد هزار
خلایق نشسته بودند و بر بالای هر منبری ... مشغول موعظه بود
چون بیرون آمد دید آنجناب سر جا نشسته اند بسم الله الرحمن الرحیم
ویل لکل همزة لمزة حمزه و لمزه دو برادر بودند در مدینه طیبه هر روز
یکبار در نماز خدمت حضرت رسول می آمدند حضرت فرمودند سبب
چیست که هر دو نماز نمی آیید عرض کردند که ما دو برادر یک عبا داریم
یکی در منزل می پوشم یکی در برادرم حضرت عبای با ایشان مرحمت فرمودند
آن دو برادر از برکت عبای آنحضرت متمکن شدند نه در مسجد و عبادت
کردند و نیاورد با ایشان کرد بمرتبه که عاملا ایشان در ولایات ...
دکو سفند بسیار بهم رسیدند روزی حضرت رسول بر ایشان گذشتند

فرمودند بیا بیبیه مسجد باز بیامدند چند مرتبه حضرت ایشان را آزمودند بیامدند
آخر یکبار دیگر گفت ما این مرتبه بحضرت میگوییم که خود دانیم ترا با ما کار نباشد
برادر دیگر گفت مصلحت نیست تفضیح می شود چه او را خبر میکنیم و اقرار کاش
میکنیم شاید از ما دست بردارد قرار براین گذاشتند و حضرت را خبر کردند
که سفندی را خواستند ذبح کنند بلی حلیشو قلبهای مردم بلقمه حرام کرد
نه معصوم چنانچه در زمان خلافت فاروق روزی خشت هائی کرد قاضی
از بصره آمد از عامل بصره کاغذی آورد بعد از آنکه بر مظلوم نقش مطلع کردید
گفت کاغذ را در چه وقت بنوشت گفت در وقتی که بخوانه شخصی مهمان بود
و خرشهای منعقد بود بر روی خشت نوشت که فلانی عزل و فلان کس
نصب سببش را پرسیدند گفت کسی که بخوانه مردم بجهت لقمه برود چگونه میتواند
بحکم مسلمانان برسد نامه دیگر از مصر آوردند چنانچه شد که حاکم در آنجا دبود گفت
مجلس شانه میکرد گفت خشک یا تر گفت آب که ندیدیم دیدم شانه میکرد
بر روی خشت نوشت که عزل و دیگری نصب سببش را پرسیدند گفت
کسی که بر خود رحم نکند چگونه بر مردم رحم میکند روزی به مسجد میرفت ناودانی
در میان کوچه دید ناودان را کند و گفت هر کس این را بگشاید بحق خدا او را
میکشم از ناودان خانه عباس عم پیغمبر بود خدمت حضرت آمده عرض حال
کرد حضرت فرمودند برو بایشان عرض کرد قسم خورده حضرت آمدند بدست
مبارک خود گشایند و قسم خوردند که هر کس بکند بدون القاء کرد فسق را ضمیمه
دید که فاروق از مسجد برگشت دید ناودان را گشاده اند گفت که گشاده
گفتند علی گشاده گفت هکذا از قسم من خبر نداشت گفتند آنهم قسم خورده
با نیکی کرده که کفاره قسم را بده آیا تو هم اینقدر قسم که خورده کفاره داده

یا نه

حضرت را خبر کردند خواستند گوسفندی ذبح کنند یکبار دیگر گفتند
این را اکذا که چه اکنند و غربه شود هر کدام را گفت برادر دیگر منع
کرد تا آخر گفتند سگی را می کشیم سگی را کشتند و حضرت رسول
پاک به تشریف آوردند حضرت را در خانه بردند که نصف خانه
گوسفند بود و در یکسمت خاشاک بیابان ریخته بودند چهار
چهار گوشه را آوردند و گذاشتند صحابه خواستند دست
دراز کنند حضرت فرمودند آرام بگیرید بعد فرمودند ای حیوان
برخیز گوشتهای حیوان جمع شده از جا حرکت کرده ایستاد آن
دو برادر را از خجالت یکی در زیر پشتها پنهان شد و دیگری در زیر
خاشاک حضرت فرمودند ای حیوانات هر آنچه بیرون آیید
یکی بصورت خرس شد و دیگری بصورت حیوانی که بوزینه باشد
شد از خشمی که داشتند و بخل اعظم کفر است بر عکسش سخا
چنانچه حدیث است کافر سخی ارجی الی الجنة من مؤمن شحیح
و حضرت موسی ابن جعفر فرمودند که در جهنم خانه ایست از کلوخ خشت
و حضرت باریتعالی آتش را منع نموده که داخل خانه نشود و در آن
خانه طعام و صولش از برای او مهیا است و حضرت باریتعالی
فرموده که اگر نه این بود که کفار باید در جهنم باشند او را به بهشت
می بردم و آن شخص کافری است که در دنیا دکی او مسلم بوده
و این شخص مسلمان متعصب سلام با کافر خانه را خرابه خانه
خود را در شب بخانه کافری آورد و می ریخت و این کافر پنهان

از زوجه اش شب در وام می کرد و روز پیر بخت و صبح در روز همکذا
فقیر بود پیر بخت که بر دارد و حرف ما محتاج خوجه کنند چراکه پریشان
بود و شب گوشت و برنج می آورد در نزد بید در خانه اش می
گذاشت و هر وقت که ان فقیر را میدید میگفت اگر فقیر است به
شما از تنگی برسد عفو کنید بیاید جانب در جهنم نمی رسد و
و مؤمنی بر طبیب نصرانی گذشت و زیاد فقیر بود دید نصرانی صورتش
گشاده است گفت پیغمبر خدا فرموده که حاجت خود را نزد هر کس
می برید گویا اول کسی که ایمانش کامل باشد دوم که غیرتی مخلوق باک
جستیم گشاده رو باشد نزد طبیب آمد دستش را بو نست طبیب
داد طبیب همینکه نبضش را دید گفت دوای مرض تو نزد ملت
ما است ازجا برخاست بخانه رفت بدره زری آورده تعارفش کرد
گفت مرض تو فقر است و این دوای فقر است آن مؤمن که قبت دید
نصرانی اش دست زد و حلقه در را گرفته و عرض کرد الهی نصرانی فرع
شنیدی کرد میخواهم که تو هم ملاذ ای مرضش را کرده فقیش را بنور ایمان
روشنی کردی و قاضی نکیخ دست از حلقه در خانه اش بر
نخواهم داشت این را گفت و در خانه آرام گرفت که پرده از بعض
نصرانی برداشته شد هفت طبقه آسمان را بنظر در آورد
دید همه سکان ملاء اعلی بزبان در آمده میگویند لا اله الا الله
محمد رسول الله بزمین نظر کرد دید همه جمادات و مخلوقات بزبان
لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده و مشغول ذکر تو ملیق
بنور ایمان منور گردیده بدرخانه دوید که دعای تو بالله فاجابت

حرکة حفظه الله

مقرون شده و دوای مرض من هم رسید مروی است که در عیان بود و فارس
درختی بود که او را درخت خوبری گفتند و شیطان در جوفش جا گرفته بود
مردم را فریب می داد و سخن میگفت مردم درخت پرست شده بودند
عابدی در آن نزدیکی بود تیشه و اره برداشت که قطع نماید ابلیس در جلوش
آمده که چه اراده داری گفت درخت را قطع می نمایم گفت نمی گذارم در یکدیگر
آویختند عابد شیطان را بلند کرده بر زمینش زد شیطان زبان
عجز کشیده عرض کرد من روزی هفتاد دینار طلا بتو میدهم قدری بما معروف
خود برسان و تو در عین فقرا بده عابد همینکه اسم دینار شنید دست از وی
برداشت گفت هر روز بیا در ری گفت بیع قبول کرد شیطان دست و چید
کرده هفتاد دینار را داد عابد برگشت در دل خیالهای بسیار فرو اشتغال
آورد تا سه روز آورد روز چهارم نیاورد عابد تیشه و اره بر داشت
روانه شد شیطان باو برخورد کجا میروی گفت بجهت قطع درخت گفت
نمی گذارم در یکدیگر آویختند شیطان عابد را بلند کرده بر زمینش زد
عابد گفت آن مرتبه که بان سرعت مرا بر زمین زدم این دفعه روز که
غذای لذیذ خوردم قدر ابرو بزمین زدی گفت تو دوزش کرده گفته نه حرکت
ان بود لله بود امروز للدنیا عابد خجل شده برگشت مروی است که شخص ترسا
هفتاد سال می شود طاعت میکرد گذارش بهشتر جوان فرنگ افتاد در
کلیسیا بدختری نصاری عاشق شد چونکه در ولایت فرنگ در هر شهری
چندین کلیسیا است و دختران بکر خادم کلیسیا است و در ولایت اسلام گویا
در هر خانه که دختر بزرگ هست و مکلف شده و حیض دیده ما در پدر مردش
نکنند آن خانه کلیسیا است چرا که مرویست که اگر دختری در خانه بود

حیض به بیند بعد هر حیضی هفتاد سال در موضعی پدر و مادرش بوی
سنا و تخته می شود آن شخص چون عاشق شد نزد پدر و مادرش رفته
احوال خود را گفت گفتند اگر ترک قبله و اسلام میکنی و بخوانه های ایی
و لباس ما را می پوشی و ناقوص میزنی دختر بتو میدهیم علی الظاهر
متبول کرد دختر را گرفت و همیشه احوالات پیغمبر خدا را بدختر میگفت
و میگفت پیغمبر ما پسر عمی داشت نامش علی بود و دختری داشت
فاطمه نام داشت و دو اولاد داشت یکی حسن و دیگری حسین همینکه بنام
حسین میرسید احوال دختر تغییر میکرد و لرزه بر اندامش می افتاد
آخر پرسید که این حسین کیست که همین بنام حسین میرسی لرزه بر
اندامم می افتد آن شخص گفت این حسین را در میان دو نهر با لب تشنه
شهید کردند و در وی کودک بنی اسرائیل این حکایت هست
و آن کودک اسیر بلا بینها بود همینکه بدنیا آمد سر بسجده گذاشت
و هفتاد آیه خواند که بعض احوالات پیغمبر خدا در میان آنها بود و احوال
و حکایت سید الشهدا را ذکر کرد پدرش گفت فرزند سکوت کن ساکت شد
تا ده سال دیگر حرف نزد مادرش الحاح کرد دید پدرش که چرا فر
زندم تکلم نمیکند گفت اگر تکلم کند فساد در بنی اسرائیل ظاهر میشود
باز مادرش الحاح کرد گفت فرزند تکلم کن لیکن بکنایه فرزندش شروع
کردن بخواندن هفتاد آیه دیگر خواند مثل الفاظ تورات و در میان آنها
هم حکایت پیغمبر آخر الزمان و اولادش بود حتی قتل سید الشهدا و شتر
از بچه و ابستگان او که یکی تازه داماد باشد از خیمه که جلو بالله
بیرون آوردند و شترش را بکار در بزرگی جدا کنند و این صریح را علما

ما هم ذکر کرده اند که خنجر شمر هم از خنجر بزرگتر بوده و از شمشیر کوچکتر
بوده دختر چون این حکایتها را شنید نور حسینی تجلی کرده گفت مرا بدین
حسینی در آور و مسلمان شد و همیشه ذکرش حسینی و فکرش حسینی بود
و میگفت مرا یکبار بلا ببر آن مرد فقیر بود وعده اش میداد تا دختر مریض شد
مرضش شدت کرد پدر و مادرش را گفت شما بیرون تا من بشوهرم مطلبی دارم
بیرون شدند بشوهر گفت به بین کسی نباشد بعد که خاطر جمع شد گفت سر را بیش بیاور
بعد از آن گفت مدتی گفتم مرا بکربلای حسین ببر وعده دادی و نبردی گفت ان شاء الله
خوب میشوی و ترا می برم گفت من از این مرض خوب نمی شوم در آن حال رو را حرکت کرده
رو بقبله گفت السلام علیک و رو بشوهر کرده گفت اگر تو مرا بکربلا نبردی
حسین خودش آمد که مرا ببرد تنها نیامده با پدرش آمده با جدش و مادرش و برادرش
و پیغمبران دیگر آمدند این را گفت و جانش برآمد او را جمع کرده بطریق نصاری
زیورش را همراهش کرده دفن کردند همینکه شب شد شوهرش با خود گفت بروم
قبرش را بشکافم زیورها را برداشته خرجها محتاج خود کنم وقتیکه آمد قبر را
شکافت کفن را گشود دید میتی ریشی دارد خوب نظر کرد دید که قراف کربلا است
قبر ابو سعید نفقر و فاقه خود را یک بلا رسانید در خانه قراف احوال گرفت گفتند
از دنیا رفته گفت قبرش کجاست گفتند در خیمه گاه شب بسر قبرش آمد
دید زوجه اش در آنجا است آمد نزد شریف العلما احوال را گفت شریف العلما با حقیقت
زیاد آمده او را برداشته غسل دادند بطریق اسلام در نزد قبر حبیب دفن کردند
زیورها را باو داد که شوهرش بود ۴ ام حدیث در خصوص ملک نقاله کردند
آقا ته از برای هم مثل اینکه شیخ خادم حرم نجف اشرف در خواب دیدند
که حضرت فرمودند نعش ملائکی را از ملائکی مراد برید و نگذارید که
بیاورند شب دیگر خواب دیدند که احترامش کنید و در حرم ایوان دفن
کنید سببش را پرسیدند فرمودند که خواستند از بغداد از راه دریا

یکی از نوکران گفت از راه کربلا میرفتیم نعش او را بکربلا بردند در
در مزرع حسین کردانیدند و کویا خاک و غبار زوار حسین بر او نشسته
مبادا ای خاطر حسین آزرده گردد و وقتیکه حضرت امام رضا از مدینه
تشریف فرمای طوس شدند که حضرت امام محمد تقی ده ساله بود در خدمت
رجال هاشم و اطفال ایشان را بنوبرده بود خود بسپرد حضرت هر روز
به مکتب خوانه اطفال میرفتند و جویای شدن از درس و افادات ایشان
و صیفرمودند پدران شما چه کونه باشی و والده شما سلوک مرعایه و دقیقه
که از برای ایشان قرار داده ام کفایت میکند یا نه روزی حضرت محبت
صدا بخت معلم هم ایستاده بود بیکمرتبه دید رنگ حضرت تغییر کرد فرمودند
لبیک پدر از طوس فرمودند یا ولدی فرزند از مرتبه لبیک یک پدر از خاک
فریاد بر آورد یا ابتاه پدر از خاک لبیک این فرزند با یکی نپذیر آمده
سر پدر را بر زانو گذاشت دید در بدن پدر جراحت نیست این پدر سر
فرزند را بر زانو گذاشت دید بر بدن هفتاد و دو زخم بر بدن نعش معصوم
با آل هاشم بقیه دید مردم سیاه پوشیده اند کیند ترا آورده کنند
آمد از کسی سؤال کرد گفت مگر در مسجد نبودی که خطبه خواند گفت نه گفت
خبر از طوس آمده که امام در آنجا شهید شده فاطمه صغرا فرمود جده
از شهر ما یاد یا حسین بلند است عرض کرد جده پدرت از صغری ایشان بر
خیز جده خانه جاروب کن و معطر کن که پدرم از آن بیرون حسین آمدام
سلام هر کجا که میگفت آنچه از کوشه چشمش جاری بود عرض کرد دیر گشته
فاطمه چه دیدیم بیکره خود با تن بیندار جاروب برداشت مشغول جاروب
شده ام سلمه فرمودند ام لقمان ام هانی فاطمه را خبر میکنند آل هاشم محمد
حنفیه خبر میکنید که ناخوش است آل هاشم جمع محمد حنفیه را سوار کردند از
دروازه بیرون شدند چشمش بر علم سیاه افتاد گیسوی را پریشان عرض کردند
طفل از برادر شما از دنیا رفته بجهت او دسته نزدیکتر آمد روضه دیده

محمد دانیکه جراحت بسیار بر بدن حضرت بقیة الله وارد آمد آنحضرت
ساعتی توقف فرمودند که شاید استراحت کنند که یکمرتبه تیری بر سینه
وارد آمد و خون جاری شد بدامن جامه ... که یکشیر آمد تا
کمان محدود مسموم له ثلث شعب فوقع السهم فی صدره خرق قلبه فواره جاری شد
فرمودند بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله سر مبارک با آسمان کرد فرمود الهی
تو میدانی که این قوم مرا میکشند که امروز در روی زمین پسر فرزند پیغمبر
بغیر او نیست تیر را از عقب بیرون کشید خون مثل ناودان جاری از آن زخم
آسمان میرفت یک قطره بزمین برگشت کویا رفت و بانی که آنجا قطع شد
آنکاه از زخم قطع کرد زنده کانی بدر از آن مشکل است بزنکی خون شاید
این باشد چونکه آن مظلوم همه جوانان را ارمغان کرده چونکه یقین بر کسی
... رسید قطره خون خود را ارمغان نموده به حق آسمان پاشید و خدا از آنها رفاق
او را بتوان نموده کویا بلا که فرمودند خون این سینه مظلوم را در خزانه غیب حفظ
کنند فردا روز قیامت با این سینه مظلوم بر جمیع شهدا مباهات نمایم لهذا
حال که آن خون را ضبط نموده اند قطره بزمین نگردید بعد لحظه توقف فرمودند که استراحت کنند
چونکه ضعف کرده بودند از بس خون از جراحتش آمده ناگاه ملعونی از قبیله کنده که
او را مالک بن نسر گفتند پیش آمد اول دشنام داده بعد شمشیر بر فرق انور آنحضرت زد
که برنس فرق انور را قطع نموده بر سرش نشست برنس پر از خون شد آنحضرت آن کلاه
برنس را از سر مبارک برداشته ... انداخت بجانب خیمه ها با فرق ... بدن خون آلود

هرگاه وکیل زن با وکیل مرد صیغه گویند و زن باکره باشد
و ولی حاضر داشته باشد در این صورت وکیل زن
احتیاطا هم از جانب زن و هم از جانب پدر و یا جد بایدی
و این صورت بچندین قسم جایز است که خوانده لکن اولی
و احوط رعایت جمیع است اول آنکه وکیل زن میگوید
أَنْكَحْتُ مُوَكِّلَكَ مُوَكِّلَتِي عَلَى المَهْرِ المَعْلُومِ و اگر
اسم ناکح را بعد از موکلک و اسم منکوحه را بعد از
موکلتی و مقدار مهریه را بعد از علی المهر المعلوم ذکر
نماید اولی خواهد بود ربیع وکیل مرد بلا فاصله میگوید
قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمُوَكِّلِي عَلَى المَهْرِ المَعْلُومِ دویم آنکه
وکیل زن بگوید زَوَّجْتُ مُوَكِّلَكَ مُوَكِّلَتِي عَلَى
المَهْرِ المَعْلُومِ سیم آنکه وکیل زن میگوید زَوَّجْتُ
موکلک

مُوَكِّلَكَ بِمُوَكِّلَتِي عَلَى المَهْرِ المَعْلُومِ وکیل مرد بلا فاصله
میگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمُوَكِّلِي عَلَى المَهْرِ المَعْلُومِ چهارم
وکیل زن اگر خواسته باشد ذکر کند پس وکیل زن
میگوید مثلا زَوَّجْتُ مُحَمَّدًا زَيْنَبَ عَلَى المَهْرِ المَعْلُومِ
وکیل مرد گوید قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِمُوَكِّلِي عَلَى المَهْرِ
المَعْلُومِ پنجم در صورت ذکر ناکح و منکوحه
و ذکر ولی منکوحه وکیل زن بگوید أَنْكَحْتُ
نَفْسَ مُوَكِّلَتِي زَيْنَبَ وِكَالَةً عَنْهَا وَعَنْ أَبِيهَا
أَوْ عَنْ جَدِّهَا مِنْ مُوَكِّلِكَ مُحَمَّدٍ عَلَى المَهْرِ المَعْلُومِ
وکیل مرد گوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمُوَكِّلِي عَلَى المَهْرِ
المَعْلُومِ ششم وکیل زن گوید زَوَّجْتُ بِنْتَ مُوَكِّلِي
مِنْ مُوَكِّلِكَ عَلَى المَهْرِ المَعْلُومِ وکیل مرد گوید
قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمُوَكِّلِي عَلَى المَهْرِ المَعْلُومِ

هشتم وکیل زن کوید انکحت زینب موکلت
علی المهر المعلوم وهرکاه وکیل مرد با وکیل
زن صیغه جاری نماید و زن باکره نباشد یا ولی
نداشته باشد بنحویکه کفتیم صیغه ها را باید خواند
و وکالت بید را از لفظ باید انداخت و اکر وکیل
زن بکوید بوکیل مرد انکحت وزوجت نفس موکلتی
زینب من موکلک محمد علی المهر المعلوم
پس وکیل مرد کوید قبلت النکاح والتزویج
لموکلی محمد علی المهر المعلوم کفایت میکند
هرکاه هر دو صغیر باشند و ولی عقد کنند اینرا
پس ولی دختر میکوید زوجت ابنک بنتی ولایة
علیهما علی المهر المعلوم ولی پسر کوید قبلت
التزویج لابنی ولایة علیه علی الصداق

المعلوم

المعلوم یا اینکه بجای زوجت انکحت بکوید یا
اینکه هر دو را بکوید باین نحو که ولی دختر بکوید
انکحت وزوجت بنتی زینب من ابنک محمد
علی المهر المعلوم و ولی پسر کوید قبلت النکاح
والتزویج لابنی علی المهر المعلوم
دعای عقیقه بسم الله وبالله والحمد لله
والله اکبر ایمانا بالله وثناء علی
رسول الله صلی الله علیه وآله والعصمة
لامره والشکر لرزقه والمعرفة بفضله
علینا اهل البیت اللهم لحمها بلحمه
ودمها بدمه وعظمها بعظمه وشعرها
بشعره وجلدها بجلده اللهم اجعلها
وقاء لفلان ابن فلان اللهم انک

وَهَبْتَ لَنا ذِكْراً وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِما وَهَبْتَ
وَمِنْكَ ما أَعْطَيْتَ وَكُلُّ ما صَنَعْنا
فَتَقَبَّلْهُ مِنّا عَلى سُنَّتِكَ وَسُنَّةِ
نَبِيِّكَ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاخْسَأْنا
عَنِ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ اللّهُمَّ لَكَ
سَفَكْتَ الدِّماءَ لا شَرِيكَ لَكَ وَالْحَمْدُ
لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ ، و وقت مثل آنکه بخوردش
و ذبح آمدند اول دو بشکه خلیل الرحمن را خدا انشا باقی
انداز بند و هم دو مشکه خلیل حضرت کربلا از ذو الجناح
برادر زمین افتاد و در میان خاک و خون می غلطید
دو زن در نزد او حضرت پیغمبر ص و فاطمه زهرا م یاری
نکردند اول نصیبه دختر کعب این مازنیه بود که محمود خانه
حد او امر محمد و سینه خود را سپر محمد کرد زخم زنی خود که پسر
مجروح و شوهر مجروح خود را دید و اعتنا به آن

نه نموده

نه نموده خود را بحضرت پیغمبر ص رسانید و خبر آنروز را
بحضرت فاطمه رسانید دو زن در صحرای کربلا مردانه وار
در یاری سید الشهدا ع کوشیدند و فرزند خود را ترغیب جهاد
نمودند که فرزندان شان شهید شد اول مادر وهب ابن عبد الله
کلبی بود دوم زوجه مسلم ابن عوسجه بود که یاری کرد
بیته عطش دو وقت انگشتر خود را در دهان دو نوجوان
نهادند که عطش شان ساکت شد اول در دهان ابا عبد الله
علی اکبر دوم در دهان قاسم و امام زنجیر به پاهای مبارک نهادند
یکی امام موسی کاظم ع دوم امام زین العابدین حکایت زینبی جوان
که بعد از سه سال آنحضرت را دید که پاهای خود را جا بند جیب
در آمده حرکت میداد عرض کرد این چه دار دیده که چنین
خطرطب و بیقرار بد انروز فرمودند که در حرقت بر پام البرده
که مرا بیمار از آن در عاید عرض کردم به جراحت آنشکر در
حضرت سه سال خوب نکشیده اند در فرمودند وقتی که
خواستند مرا بر شتر برهنه سوار کنند چون بیمار بودم نتوانستم
قرار بگیرم پاهایم را زنجیر بستند زنجیر را در میان آفتاب
نهاده و آیندند و بستند که از حرارت آفتاب آن زنجیر مثل
قطعه آتش پایم را سوزانید منم امام پیغمبر بود و نمد

[illegible]

الحمد علما در خصوص نفس ذکر کرده اند اینست بعض از

علما گفته اند که انسان صاحب سه نفس است اماره لوامه

مطمئنه بعضی گفته اند که یک نفس است اماره میشود لوامه

میشود مطمئنه میشود اما انسان خاصی که صاحب عقل نفس اماره است

همیشه ظلمت بدنش را فرا گرفته پیوسته مشغول معصیت است اما

نیست با حوال الخاص قف وقت میکند چونکه عقل را حضرت باریتعالی

در مقابل نفس خلق کرده و نفس را تابع آن کرده هرگاه شخص

نفس را غالب کرد عقل مغلوب میشود لشکر شیطان مملکت

بدن را فرا میگیرد و پیوسته نفس انسان را امر به بدی میکند

و انسان هرگز میل به عمل خیر نمیکند و هرگاه شخص گاهی میل

بعبادت میکند گاهی بمعصیت صاحب نفس لوامه است

یعنی چونکه معصیت کرد خودش را ملامت میکند این شخص

گاهی بدنش را نور فرا میگیرد و گاهی ظلمت فرا میگیرد این شخص

صاحب نفس لوامه است این شخص مبتدی است اما

هرگاه ازین مقام تجاوز کرد بمقام مطمئنه میرسد

و نفس را ذلیل میکند و لشکر عقل مملکت بدن را

فرا میگیرد و همیشه مملکت بدنش را نور فرا گرفته

و میل بمعصیت نمیکند اما هرگاه شخص بخواهد خود را

صلوة کربلای معلی رضا
شش ماه بیست یکروز

صلوة ... بی‌بی فاطمه
۵ ماه با هجده ۵ روز

صلوة والده فاطمه خانم
پنج ماه با هجده روز ۲ دفعه

صلوة کربلائی ...
یک سال چهار ماه

خود را صاحب نفس مطمئنه نماید اما باید چند چیز را
پیشه نماید اوّل آنکه توبه نماید و توبه بر دو قسم است
ظاهری و باطنی امّا اگر شخص توبه بزبان کند مثل این
است که درختی را از روی زمین قطع کرد لیکن ریشه
اش را بیرون نکرد باشد وقتی باز سبز میشود امّا اگر توبه حقیقی
کرد و ریشه معصیت را از دل کند دائماً ریگر و حد و کینه
و هر گونه معصیتی را از زمین دل قطع کرد از وقت
فی الجمله نور ایمان در دل رنجم میزند و زمین دلش قابل
بذر میشود و وقتیکه زمین را از گیاه ناقابل پاک کرد
باید عوامل ذکر در آن زمین بنیاد دو و پیوسته مشغول
ذکر شود و ذکر هم بر دو قسم است ظاهری و باطنی ظاهری
مثل منافقین که همه لا اله الا الله میگفتند لیکن قلبشان
ذکر نمی‌گفت لیکن انسان باید اگر صاحب نفس مطمئنه
شود همه اعضائش مشغول ذکر شود و مقرر باشد بشرط
ذکر عمل نماید چون زمینی که در نور ایمان بدرن زیاده
میگردد پس باید بذر کند دل را و بذرش صلوات است
که در دوران در قیامت است وقتیکه در دست شخص
از هم جا کوتاه میشود چنانکه حدیث مبدا از جمله

کم در افاده

وعلامت بذر ...
نورانی کند

[illegible]

عمل شخص را در میزان میسنجند سبکتر است او زیاده بر حسنا تش
میشود او را عمل کرده مثل آنکه سمت جهنم میبرند احوال مردم بر
دو قسم است بعضی همینکه از ترازو باز میگردد سکوت دارند
بعضی دیگر فریاد میکنند این شخص فریاد میکند و اعتماد او صدای
او بگوش پیغمبر میرسد میبیند هم محشر صدای را اعتماد است
خود را بوی میرساند وقتیکه میخواهند او را بآتش اندازند دست
میفرمایند مثل آنکه این چه کرده است عرض میکنند سیئات
بر حسنا تش زیادتی کرده میفرمایند بیا ببینید تا بایم بر دیدم
بهشتیم میبینید مرتبه اعمالش را میسنجند باز خدا تم کم آید
دست به جیب میکنند اند ریزه کاغذی گویا به بالای حسنا تش
میگذارند که پله حسنات بر جای و سیئات بلند میشود میفرمایند
او را بگذارید مثل آنکه دست از وی میدارند پیغمبر میفرمایند
گویا به سمت جنت برود عرض میکند من از شما جدا نمیشوم
چرا که میترسم مبادا باز مرا بگیرند پیغمبر او را ببرد جنت
میرساند و میفرمایند همینکه مطمئن میشود عرض
میکند فدایت شوم آن کاغذچه بود میفرمایند صلوات

... ازاحتشامیم

که مرض فرستاده بودی پس عفو فرموده چندانی که شخص
دعای الله گرید و مشغول صلوات شد فورا آن بدن بیشتر
می شد اما هنوز کامل عیان نشده دقیقه کامل می شود که آن
در ساعت باب چشم دعای نمایی و آن گریه است بکاهم
اقسامی دارد قسم اول برای دنیا است که آن مذموم است
مثل اینکه حضرت موسی روزی بطور سینا مناجات
میرفت جوانی را دید مشغول گریه است در برگشتن دید مشغول
گریه است چند مرتبه آن جوان را دید گریه میکند آخر رو
ذی با قاضی الحاجات کرد مناجات بود عرض کرد
الهی حاجت آن جوان را برآور ندا رسید ای موسی بعزت
و جلال خودم قسم اگر بقدری چشم چندان بگرید که حنین را
تحمل کند و با آب چشم آب دهد حاجت او را بر نخواهم
کرد چونکه گریه او از برای دنیا است گریه دنیا
هیچ بکار نیاید گریه دیگر از خوف خدا است آن گریه مطلوب
اما یک گریه دیگر هست که هرگاه شخص مواظب آن گریه
شد چنان نور آنست در بدن او پیدا میرسد در قبر نور است
نوریست در برزخ نور است در قیامت نور آن از این بحقیقت که

بکن

بکنند جهنم می آید جهنم از نور روشنی چشم او دم میکشد
می گوید بگذر مرا با تو کاری نیست چرا که نور روی
تو نور دیگری است که مرا فرو نشاند آن شخص می گوید
حق نمی روم تا دوستان خود را اقربای خود را باید
شفاعت کنم پس هر چشمی که آن گریه را بکند نورانی
خواهد بود در روزی که چشمها کور باشد آن گریه گریه
بر حضرت حسین است چنانکه پیغمبر خدا فرمودند که چشمها
در قیامت کور است الا چشمی که بر فرزندم حسین گریه
کند چرا چنین نباشد و حال آنکه مظلوم‌تر از حضرت
امام در دنیا نداشته نیست و مصایبی که بر حضرت
امام حسین وارد آمد بر هیچیک از ائمه وارد نیامد
مصیبت چند بر رضا در دید تلخ کشید تا اجرای امر حق
کند هر کس اگر بجنگ جلو آمدند بلکه معاویه ملحق شد
آخر کار بجایی رسید که بخیمه اش ریختند اموالش را غارت
کردند سجاده از زیر پایش کشیدند ازین بدتر زنت
ملعونی که خود را ... الخ هر بیکفنت تو یا مرتبه
حضرت را زهر داد طلحی بر نبه جود که در پای منبر ننشسته

بحمد الله از زیر پای ... خوانده
... نبود شمرده ...
... مرتبه ...
... ازین ...
انشاء الله ...

در بالای منبر صحبت امیر مؤمنان میکردند در ته کفش امام حضرت
حسن هر مرتبه نقطه میر نوشته بمدینه آمده مرتبه ای که زهرش داد با شاره والی ۲
بموصل رفت که موصلی عصای زهر آلود بر پایش فرو برد
یک کلام فرمود عالم اکبا که کرد فرمود که یا هر جا می روم بلا از
عقب من می آید باز بمدینه آمد اینمرتبه بخانه اش نمی آمد
در خانه که میخوابید خواهرش دریکست دختران در یکست کنیزان
در پایینی پا میخوابیدند از ترس اینکه مبادا اهل اکی نکنند
باز والی زهر نوداسا فرستاد معاویه نوشته بود که اگر چیزی
ازینی زهر در دریا ریخته حیوانات دریا همه هلاک شوند اسما
زهر را آورده داخل کوزه کرده حضرت برخاسته میل فرمودند
فریاد کشیدند اهل بیت مطلع شدند ای آخر حضرت وقتیکه برطرف
نزدیک میکرد دست بکودن شید الشهدا گاهی بگردن عباس گاهی
بگردن زینب گاهی بگردن کلثوم اما حضرت امام الطاهر
وقتی که لذت میکرد گاهی بروی خواب میغلطید گاهی سر
بر دیوار میگذاشت اگرچه دردش زیاد بود لیکن کی ضربه
بر و نمیزد دشمنان اطرافش را گرفته بودند اهل بیتش
العطش نمیگفتند جا فنای سر امام عام بغداد رسید الحمد

کلا

دستی هر مرتبه و [illegible] خوش میکرد [illegible]

[illegible] حضرت رضا [illegible] زهر [illegible] خوانه رفت [illegible] تیر [illegible] حضرت [illegible]

شود که سوزش زخم از یکسمت شماتت دشمن از یکسمت
جراحت شمشیر و نیزه تیر سنگ چوب از یکسمت حضرت امام حسن
در وقت مرگ دست بدست شید الشهدا دادند فرمودند وقتی که دست
فراق را دادم یقین بدان که قبض روحی من میشود در وقت مرگ
دست حسین بدستش لیکن دست حسین در وقت مرگ بدستش که بود
ثمر ولد الزنا حضرت حسن از دنیا رفتند بیت الشهدا اعلی دار
نعش کرده خواست بروضه جدش دفن نماید که عایشه مانع
شد تیر باران کردند چهار صد هفتاد تیر بر تابوت حضرت نشست گویا
شید الشهدا بدست مبارک چون تیرها را کشیدند اما از بدن
حسین که چون بدن تیر کشید ذو الجناح وقتیکه بالین حضرت آمد
زانوها را بر زمین گذاشت بدندان خود چوبهای تیر را از بدن
حضرت کشید ای آخر حاجی زین العابدین حمل شد بکربلا رفت
میفرمود سفری بکربلا میرفتم که با چهار صد زوار خراسانات
همراه من بود رسیدم بر نهر چای دیدم میخواندم دیدم ریش سفید
قلیان در دستش میکشید خدمت درنزدش ایستاده کردم
هم صف کشیدند پرسید جا وسش از کجایی گفتم از خراسان
گفت خراسان شهر بسیار دارد از کدام شهر گفتم از مشهد امام
هشتم نام مشهد را شنید خود را بر زمین انداخت و صورت خود را

مکلف [illegible] [illegible] آنچه [illegible] الحمد

برسم اسب منی گذاشت منی گفتم اورا حرکت دادند گفتم
بگو حاجت خود را گفت قرا لحق اگر رضا قسمت میدهم
که جلو افلی را اسب خود را از کن دار کردم گفت بکردنم
به بند بستم گفت بکش من را بدنبال اسبت و بکربلا به
برادرا گر ریم در بیرون ده دوره انداختم آلوده که
شدیم از واحوال کرفتیم گفت من ارباب دهم هر وقت که
خواستم کربلا ببردم مردم جمع شدند ومرا نگذاشتند الحال
دیکر دلم از جا کنده شده که درین اثنا دیدم مردم ده آمدند
با برادرش گفتند اگر کربلا میبردید بیا در میان ده ایمنی
بودار خوج بودار گفت نمیآییم زاری زیاد کردند من گفتم
ارباب حسینی برود در ده امشب قسم خوردم که من با زوارم
حرکت نمیکنم تا قهوه بذدم برخواست ورفت صبح شد بازنش
و پسرش که ده ساله بود آمد گفتند زنت را هم آوردی گفت
از تمام اقوام حلیت حاصل کردم زنم گفت من از تو رضا نیستم
تا ملوا هم ببری گفتم چیزی ندارم گفت فلان ملک مرا بفروش
فروختم و اورا هم آوردم رفتیم تا بجسر مسیب رسیدیم

فرود آمدیم امیری که از جانب حاکم بود با ما نشست که حساب
زوار را بکنیم و باجش را بدهیم زوار بودیم جسر که نشستند
یکمرتبه دیدم کسی گفت زن ارباب حسینی بدریا افتاد
از جا حرکت کردم آب باز انداختم ده نفر نتوانستند او را
پیدا کنند از جسر گذشتیم آن سمت جسر ارباب حسینی را دیدیم
گفتم تو مرد کامل هستی زن ترا سواره از جسر میگذارد این چه
بیعقلی است گفت مگر چه شده گفتم زنت و طفلت بدریا
افتادند گفت من بیعقل نیستم بگمانم که نداشتند با زوار غش
میباشد من ندانستم که حسینی با زوارش نیست یکصیحه زد
وغش کرد اورا بهوش آوردیم گفت حاجی زین العابدین
راه نجف کجا است گفتم از برای چه گفت من بکربلا نمیروم
من میروم به نجف که شکوه حسینی را بپدرش علی بکنم این را گفت
و باز غش کرد او را بردیم ابشی بیغتم براه افتادیم رسیدیم
بمطیه سلام فرود آمدیم سلام کردیم زیارت خواندیم ارباب
حسینی بهوش آمد گفت اینجا کجا است گفتم مطیه سلام است
گفت نگفتم من را بکربلا میاور ببد حال که آورده اید من را

فرزند بیا در پدر فردوسی آدمی در پدر گفت کنید سید الشهدا گواه
میان نخلستان فرستی داده پدر پدر را بزمین گذاشت وگویا
گفت یا حسین چگونه برخود میبینی که بعد از چندین سال با ریش
سفید رو بتو بیام طفلم و زوجه ام در دریا غرق شوند این
را گفت و چندان گریست که از هوش رفت همه زوار بحالش
گریستند دل من هم بدرد آمد عرض کردم یا حسین ارباب حسینی
تنها از تو قهر نکرده بلکه من هم از تو قهر کردم چهل نفر خدمت
رسیده ام درین این مقدمه رخ داده من جواب مردم نیشابور را
چه بگویم گریستم که دیدم یک سوار نقاب دار از میان نخلستان
نا پیدا شد فریاد که حاجی زین العابدین بیا زوار را
به پدر گفتم کدام زوار است که از من جلوتر رفته چون بمیان
نخلستان رسیدم دیدم که سوار ناپدید شد زن ارباب حسینی
با طفلش بود در آب از آب با کمال خوشی متحلک گفتم
کجا بودی گفت چون غرق شدم همین سوار آمد خود را
با اسبم بدین مکان رسانید و گفت سلام مرا با ارباب
حسین برسان و بگو که شکوه مرا به پدرم علی نکند واکثرا

تغیر ملا نعمة الله — الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

از ابن عباس روایت است که هر چیزی را اصلیست اصل دنیا مکه است و اصل
آسمانها آسمان هفتم است و اصل زمینها زمین هفتم و اصل جنتها جنت
عدن و اصل دوزخ درکه هفتم و اصل مخلوقات آدم ع و اصل پیغمبران نوح
و اصل کتابها قرآن و اصل قرآن فاتحه و اصل فاتحه بسم الله و از رسول ص روایت
که فاتحه شفای جمیع دردها است ابو سلیمان روایت کند که با رسول ص ام بغزا
رفته بودیم مردی در میان ما صرع پیدا کرد نفر سوره فاتحه در گوشش خواند برخاست
و شفا یافت این قضیه بعرض آن حضرت رسانیدیم فرمود این سوره اصل قرآن است
و شفای همه دردها و مرضها است و مسلم ابن حجاج در صحیح خود روایت کرده از پیغمبر
که حق تعالی فرمود که حق فاتحه را قسمت کرده ام میان خود و میان بنده خود نصفی از برای
خود و نصفی از برای بنده خود هر گاه بگوید بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی گوید بنده
من ابتدا بنام من میکند بر من واجب شد که جمیع کارهای دنیا و آخرت را برای او تمام کنم
و در سال او برکت دهم و چون که بسم الله نزد خداوند مرتبه عظیمی است چنانکه حضرت امام رضا ع
فرمودند که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم از سیاهی چشم به سفیدی آن و قیصر
روم را درد سری پیدا شد هر چند بعالجه کوشیدند فایده نبخشید نامه نوشت بخدمت
امیر المؤمنین و صورت حال بعرض رسانید حضرت طاقیه را نزد وی فرستاد فرمود که آنرا
بر سر بگذارد فی الحال شفا یافت از آن متعجب شده بفرمود که تا آن طاقیه را شکافتند در آنجا
کاغذی یافت که بسم الله الرحمن الرحیم نوشته بود بسبب آن قیصر مسلمان شد و در خبر است که فرعون
پیش از آن که دعوی خدایی کند بروایتی جبرئیل یا دیگری این کلمه را در کوشک او نوشته بود
چون دعوی خدایی کرد موسی از ایمان او نا امید شد شکایت او را بحضرت عزت عرض کرد
ندا رسید که یا موسی تو نظر بر کفر او داری و ما نظر بر آن میطلبیم و نظر ما بر آن کلمه عظیم است

که در کونک او نوشته باشد سوکند بعزت وجلال خود که تا آن نام در انجا نوشته باشد
اورا عذاب نکنم وچون خدا تعالی خواست اورا عذاب کند اول آن نوشته را از آن
کودک زایل کردانید وبعد از آن عذاب باو فرستاد واز حضرت رسالت مرویست که چون
امت مرا در موقف حساب بدارند وعملهای ایشان را در ترازو نهند حسنات ایشان بر سیئات
بیفزاید امتان پیغمبران کذشته کویند که امت محمد را با وجود کمی عمل چرا کفه حسنات ایشان
افزون شد پیغمبران ایشان کویند که بجهت آنکه ابتدای کلام ایشان سه نام بوده
از نامهای الهی که اکر آن سه نام در کفه نهند وهمه حسنات وسیئات فرزندان آدم را
در کفه دیکر نهند آن سه نام بر همه بچربد وآن سه نام بسم الله الرحمن الرحیم که چون
بنده مومن قدم بر صراط نهد آتش دوزخ در زیر قدم او چون یخ فسرده شود وکوید ای مومن
زود بکذر که نور ایمان تو شعله مرا فرو نشاند ابو سعید خدری از پیغمبر روایت کند که مومنان
کنهکار را بر وجه تهدید بدوزخ برند وآتش را بر ایشان سرد سازند تا وقت بیرون
آمدن آنکاه خطاب آید بفرشتکان که ایشان را بفضل کرم در رحمت حق به بهشت
در آرید که دریای رحمت حق بی پایانست واز ابن عباس مرویست که رسول الله فرموده
که هرکاه معلم بکودکی امر کند به بسم الله حق تعالی برات بیزاری از آتش دوزخ برای آن
کودک و پدر و مادر و معلم او بنویسد آورده اند که رسول روزی بقبرستان بقیع کذر کرد
بقبر دید قبری رسید اصحاب را فرمود به تعجیل بکذرید ایشان به تعجیل کذشتند
و در بازکشتن خواستند به تعجیل بکذرند فرمود که تعجیل مکنید ببینید را برابیدند
فرمود پیشتر عذاب میکردند طاقت ناله ایشان نداشتم اکنون خدا تعالی بر وی
رحمت کرد کفتند یا رسول الله سبب عقوبت ورحمت او چه بود فرمود که مرد فاسق بسبب
کثرت معصیت تا این ساعت عذاب میکشید کودکی ازوی مانده بود درین زمان
ویرا بمکتب دادند معلم ویرا تعلیم بسم الله الرحمن الرحیم کرد و کودک آنرا از زبان

رانه

[illegible]

رانه
خطاب حضرت عزت در رسید بفرشتکان عذاب که دست از این کس بدارید وویرا عذاب
مکنید روا نباشد که پدر را عذاب کنیم و پسر در یاد ما باشد از این جهتست که تاکید
زیاد شده در طفل بمکتب دادن وائمه هدی درین خصوص زیاد سعی فرموده اند خصوص امام ثامن
که از برای پدر و مادر اطفال مکتب وظیفه قرار داده بودند واحوال اطفال را می پرسیدند
وچون تشریف فرمای طوس شدند حضرت جواد بمکتب خانها رفته واحوال اطفال را می پرسیدند
وحیف مودند که وظیفه شما میرسد یا نه و کفایت خرج شما را میکند یا نه معلم کودکان را زیر
این بزرکوار احوال میکرفتند بعکس شیعه دیدم فرموده اند لیکن الحمد حرص قبل که ذکر شده

الحمد لله رب العالمین یعنی حمد مخصوص خداوندیست که آفریننده و پرورنده هم
عالمیانست از فرشتکان و پریان وآدمیان وسایر حیوانات ومراد از عالم جمیع
عوالم است زیرا که حضرت آفریدکار را عالم بسیار است چنانکه وهب ابن منبه روایت
کرده است که حق تعالی را هجده هزار عالم است که دنیا یکی از آنست وآن مسکن روحانیانست
وعدد آن غیر از خدا کسی نمیداند وابن کعب روایت کرده که مراد به هجده
هزار عالم هجده هزار فرشته است چهار هزار و پانصد بطرف مشرق و چهار هزار و پانصد
بطرف مغرب و چهار هزار و پانصد بطرف شمال و چهار هزار و پانصد بجانب جنوب
و با هر یکی از ایشان چندان فرشته باشد که عدد ایشان غیر از خدا کسی نداند سعید بن [illegible]
از فضل روایت کرده که کفت ابی عبد الله را کفتم که دعایی که مشتمل بر جمیع مطالب دارین
باشد بمن تعلیم فرما فرمود که حق تعالی را بلفظ الحمد لله ستایش کن واز حضرت امام جعفر روایتست
که رسول الله فرموده اند که چون بنده بکوید الحمد لله کما هو اهله ومستحقه ملائکه از ثواب نوشتن آن عاجز
شوند از جانب الهی خطاب آید که چرا این کلمه که بنده من در زبان راند در نامه عمل او ثبت نکردید
کویند خداوندا ما چه دانیم که ثواب این کلمه چه مرتبه است که مستحق استحقاق واهلیت حمد
تست حق تعالی فرماید که شما این کلمه را ثبت کنید و بر من لازم است که ثواب جزای که سزاوار اوست بالنر

باو کرامت کند و نیز از آنحضرت مرویست که حق تعالی هر گاه نعمتی به بنده عطا کند و او الحمد لله
بگوید با فرشتگان خطاب کند که نظر کنید به بنده من که او را چیزی حقیر عطا کردم و او در
مقابل آن کلمه بزرگ بزبان راند که مثل همه جهان و مقابل نعمتهای ناشناخته هیبت بودن
لازم است که در آخرت نعمت غیر متناهی باو دهم و ابو مسعود از ابی عبدالله روایت کرده
که هر که در وقت صبح چهار مرتبه بگوید الحمد لله رب العالمین ادای شکر نعمت
آن روز بیرون آمده باشد و هر گاه در شب بگوید شکر نعمت آن شب ادا کرده باشد و نوح
بعد از طعام و وقت جامه پوشیدن و سوار شدن الحمد لله گفتی بجهت همچنین در حق او فرمود
انه کان عبدا شکورا و شکر او بمرتبه بود که در وقت ارشاد الحاح الرحمن الرحیم رحمن یعنی
بسیار بخشاینده است بر خلق در دنیا بدادن جان و روزی و نعمت تا بواسطه آن بعبادت
او مشغول شوند و رحیم یعنی آمرزنده است بر بندگان بمغفرت و آسایش ایشان بجنت
از عکرمه روایت است که رحمن یکجزو رحمت است و رحیم صد جزو و مصداق این قول
حضرت رسالت است که خداوند را صد جزو رحمت است و از آن یکجزو را بدنیا فرستاده و در میان
خلق پراکنده کرده است و نود و نه جزو دیگر را در خزانه احسان خود ذخیره نهاده تا در آخرت
آن یکجزو را بانها ضم کرده بر بندگان نثار کند و در اخبار آمده که رحمن است نسبت بجمیع
مردمان از مؤمن و کافر و نیک و بد باین معنی که خالق و رزاق همه است و رحیم است نسبت
بمؤمنان باین معنی که توفیق دهنده ایشان است در طاعت و آمرزنده ایشان بمغفرت
و رسانندهٔ ایشان بجنت و فریادرس ایشان در قبر و حشر چنانکه از رسول خدا مرویست
که چون بنده را در قبر در آورند و سر قبر را بپوشند و اقربا و دوستان بازگردند و او را در
کنج لحد تنگ و تاریک تنها بگذارند حق تعالی از روی لطف و بنده نوازی خطاب کند باوی
که ای بنده من در این کنج لحد تنها مانده آن دوستان و یاران که از برای ایشان در حق من
عصیان میکردی در رضای ایشان بر رضای من اختیار میکردی ترا اینجا تنها گذاشتند

امروز ترا

امروز ترا برحمت خود بنوازم چنانکه همه خلایق از آن تعجب نمایند پس بفرشتگان
خطاب فرماید که ای ملائکه من این بنده من غریب است بی کس و بی یار از وطن و دیار خود جدا افتاده
و از هم نشینان خود دور شده الحال در کنج لحد مهمان منست بروید و او را دلجوئی کنید و دری از جنت
برروی او بگشایید و قبر او را وسیع و پر نور گردانید با نواع ریاحین و موائد طعام نزد او حاضر کنید
و بعد از آن او را بمن واگذارید که من مونس و همنشین او خواهم بود تا بروز قیامت بحکم بشیر برحیم ایام
از این جهت است که احادیث بسیار در خصوص گرامی داشتن مهمان وارد شده است که فرموده اند اکرم
الضیف و لو کان کافر

و ورث سلیمان داود و قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من
کل شیء سبب چنین سلیمان بر تخت نشست گفت ای مردمان بدانید که خدا زبان
مرغان مرا بیاموخت و مملکت نبی از انبیا داشت و زبان هم جانوران مرا بیاموخت
و بعد از فوت داود انگشتر درست کرد فوج فوج مرغان بر بالای سر او سایه داشتند
و جانوران از بیابان می آمدند و خدمت می ایستادند و آدمیان بود دست راست
و پریان دست چپ روزی سلیمان رو به پریان کرد و گفت مرا بساطی دهید که
جمله حشم من بران بساط بنشینند پادشاه پریان ترتیب کرد چهار فرسنگ در چهار
فرسنگ و تختی یک فرسخ در یک فرسخ از سیم خام ساختند و در زیر تخت خانه ها
از سنگ مرمر بنیاد کردند و سیصد زن و هفتصد کنیز را هر یکی خانه داد و در چهار
گوشه تخت چهار درخت ساختند از زر و سیم و میان انها را از مشک و عنبر پر کردند
و دوازده هزار کرسی زرین از جانب راست و دوازده هزار کرسی سیمین از جانب چپ
و دوازده هزار کرسی بلورین پیش تخت و دوازده هزار کرسی آهنی و فولاد در پشت
تخت نهادند و بر دست راست انبیا و وزیران نشستند و آصف مهتر ایشان بود و بر
دست چپ جادوان نشستند و در پیش تخت پریان و عفریت مهتر ایشان بود و در
پس تخت دیوان اصطخر چی مهتر ایشان صخره بود سلیمان چون به تخت نشستی جامهای
فاخر پوشیدی و عمامه تیمیه بر سر نهادی و تاج با لعلهای زرین بر بالای سر او آویختندی
و مرغان پر در پر بافتی تا آفتاب زحمت ندادی چنانکه همه بساط او به سایه بود

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين المعبود المحمود الامين الذي سهل
العبادة للعباد لسلوك جادة المغفرة الى حضرته المبين حيث
قال في كتابه المبين واعبد ربك حتى يأتيك اليقين فجعل الصيام
تصفية للنفوس والصلوٰة معراجا للمؤمنين والصلوٰة صوما
للمؤمنين والسلام على محمد واله وعترته الغر الميامين
الطيبين الطاهرين المعصومين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين
وبعد فقد قال الله تبارك وتعم يا ايها الذين امنوا كتب عليكم
الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون يعني ای گروه مؤ
منين واجب شده است بر شما روزه چنانچه واجب شده بر امتی
که قبل از شما بوده اند و وجوب صوم بر شما از جهت آنست که شما
پرهيزکار بشويد و مراد عامة اهل اسلام است و در بعضی اخبار
اینست که در امم سابقه روزه مخصوص پيغمبران بوده و در اين امه
واجب شد بر همه پس بدان که روزه از صفات حق سبحانه وتعم است
زيرا که حضرت باری تعم ميفرمايد الصوم لی که بنده چون صائم می
شود متصف بصفات الله می شود و چونکه اين ماه افضل
شهور است موافق حديث نبوی که فرمودند جناب اقدس اکبر
فضيلت داد ماهها را بماه مبارک رمضان والتفات حضرت
الله در اين ماه بعباد زياد از باقی شهور است و باين جهت
عبادات در اين ماه مضاعف چهل هفتاد مقابل است

وانا اجزی به
يعني ثوابات
فوق الجنة والكا
رست بلکه ثاث[illegible]
الله سوانه جزاى
است

دعاها مستجابست وخواب روزه دار عبادة است ونفس او تسبیح وگناهان آمرزیده لهذا اراده الهی تعلق گرفته است که بنده گانش متصف بصفات الله شوند چنانچه حضرت باری منزه از اکل وشرب وسایر شهوات نفسانی است بنده گان هم باید چنین شوند ظاهر وباطن خود را از شهوات ظاهریه وباطنیه پاک سازند زیرا که بر ظاهر وهویداست که شهوات بسبب غذاست لهذا خداوند میفرماید ولیستعفف الذین لا یجدون نکاحا الخ یعنی طلب عفت نمایند ومراد از عفت روزه گرفتن است زیرا که شهوت را کم میکند وچون طبیعت را عادت داد بگرسنگی میل بمال مردم نکند وتمام اعضا وجوارح از هوا باز می مانند وهمه صائم می شوند چنانکه حدیث وارد شده که باید تمام اعضای تو صائم باشد وبتشنگی وگرسنگی روز قیامت را بخاطر آوری وبگرسنگی از حال فقرا وضعفا آگاه شوی واطعام شان کنی ودر مال خود مواسات با ایشان کنی چرا که ایشان برادران دینی تو اند ومعصوم هم اهتمام زیاده درین خصوص داشتند چنان چه وارد شده است بخصوص بخدمت حضرت امام جعفر صادق مشرف شده اغنیاء فرمودند که برادران خود را بچه حال گذاشتی عرض کرد بنیکوئی فرمودند که اغنیای ایشان باحوال فقرا میرسند عرض کرد کم فرمودند چه قدر احسان بفقرا میکنند عرض کرد چنین نمی فرمایند

کردر

که در پیش ما اینها غیبا شد حضرت فرمودند فکیف یدعون انهم شیعتنا پس عزیز من هر که خود را پیرو میداند باید بقدر امکان تابع ائمه خود باشد مگر نشنیده اید حدیث را که اطعام واحسان اهل بیت در آن ثابت است که چقدر اینها زکوات مراعات فقرا میکردند واز لبس لباسهای خود نان وخرما بخوانهای فقرا می بردند شانهای ایشان متورم شده بود وعقلها در سخاوت شان حیرانست کما قال الله فی شانهم والذین ینفقون اموالهم بالیل والنهار سرا وعلانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون ابن شهرآشوب روایت میکند که اسامة ابن زید بیمار شد وامام حسین بعیادت او تشریف بردند او را گریان دیدند فرمودند ای برادر سبب اندوه تو چیست عرض کرد شصت هزار درهم قرض دارم آنحضرت فرمودند که قرض تو بر من است عرض کرد میترسم بمیرم فرمودند پیش از مردن تو قرض تو را ادا میکنم وچنین کرد و روایت شده که عبد الرحمن سلمی یکی از فرزندان حضرت را سوره حمد تعلیم کرد چون سوره را آن کودک نزد حضرت خواند حضرت فرمودند هزار دینار طلا وهزار حله دیبا باو عطا کنند ودهان او پر از مروارید کنند وایضا مرویست که اعرابی بمدینه آمد

[illegible]

و پرسید که کریم‌ترین مردم در مدینه کیست گفتند حسین بن
علی پس بمسجد آمد دید آنحضرت نماز گذارد گفت نا امید نمیشود
کسی که حلقه در خانه تورا حرکت دهد انت جواد وانت معتمد
وابوک قد کان قاتل الفسقه پس آنحضرت بعد از فراغ از نماز
فرمود ای قنبر آیا از مال حجاز چیزی باقیست عرض کرد چهار
هزار اشرفی باقی است فرمود بیاور پس برد خود کند و آنها را
در ان بپیچید و داخل خانه شد و از پشت در دست خود را دراز
نمود و همه را باعرابی داد که مبادا بر روی آنحضرت نگاه کند
و خجالت کشد فرمود خذها فانی الیک معتذرة واعلم بانی
الیک ذو شفقة پس فرمود هرگاه حق ما را غصب نمیکردند عطای
ما بتو زیاده بود لیکن تغیر از زمان باعث قلت عطا شد
پس اعرابی گرفت و گریان شد آنجناب فرمود ای اعرابی مگر
عطای ما را کم شمردی عرض کرد نه لیکن گریه من بجهت آنست
که چگونه میخورد خاک این دست را عوض من بحق نگذاشتن که آن
دست بخاک برسد ساربان ولعالی ناجهت بند زیر جامه
از بدن جدا کرد آن بزرگوار از دست گذشت از بدن گذشت که ۴
هزار زخم تیر و یکصد و هشتاد زخم نیزه و شمشیر بران وارد
ورد ند و کمان عرب این بود که هیکدام زند بدنش را که بجا رسیده
دند چون نداشت که سه روز و شب بی غسل و کفن بر روی ریگها ماند

لولا الذی کان من اوائلکم
کانت علینا الجحیم منطبقه

لکن ریب الزمان ذو غیر
والکف منی قلیله النفقه

قال الله

وقال الله فی سورة الرحمن مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ
لا یبغیان یعنی ظاهرا اینست که ایکروه جن و انس پروردگار عالم خدای
پروردگاریست که دو دریا را بهم آمیخته و در میان حاجز قرار داده که
هیچ یک بیکدیگر استوانند تغییر دهند پس یکدام یک از نعمتهای
نعمتهای پروردگار خود تکذیب میکنید یخرج منهما اللؤلؤ
والمرجان واین آیات تاویلاتی زیاد وارد و اوضح تحدیثی است
که حضرت صادق فرموده‌اند که مراد بحرین علی و فاطمه اند و دو دریای عمیقند از
علم که هیچیک نمیتوانند بر یکدیگر زیادتی کنند و لؤلؤ و مرجان
حسنینند و ابن شهرآشوب روایت کرده از ابن عباس که حضرت
فاطمه گریست نزد پدر از گرسنگی و برهنگی حضرت فرمود که قانع شو
ای فاطمه بشوهر خود علی که او سید و بزرگ و بهترین
خلایق در دنیا و آخرت پس حق تعالی این آیه را فرستاد یعنی منم
خداوندی که دو دریا را فرو فرستادم علی دریای علم و فاطمه دریای
حلم بینهما برزخ میان ایشان مانعیست که آن رسول خداست
و منع میکند علی را از دلگیری بسبب فقر و فاطمه را از آنکه در
این باب با علی منازعه کند پس یکدام یک از نعمتهای پروردگار
تکذیب میکنید بولایت علی یا بمحبت فاطمه که هر دو نعمت
بزرگ خدایند و لؤلؤ که مروارید بزرگ است حسن است
و مروارید کوچک (مرجان) که حسین باشد از این دریاها بیرون آورد
پس در این آیات شریفه اشاره است بواسطه بودن رسول

خدا دو میان تزویج این دو وصلت آفات نوری با نوری و خلق شد لؤ
لؤ و مرجان از این دو دریا و مرویست که رسول خدا فرمودند
که روزی فرشته نزد من آمد که هرگز نیامده بود و بعضی سخنی
عرض کرد که هرگز نکرده بود و گفت السلام علیک یا اول یا آخر
یا حاشر گفتم ای ملک این چه خطابست که میکنی عرض کرد اول یعنی
اول کسیکه در قیامت سر از خاک بر داری و آخر یعنی آخر
پیغمبرانی و حاشر یعنی حشر خلایق در قیامت بتو و
امّت تو باشد گفتم چه نام داری گفت محمود گفتم از برای چه
نام تو شده گفت للتزویج النور من النور گفتم کدام گفت
که خداوند میفرماید چنانچه من در آسمان میانه علی و فاطمه
تزویج کردم تو هم باید در زمین واسطه شوی و در میانه
ایشان عقد فرمایی من گفتم سمعا و طاعة و چون آن ملک
برخاست در میانه هر دو کتف آن نوشته بود لا اله
الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به گفتم ای
محمود چند گاه است که این در میان دو کتف تو نوشته
است گفت پیش از آنکه خداوند حضرت آدم را خلق فرما
ید به بیست چهار هزار سال پس حضرت رسول فاطمه
را در خلوت دیده از عقد حاصل نمود و باو تسلیه فرمود
که مشغول جهاز فاطمه شو پس امیر المؤمنین را احضار

فرمود

و او را باین خبر مسرور کرد پس فرمود یا علی چه داری که از اصداق
فاطمه گردانی تا از طرف زفاف کند عرض کرد بر شما مخفی نیست که بغیر از
اسبی و شتری و تیغی و زرهی چیزی نیست آنحضرت فرمودند یا علی
اسب و شمشیر از برای جهاد تو بکار است و شتر از برای آب و
آذوقه کشیدن لازم است و ترا از زره چندان ضرورت نیست
و بدون آن بر دشمن غالب میشوی از آن بفروش پس از اعلام
ببازار برد اعرابی بخرد گفت یا علی بچند میفروشی فرمود به چهار
صد درهم پس دست در آستین کرده پانصد درهم داد و زره
را گرفت چون بمجلس رسول آمد کیفیت را عرض کرد فرمودند آن
اعرابی جبرئیل بود و زره را پیش از آنکه تو مراجعت کنی نزد من
آورد پس خریدی از آن پول را بستری که در میان آن پشم بود و با
لشی که در میان آن لیف خرما بود و مقنعه که قیمت آن چهار درهم
بود و چند جامه از پشم بارید و حصیری و سبوئی و مشکی و کو
زه و چند ظرف سفالی خریدند و با باقی آن پول التسلیم ام السلمه
کردند و چون ام السلمه در آنها نگریست عرض کرد الهی برکت عطا
فرما بقومیکه بیشتر ظرفهای ایشان سفالست و برکت فرما
بر آل محمد و جهاز شان و چون زمان زفاف شد بقیه آن پول
را بعلی داد و عرض کرد یا علی قدری روغن و خرما بخر و قدری
دیگر نقد به بعضی اصحاب ده که جامه و قدری عطر بگیرد پس بعد
از جمع اسباب سید انبیا بنفس نفیس خود تشریف برده حجره

ایشان را با کوه کرد حصران را کسترده و پوست کوسفندی
جهة ایشان چهن کرد عبایی را بچینی کرده مهیای عروسی
شدند و اصحاب کوسفندها و کاوها و شترها و کندم بجهة
آوردند همه را آماده کرده کوسفندها را هم کشتند و حضرت
رسول بدست مبارک خود کوشتها را دیوه کردند
و جمیع اهل مدینه را دعوت کردند همه طعام خوردند و بخوا
نهای خود بردند و از برکت آنحضرت طعام باز زیاد آمد
که روز دیگر اصحاب آمدند خوردند و ابو ایوب کوسفندی
بهدیه آورده بود دید او را زنده است عرض کرد یا رسول
الله مکر هدیه مرا حقیر شمردید که قبول نفرمودید مجلدا
که غیر از این نداشتم و الا بفدای تو و اهل بیت تو میکردم
حضرت فرمودند چون علی خواست بکشد جبرئیل نازل شد
و کفت در آخر بکش که امر عجیبی از آن ظاهر خواهد شد پس
او را کشتند و استخوانهای او را نشکستند و جمیع اصحاب
از آن خورده سیر شدند بعد استخوانهای او را در پوست
کردند و حضرت دعا کرده زنده شد و او را بصاحبش رد
کردند و حضرت زنان را امر فرمود که فاطمه را آرایش کرده و بخانه علی
بردند و زنان هریک بتقسیم بخوانند که سابق اشاره شده الخ
قال الله تبارک و تعالی الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر الی بغیر هلال
مشغول کردشما را بسیار کرد یا مرادکرد دنیا را با همدیکر تا اینکه زیارت کنید قبرها را

باین طریق

که تا واید لغتو بد فرهای خود را دست از جمع کردن مال دنیا بر نخو
اهید داشت و حال آنکه عزیزترین من هیشه بجنازه احباء و اصدقا
میکذرید و عبرت نمیکیرید و حب بیبنی دنیا که باحدی وفا نمیکند
و باز در طلبش حریص و غافلید در حدیثست که حضرت باری تعالی میفرماید
بندهای من مخواهید چیزی را که خلق نفرموده ام و آن را حق و دنیاست
و وا میکذارید چیزی را که خلق نموده ام و آن نعمت پایدار آخرتست
و حضرت رسول فرمودند حب الدنیا راس کل خطیئة روزی آنحضرت
در حق بلهٔ میکذشتید دیدند بزغاله کوش بریده در آن افتاده و مرده
بودند با صحاب که چند میدهید این بزغاله کفتند اکر زنده بود یکدرم
هم نمی خریدیم فرمودند قسم بکسیکه جان من بدست اوست که دنیا پیست تر است
بر جناب احدیت از این بزغاله بر اهل شما و هم آنجناب فرمودند که مثل دنیا
مثل ما دیست که بسیار نرم است مثل ماران و در میان آن زهر کشنده
بنهایت کشنده و حرص میکند از آن مرد عاقل و خواهش میکند آن را کودک
نادان جاهل و حضرت باری تعالی میفرماید من کان یرید العاجلة عجلنا
له ما نشاء ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموما مدحورا و من اراد الآخرة
و سعی لها سعیها و هو مؤمن فاولئک کان سعیهم مشکورا یعنی
کسیکه خواهش نماید دنیا را و آن را بر آخرت اختیار کند آنچه را خواهیم از
برای او عطا میکنیم و در آخرت از برای او جهنم را قرار میدهیم که در آن
جا جا خواهد کرفت در حالتیکه مذموم و ممنوع است از رحمت الهی و کسی
که اختیار آخرت نماید و سعی کند از برای آخرت سعی ایشان ضایع نخواهد شد

در حدیث العیون عن محمد بن ابی اسمعیل قال سمعت الرضا یقول لا یجتمع المال الا بخمس بخل شدید و امل طویل و حرص غالب و قطیعة الرحم و ایثار الدنیا علی الآخرة

بلکه ایشان خود اراده میکنند بعمل رسیدن ایشان و حضرت امیر المؤمنین میفرماید یا دنیا یا دنیا غری غیری فانی طلقتک ثلاثا فلا
رجعة لی فیک و از ابن عباس مرویست که اول دینار و درهمی که در
زمین سکه زدند شیطان نظر نمود بسوی آنها پس گرفت آنها را
و بر سینه و بر چشمهای خود مالید و بر سینه خود نهاد و گفت شما
قرة العین منید و میوه دل منید باک ندارم آنکه بنی آدم چون
شما را دوست دارند آنکه بت را عبادت نکنند و دوست و حبیب
من از بنی آدم کسیست که شما را دوست دارد و در مذمت دنیا
همین کافیست که حضرت باری میفرماید والذین یکنزون الذهب
والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی
علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا
ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون و از حضرت رسول روایت که فرموده
فی طلب الدنیا اضرار بالاخرة وفی طلب الاخرة اضرار بالدنیا و دنیا
جاییست که هنوز چشم نگشوده باید رفت و هنوز خواب راحت نکرده باید
کوچ کرد و هنوز با تمام نرسانده باید خراب کرد بلی الدنیا نغص و
قص و تمن یعنی اول مغرور میکنند بعد ضرر میرسانند و دست تحصیل را
آخر کوتاه میکنند پس میکشند و میبرند فالویل کل الویل لمن باع نعیما
دائم البقا بکسرة تفنی او خرقة تبلی و از حضرت امیر المؤمنین روایت شده
که زیانکارترین خلق در قیامت کسی است که بدن خود را کهنه کند در پی
آرزوهای خود و مساعدت ننماید او را تقدیرات الهی پس با دل
پر حسرت از دنیا بیرون رود با بارهای معصیت و رو به آخرت کرده پس بسیار
اشخاص که شب و روز از پی تحصیل جاه و مال دنیا دویدند و کام خود را از آن

خود شیرین نکردند و چه بسیار اشخاص که دین بدنیا فروختند و از اشجار اموال
روزگار ثمری نچیدند حکایت در این باب بسیار است لیکن واضحتر از همه
حکایت اشخاص است که بجهت ریاست و درهم بدنیا را از آخرت گذشته بحرب
جگرگوشه احمد مختار رفتند و عبید الله بر اینجو در نرسیدند و درهمی دنیا بجزای خود
رسیدند و در آخرت بر شدیدترین عذابها مبتلا شدند چنانچه شیخ صدوق در عیون
بسند معتبر روایت کرده که آنحضرت از اجداد خود و از رسول روایت میکنند که فرمودند
کشنده کان حسین در تابوتی است از آتش که نصف عذاب جمیع اهل دنیا را
با و میکنند و دستها و پاهایش را بزنجیرهای آتش در آورده اند و او را سرنگون
بجهنم انداخته اند و فرو میرود در قعر جهنم و او را گندی چنان باشد که اهل آتش
پناه بخدا میبرند از شدت عفونت آن و با جمیع کسانی که یاری او کرده اند در قتل
آنحضرت مخلد خواهند بود و دردناکترین عذابها بایشان خواهد رسید کلما
نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب و ایضا شیخ صدوق روایت کرده
از رسول خدا که بعد از فوت هرون موسی استغاثه کرد یا رب ان اخی هرون
مات فاغفر له وحی رسید که یا موسی لو سئلتنی فی الاولین والاخرین
لاجبتک ما خلا قاتل الحسین ابن علی فانی انتقم له من قاتله بلی عوض چرا
چنین نباشد و حال آنکه دنیا و ما فیها بجهت رسول خدا خلق شده و او از میان مردم
حبیب الله شد و باقی فرزندان رسول دوست ترین مخلوق حق بود پس کسیکه پیغمبر را
خوش باشد عذابش از همه بیشتر است چنانچه شیخ ابو جعفر روایت کرده از ابن
عباس که گفت مرض پیغمبر خدا شدت یافت و نزدیک شد وفات آن درحالیکه نزدیک
بود روح از بدنش مفارقت کند حسین را بسینه مبارک چسبانیده بود و عرق جبین
مبارکش بر رویش میریخت و میفرمود مالی ولیزید لا بارک الله فیه
اللهم العن یزید را چکار است با این پسر او مبارک باد کشتن فرزند من خدا
و لعنت کند یزید را پس زمان طویلی غش کرد چون بهوش آمد نور دیده خود را
میبوسید و میفرمود اما ان لی ولقاتلک مقاما بین یدی الله عز وجل را با او
تا در عقب ایمیت در نزد خدا که با او مخاصمه کنم و از ابن عباس مرویست که گفت داخل
شدم بر رسول خدا و حسین را بر دوش داشت و حسین را بر زانو میبوسید و میفرمود خدایا

دوست دار کسی را که ایشان را دوست دارد و دشمن دار کسی را که ایشان را

دشمن دارد پس فرمود یا ابن عباس کافی بود و تخضبنّ بشیبته من دمه
فی الحجاب و ینتصر فلا ینصر کو یا می بینم او را که ریش او از خون نفسش خضاب
کرده اند و کسی جوابش را نمیدهد و هر چند طلب یاری می کند کسی یاریش نمی کند
کشتن می کنند این را فرمود اشارت بمن احتمل از شفاعتهٔ من نصیب نباشد
و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان
منصورا کسیکه کشته از روی ظلم قرار داده ایم از برای ولی او سلطنتی و
تسلطی در کشتن قاتل او پس باید اسراف نکنند در قتل و این حکمیست
عام که کسانی که مظلوم کشته شود باید در عوض قاتلش را بکشند یعنی
گویا این باشد که مردم خون ناحق نکنند و اگر کسی را بناحق بکشند و
خونش در دنیا گرفته نشود در ایام رجعت بر خواهند گردید و خونش
را میگیرند چنانچه از ابی ابراهیم موسی ابن جعفر روایت شده که فرمود لتی
جعت نفوس ذهبت و لیقتضن یوم تقوم هر آینه البته بر خواهند گردید
آن نفسهائیکه رفته اند و تلف شده اند البته قصاص خواهند نمود در روز یکه
بر گردند و بهمان قصاص قصاص میکنند ظالمش را هم بقتل چه بغیظ و بعد از
آنکه قصاص کردند تا سیصد ماه زندگی میکنند پس همه در یکشب میمیرند
و اعدای ایشان را مصیر بعذاب آتش باشد پس بعد از این در موقف حساب
در برابر خداوند عالم حقوق ایشان را از ایشان میگیرند و عیاشی از جابر
ابن عبد الله روایت کرده است که حضرت باقر فرمود که مراد از قول حق تعالی
که فرموده است من قتل مظلوما حسین ابن علیست که کشته شد در حالتیکه
مظلوم بود و ما ایم اولیای او و چون قایم ما قیام نماید طلب می کند
خون او را پس آنقدر میکشد که میگویند اسراف کردی در کشتن
و در کافی از حضرت صادق از حضرت صادق روایت شده است که این
آیه نازل شده در حق حسین اگر قتل اهل الارض ما کان سرفا اگر همه
اهل زمین را بکشد بجهت خون حسین اسراف نمیباشد چرا چنین نباشد

زیرا

که این خون کمتر از خون ناقهٔ صالح نیست که بجهت آن چندین هزار نفر
هلاک شدند و کمتر از خون یحیی نیست که بجهت آن هفتاد هزار نفر
کشته شدند و کوچکتر از معصیت قوم لوط نبود که خدا شهر ایشان را
سرنگون کرد و سهلتر از معصیت اصحاب سبت نبود که گروهی هلاک کردند
اگر از سایر مردم دو مرتبه قصاص میکنند چنانچه ذکر شد از قاتلین آنحضرت سه
مرتبه قصاص گرفته میشود در وقت رجعت و در قیامت و بعد از قتل
چنان مرویست اینهائی که در کربلا بودند همه با اندک زمانی بر بلا
و بعذابها گرفتار شدند و بمراد خود نرسیدند حتی آنکه بعض از
ایشان از آن کسی که توقع جایزه داشتند بعوض جایزه خونشان را ریختند
چنانچه در بحار مرویست از سهل ابن سعد که گفت چون سر ابی عبد الله
را داخل مجلس یزید کردند من هم داخل شدم و یزید بر تخت نشسته بود و
بر سرش تاجی بود مکلل بدر و یاقوت پس چون داخل شد آنکسی که سر
داشت گفت اوقر رکابی فضة و ذهبا انا قتلت السید المحجبا قتلت
خیر الناس اما و ابا و خیرهم اذ ینسبون النسبا یزید گفت اگر میدانستی
که بهترین مردم است چرا کشتی گفت با مید جایزه تو پس
حکم کرد بعوض جایزه گردنش را زدند پس سر را در طبق طلا گذاشته
و ملعون گفت چگونه دیدی یا حسین و بچوب بر دندانش زد و
گفت رحمت کند خدا ترا ای حسین چه قدر خوش لب و دندان بود و در روایت
شیخ فخر الدین نصرانی از جانب ملک روم بنزد یزید آمده چون نظرش بر آن
سر مطهر افتاد و بان خار یعنی در نزد یزید دید بگریه در آمد و صدا را
بلند کرد آنقدر گریست که ریشش از گریه اش تر شد پس گفت ای یزید
من در زمان حیاه پیغمبر بتجارت بمدینه رفتم خواستم هدیه بجهت آنحضرت
ببرم پرسیدم از چه چیز خوشش می آید گفتند از بوی خوش دوستدار بوده
مشک و قدری عنبر برداشتم در خانه ام سلمه بخدمت آنحضرت رسیدم نوری
از آن جناب مشاهده کردم بحقیقت در دلم قرار گرفت سلام کردم و هدیه
خود را گذاشتم فرمود چیست عرض کردم محقر هدیه ایست فرمود اسمت

چیست کفتم عبد الشمس فرمود بعد ازین تو عبد الوهاب اسم میکنم ای مرد اکر اسلام قبول
کنی من هدیه تو قبول کنم چون در خلقت نظر کردم ادراک آن پیغمبر دانستم
که عیسی خبر داده بود مسلمان شده بودی اینجا خود رجوع کردم و اسلام خود را مخفی
داشتم و سال دیکر بود ان ای پنج بار روزی در خانه ام السلمه در خدمت پیغمبر بودم
همین عوض که من طباخ کشی با این خواری در پیش تو کذاشتم در حجره داخل
شد پیغمبر خدا بغل کشود و فرمود مرحبا بد حبیبی مرحبا پس او را در آغوش خود
نشانید و لبها و دندانها پیش می بوسید و میفرمود از رحمت خدا دور باد انکه
ترا میکشد ای حسین و اشد از دیده طباخ کشی می بخت رو زدوم در مسجد بود
که صاحب هیچ کس با برادرش حسن آمد و کفت ای جد بزرکوار ما برادرم کشتی
کرنیم بیبنیم تو کدام یک بیشتر است
کن نتیم هیچ یک غالب نشدیم حضرت فرمود این امر لایق شما نیست شما
هر یک خطی بنویسید هر کدام بهتر بنویسید قوت او زیادتر است رفتند
هر کدام سطری نوشتند و بخدمت حضرت رسیدند حضرت فرمود انی نبی
امی لا اعرف الخط نزد پدر خود روید مقصود شاه این بود که دل ایشان
نشکند ایشان رفتند و پیغمبر بخانه رفت بعد از ساعتی دیدم تشریف آوردند
باسمان از سلمان کیفیت را پرسیدم کفت پدر ایشان نیز تامل کرد نخواست
دل ایشان بشکند نزد مادر ایشان فرستاد فاطمه متفکر بود که حق پدر خاطر
هیچیک را ملول نکرد من چکنم پس فرمود قلاده خود را پس میشکنم
هر یک بیشتر از ان برچینید قوت ان بیشتر است و قلاده هفت دانه مروارید
بود چون نثار کرد هر یک سه دانه چیدند و هر یک خواستند دانه دیکر را بردارند
نه جبرئیل رسید که خود را بر سان و دیا لخود دانه مروارید را دو نصف نما تا هر یک
نصفی بردارند پس جبرئیل چنان کرد پس بهر یک ای پنج پد که پیغمبر و علی و فاطمه
و خدا نخواست که دل ایشان بشکند و تو سر شو را میبری و با این خواری در
مجلس خود حاضر میکنی اف لک و لد ینک یا ابن یزید پس برخاست و سر را
بر داشت و میبوسید و میکریست و میکفت ای حسین کواه باش نزد خدا جد
و پدرت و مادرت و برادرت ناسزا در مسجد جامع بر سر منبر کرو والا فتنه الکلم
مع الالاینی

اسکندر ذو القرنین کو چهار ده با جهار درمهنوایی کسی در ظلمات کردش
کرد در علکی رسید جمعیت ز بادی مشاهده کرد کس فرستاد نزد
ایشان را بیا در دنیا مدند کفتند ما را کاری نداری پس اسکندر خود
رفت دید پیری نشسته بر روی سجاده رو بقبله مشغول ذکر است
سلام کرد جواب شنید باز مشغول ذکر شد اسکندر کفت من تمام ملک
دنیا را کرفته ام چرا بدیدن من نیامدی کفت ملک آخرت را کرفته با تو کار
ندارم پیر در ترسی نداری مرا که اکر خواهی طاعات را ویران کنی مخدایکو که
زوبان ندارد که بر پشتات ما کیاه مبار حرامست و اکر خواهی روزی ما را
قطع کنید بکو که دریا را موقوف بدار دچرا که روزی ما ماهی دریاست
و اکر خواهی که خانه ما را خراب کنی بکو که زمین را موقوف دارد که خانه ما زیر
زمین است از عمر ایشان سوال کرد کفت شش صد تاریخ نود مرد ها را
نظر کرد دید بقصد قدر ایام کفت عمر مرد های شما مثل عمر شما است کفت
بیچاره بابلیس کفت چرا فاهر چشمان کم است کفت جهت اینکه ما هر وقت
که جاع می کنیم دعا می کنیم و کناه می کنیم از عمر خود حساب نمی کنیم وقتی
که مشغول بعبادت هستیم از عمر خود حساب می کنیم عوض عمر تقصیر کنی
باوجود کثرت عمر ترک دنیا کرده بهیچ نوع کذران می کردند و تو با این عمر قلیل
چه اسباب ها که فراهم نمی آوری انها با کثرت عمر از دنیا کذشتند و ما ها
با قلت عمر از آخرت مثل اینکه نادر شاه ضمت لا انتها هاشم نجفی که از عقب
خود در اخذ کشتی میکند انید مرض کرد که عجب همتی داری که از دنیا
کذشته اید فرمود نه همت تو از من بلندتر است شخص از دنیا کذشتن
نقلی نیست تو که از آخرت کذشته همت کرده هر حقیقتی بدین خود مشغول بعبادت
است الشاه و شما دقیقه بوده از روی کاد بر داشته می شود که هر چه نفر
کینیم بجز معصیت چیزی در نامه عمل نه بینیم یوم قبلی الستر اثر الاخر

مرویست که روز قیامت نامه عمل را بدست شخصی دهند فکر کنند به بینند
در نامهٔ عمل او قتل هفتاد پیغمبر مرسل نوشته است منکر می شوند
میرسد ملائکه بان تبارک الصلوة می تلبند چندین هزار زنا در محراب مجد
در نامه عمل او نوشته است الهی من چنین علی ندامی رسد بجهت غیبت مسلم است
که الغیبة اشد من الزنا بعد فکر می کند چندین هزار مرتبه اکل شرابست هنگام که
فقامر را مومی شارب را نکشته هر به خوردی شراب خوردهٔ این از جهت آن زنان هم که
کلارفی وطبا بر خوردن شرابست شیطان حاضر می شود انسان با وی محاجه
میکند که ملعون تقصیر نیست که مارا گمراه کردی شیطان می گوید من کتاب چه
در میان شما فرستادم نه من را دیدی نه روح فرستادم نه نبی چگونه من
گمراه کردم قرآن در هم میان شما بود چواصد بیست هزار پیغمبر
بیامد چرا اطاعت ایشان را که اطاعت خدا ست نکردی اطاعت من را کردی
گویا حفرت باری قصد نفس میکند به رود در محشر روح با بدن محاجه میکند
میگوید جوهری بودم مجرد بسبب اینکه در قفس که تو باشی محبس شدم باید
معذب شوم بدن گوید تقصیر نیست من آلت بودم اگر عز قبول کن خراب
معهم تو پادشاه بر من شهی وحفی را داد اشبه گویا مرد شکور شه بدن زمین گیر
یا بر عکس زمین گیر نابنا فکر کند به بیند خوشه انگوری از درخت است که بید
هر ابو ددی و بیند کی تا بید شته ادرم کور را دیل بلند کرده انگور را بدست آورند
با یکدیگر بخورند ندا رسد کدام یک انگور را بزمین آورد بید گوید کور و نذار کند
گناه را هر دو کرده اید پس تعزیر تاوت داری نکران بدرد را امروز بکن د
کناهان خود را باب توبه بشو هر چند زیاد باشد و مرویست که در
بنی اسرائیل عابدی بود مستجاب الدعوة نامش یونان بود در دامنه کوه
مغارهٔ داشت و مشغول عبادت بود برادر حاکم نزد وی رفته عرض کرد
من کناه بسیار دارم از زنا و لواط و قتل نفس و شرب ایا خلاص

که توبه کنم خدا مرا ببامرزد عابد ضامن شد و او توبه کرد روزی
پادشاه مجلس داشت برادرش را طلبید گفت شراب بخور گفت
توبه کرده ام گفت گناهان را چکردی گفت کردن یونان گذاشتم و ضامن
شد گفت از من را هم بگو اگر ضامن میشود توبه میکنم بیونان گفت
گفت خودش را بگو بیاید پادشاه امد یونان عابد ضامن گناهانش
شد ما در اتوبه واد ارکان دولت کراین را دیدند امدند توبه کردند مردم
شهر چون پادشاه را تایب دیدند الناس علی دین ملوکهم را منظور کرده بعد
هزار کس در صومعه اش جمع شدند و یونان ضامن گناه همه گردید و توبه کرد مثل
خبر بولایات بعیده رفت که یونان عابد ضامن گناه مردم میشود مردم دسته دسته
می امدند شیطان دید از کار ماند مضطرب گردید بصورت انسان
داخل صومعه شد گفت تو پیغمبری که وحی بر تو نازل شده گفت نه گفت
گفت وحی پیغمبری که الهام بتو شده گفت نه گفت پس بچه جرات
بتو بر این بار گران کردن نهادی واین قدر معصیت را ضامن شدی
عابد متردد شده گفت الحال چکنم گفت در صومعه ات را به بند دیگر ضمانت
مکن شیطان بیرون شده عابد در صومعه را بست مردم قریب حدیث هزار
جمع شده بودند فریاد می کردند در را باز کن که توبه کنیم عابد به بالای بام
میرفت میگفت من را بست نزد عابدان دیگر روید میگفتند بجرف
دیگران مطمئن نمیشویم تا هفت روز چنین بود خطاب به پیغمبر از پیغمبران
بنی اسرائیل رسید که به تعجیل خود را بصومعه فلان عابد برسان و بگو که
خداوند میفرماید که آن شخص شیطان بوده که تو در صومعه ترا بستی در رحمت
مرا باز است گویا چنین خطاب شد که اگر شخصی از اول دنیا تا آخر گناه

باشد نزد تو آید ضامن گناهش بشو تو ضامن گناه مردمان شو
حق ضامن گناه امتی میشوم در صورت را یاد کرده و مردم را به داخل
حکایت در بنی اسرائیل بود اعتقادی امت مرجئه ام که پیغمبر ضامن گناه
شده اگرچه گناهان شما بعدد خلق اولین و آخرین باشد آن کیست جمیع
صادق امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمودند که هر کس بر چشم
حضرت رسول صلعم گریه کند و اگر گریه اش نیاید تباکی کند بقسمی که صدای
گریه اش آید قلم بر رود و بقدر پر پشه یا مگس اشک از چشمش بیاید
حق در قیامت ضامن گناهش میشوم اگرچه بعدد اولین و آخرین باشد
و بعد از آنکه جنگ احد بر پا شد و لشکر اسلام بعد از غالب شدن مغلوب گردیدند
و هزیمت کردند پیغمبر خدا را تنها گذاشتند و حضرت امیر تنها ماند لشکر
هجوم مرا آوردند [illegible] برد و باز بر میگشت بعد از آن جمله از پیغمبر
[illegible] سید الشهدا [illegible] که بعد از آن از ضربها [illegible] ملعونی پیغمبر را
تنها دید سنگ انداخت و دندان مبارک را شهید ساخت ملعونی سید الشهدا را
در [illegible] تنها دید که میخواهد بگیرد سنگ انداخت و دندان [illegible]
[illegible] اثنی عشری مذهب است اخباری عمل بخبر میکنند میگویند
قرآن را ما نمی فهیم چونکه بطون دارد عقل هم نمیتواند حکم کند ما احتیاج
بامام هم نداریم ما با خبر از معصوم رسیده عمل میکنیم قول شان
باطل است باین دلیل که چندین هزار حدیث دروغ ابو هریره از قول حضرت
رسول نقل کرده دیگری که از امام هم رسیده احتمال صدق و کذب در آن
هست و حکم عمل بعقل میکنند میگویند قرآن را ما نمی فهیم خبر هم احتمال صدق
کذب در آن هست امام هم نیست ما بدلیل عقل هر چیز را ثابت میکنیم

کشفی میگوید باید ریاضت کشید تا علوم کشف شود قرآن را نمی فهیم
اخبار هم احتمال صدق کذب دارد امام هم نیست و آنان میگویند که جبرئیل
بر حضرت رسول نازل نشد چرا که زمینی نمی گنجید و کشف میشد
علوم بر حضرت رسول اصولی که مذهب حق است میگوید که ما ظاهر را
جمع میکنیم و با قرآن هم برابر میکنیم موافق قول معصوم هر کدام
که موافق قرآن بود میگیریم و هر کدام که مخالف بود بدیوار میزنیم
و در هر اندازه هم چنانچه علما عمل میکنند و مجتهدین جمع میکنند و مع
ذالک از کثرت تدقیق انها آنچه که موافق هم میشود باز احوط و اقوی
فکر میکنند ایده الله مذهب حق روزی پیغمبر خدا صلعم در مسجد خوا
ستند نماز بخوانند امیر المؤمنین عثمان دید نماز آمده سیلیش را پیغمبر صلعم
جویا شدند حضرت سکوت نمودند بعد که مشخص گردید حضرت فاطمه زهرا
پیراهن خود را شسته بود و عبای حضرت را پوشیده بود چون پیراهن
خشک گردیده بود پوشیده عبا را رد کرده بود بعد از آنکه حضرت پیغمبر صلعم
فاطمه را خواستند عقد کنند نام هر کس را که نزد فاطمه میبردند احوال فاطمه
تغییر میکرد صورتش بهم کشیده میشد همینکه نام علی را می بردند سر بزیر
می انداخت و تبسم میکرد پیغمبر خدا فرمودند پدر و مادرم فدایت
کسیرا دوست داری که خدا دوست دارد و فرمودند می خواهند
علی دنیا نیست عرض کرد اما [illegible] هست فرمودند حالا آن [illegible] است
وقتیکه فاطمه را عقد کردند یا یکماه عقد کرده بود صدیق [illegible]
گفتند شاید علی پول ندارد که فاطمه را [illegible] ببریم [illegible]

باد قرض دهیم آمدند آنحضرت را در نخلستان دیدند
عرض کردند یا علی یکی هست که فاطمه را عقد کرده چرا مجانند
آن نمی‌بینی اگر دینار می‌خواهی ما بتو قرض میدهیم هر وقت
که داشتی بما رد کنی حضرت نظر بکوه ابو قبیس کردند و نظر
فرمودند نظر کنید چون نظر کردند دیدند همه طلای احمر شده
گویا فرمودند مرا احتیاج بدنیای شما نیست من دوست دارم
که پیغمبر بفرماید که یا علی بیا دختر را به تو و پیغمبر هم دوست
داشت که علی بگوید دختر را بده چنانکه در خدمت حضرت رسول
عرض کرد که چرا فاطمه را نمیدهید به برد فرمودند تو میگویی
روز ششم یا او میگوید گویند امیر المؤمنان در خانه پیغمبر آمدند دق
الباب کردند پیغمبر فرمودند یا عایشه که در را باز کن که بهترین خلق
خدا در در خانه است چون در را باز کرد دید امیر المؤمنان است خدمت
حضرت رفت سلام کرد نشست فرمودند یا علی که پابوس ای مطلب آمدی
عرض کرد که مرا بنان خود پرورش دادی و بزرگ کردی هر کسی را جفتی
لازم است فرمودند قدری صبر کن چند مرد چوب آوردند و خانه از
برای حضرت درست کردند فاطمه را بخانه علی فرستادند حضرت با من نیم
در سوره والنجم میفرماید لقد رای من آیات ربه الکبری آیه
کبری که خود حضرت است و بعضی گویا چنین تفسیر کرده‌اند که وقتی
که حضرت بمقام دنی فتدلی رسید کاسه شیر برنج آوردند شیر برنج

یعنی

یعنی چه شیر اسرار است و کاسه نبوت است ندای رسید یا احمد در فرش
حسنی گوا دوست اگر هر کرا که تو دوست داری حضرت نظر کن تو حسنی
حجاب برداشته شد نظر کرد دید امیر المؤمنان بروی سجاده
در وظیفه نشسته نظر بجانب او میکند گویا خطاب رسید یا احمد
برادرت سلام کن سلام کرد حضرت جواب باز دادند حضرت رسول
عرض کردند الهی تو با من تکلم میکنی یا علی گویا خطاب رسید که در جهان
بچه هستی از عالم آدم نظر کردم کلام از کلام علی خوشتر ندیدم و تو
هم دوست داری از این جهت بزبان علی تکلم کردم عرض الهی من
تنها نمیخورم اسرار گویا معنی این باشد که نبوت را تنها علیحده نتوانم تحمل
نتوانم دستی از عقب پرده در آمده با او تناول فرمود سیبی
آوردند و حصه کرد دید نصف دست بر دست نصف علی عوض پیغمبر بزمین
آمدند امیر المؤمنان آمدند عرض کردند مبارک باشد فرمودند این نصف
سیب تحفه معراج است نصف را امیر المؤمنان بیرون آورده این
را بر و پیش گذارید که از آن شما است نصف سیب را پیغمبر میل فرمودند
قطره آبی شد در دهان شب از صلب حضرت برحم خدیجه قرار گرفت و فاطمه
را ابدا زنیه ترت نسل ذره پاک و پاکیزه بجا حیای پیچیده بوشیده متولد
شد نصف دیگر در خانه پیغمبر بود تا روز ضرب خندق که حضرت در
مقابل عمرو بن عبدود ایستاده بودند و نقل دهش نیزه سیاه را اث ن
رفت بدل شد این قدر طعن نیزه رد و بدل شد که حسام حضرت ریز ریز شد

عمر چه قابلیت داشت که تا طلب حضرت با او محاربه کند اگرچه با ده هزار
برابر بود حضرت با همه عالم برابر بود حضرت با او مصالحه می نمود چرا
تا مشی برادرانکی بلند شود از مروت حضرت بود اگر نه در اول او را
بدرک می فرستاد و گفته اند که کفر محض و ایمان محض مقابل یکدیگر
شد چونکه چنانکه حضرت در ایمان کامل بود آن ملعون در کفر
کامل بود حضرت قصد نمودند آن ملعون ضربت زهر آلود را برید
بفرق حضرت نشست خون جاری شد خدمت حضرت رسول آمد تیغ زخم
دیگر زدند حضرت از عمامه خود پاره کردند سر مبارک را ببستند خون صورتش را
می شستند و گویا کر نشستند پیغمبر بکن زخم را نتوانست به بینند در پیشانی
علی کجا بود که زخم مرحبی را به بندد صورتش را بشوید اگر پیغمبر نبود زینب چه
حضرت فرمودند برو بیده بخوانه ذوالفقار را بیاور بیرون رفتند دیدند نصف
سیف ذوالفقار را کرده بود آوردند بحضرت دادند که دفع آن ملعون
کردند نصف سیف حیف بغلش شد نصف سیف ذوالفقار
کمرش و گویا هر وقت که حضرت داخل خانه می شد می دید زهرا با ذوالفقار
سخن می گوید مثل مردی که حضرت به بوی بو تشریف بردند نماز
ظهر را حضرت رسول خواندند سائلی سؤال کرد که قرض دارم حضرت
فرمودند چشم بر هم گذار چون باز کرد در برابر بود فرمودند چرا به بر نبودی
عرض کرد غلام چگونه لارا بفروشد فرمودند اطاعت کن حضرت بردند
بازار مبادا که چه شد فروخته بود زیر پا دست آمدند سر شکسته بر برد بیلند
جهنت کنید سنک از کوه جدا می کنند و مردم آب می اندازند و آب
بند می شد

بند نمی شود فرمودند کنار دریا مردم دور شدند دست
را دراز کردند ذوالفقار در خانه زهرا در سر منبر بود فاطمه
دید ذوالفقار رفت ذوالفقار عرض کرد حالا ببرد ذوالفقار
را آوردند مردم دیدند تو بری ظاهر شد اشاره بکوه الوند
کردند در حقه شد شیشه اش بدم آب آمده کوه کوه آب برودی یکدیگر
سوار شد زینب هزار زرع مردم عرض کردند ما از این آب تلف می شویم
نیم انگشت را بکوه زدند نیم من جدا شده سوراخ کرد پیدا آب براه
افتاد از تمام بیخ بخارا تا نیز مردم کر کور انیه هر سال میمردند متوسل می شوند
حضرت امیر شفا می یابند و نیز عرض کرد اژدها مانده است نزد یک کش رفته بودند بیست
یک لب زیر را گرفته و یک لب بالا را از یکدیگر پاره کرد نصفش را حلوا انداخت
آمد بشهر یا دشاه انداده ضرب کرد پادشاه هر دو نصف دیگر شکلش که بهر
همان جا انداخته است هم مردم عرض کردند مخرجی پیدا شده علی دارد دفع آن را
بکن فرمودند دفع می کن که دفع آن کردی از جا در آمدند حضرت ذوالفقار
کشیده حمله کرد امان آوردند مسلمان شدند حضرت روانه شدند با سه نکل
در بین راه شهری بنظر ایشان در آمد گویا نزدیک به شهر
سبز باشد اطاعت حضرت نکردند نظری کرد حضرت همه سنگ شدند
از دکاکین و اسباب الحمد داشتند وقتی علیه السلام ند که حضرت رسول
مشغول نماز عصر بود روایت که امیر المؤمنان هر وقتی که با حضرت رسول

بود کفار نمی توانستند از تیت بحضرت برسانند زیرا که حضرت
دست هی انداخته یا دماغشان را میکند یا گوش ایشان را
هفتصد نفر از اکابر قریش بیگوش دماغ کرده بود واهم حضرت
در دل قریش بود از ین جهت حضرت در وقت هجرت او را
بجای خود خوابانید کفار آمدند اطرافش را گرفتند از جا حرکت
کرده صمصام را کشید کفار دیدند که علیست عرض کردند
ما بتو کاری نداریم پیغمبر کجا رفته فرمود هر جا که خواست
رفت دیگر جرات حرف زدن نکردن پیغمبر تشریف
بمدینه بردند در بکروز ده هزار کس بحضرت بیعت کردند
حضرت نامه نوشتند که یا علی با خدیجه کان را برداشته بیا در
حضرت بجاده گذشتند همه را سوار کرده روانه شدند ابوسفیان
و ابوجهل با قریش گفتند ما می رویم و اهلبیت پیغمبر را مانع می شویم
چهار ده هزار جمعیت کردند ابوجهل انها را قسمت کرده هفتاد
جا ایشان را در جلو راه مخفی کرد که اگر یکجا مغلوب شوند مثل
بیگانان غالب آیند هر ثلث فرسنگ یکی مخفی کرد و قدری از
هدند در نزد حضرت عرض کردند یا علی خانواده پیغمبر را بگذار
شتر هر جا که خواهی برو فرمود من نمیگذارم که شما امر بد واقع کنند
صمصام کشیده بر ایشان حمله کرد بیکطرفه العین همه را متفرق کرد بعضی
را سر انداخت چند نفر گریخته خود را به شتر ها رسانیدند دیدند
در هر منزلی قریب سه چهار نفر بقتل رسیده اند باقی کشته شده اند

٢
پرسیدند شما را چه شده گفتند علی کشته است حضرت
رسیدند به پیغمبر خبر دادند استقبال نمودند صورت علی را بوسیدند
چنان مردم مدینه از آمدن اهلبیت پیغمبر مشعوف شدند که اندازه
نداشت چرا که یقین کردند انصار که رسول خدا متوطن مدینه گر
دیدا اما یکمرتبه هم مردم مدینه از آمدن عیال اهل بیت پیغمبر
اندوهناک شدند و چنان فرو ریختند که نهایت نداشت وقتیکه
که بشر جذلم خبر آمدن تیت را در مردم داد الا آخر سرت
کنیز عباس طفل عباس را برداشته از مدینه بیرون شد چونکه قاعده است
مسافر از سفر که برمیگردد او را باستقبال میبرند نزد خیمه ام کلثوم
سمت نظر می کرد که عباس را ببیند دید عباس نیست چنین نیست شد
بجا دویدند طفل عم را بیاور او را نیده دست ببر وصورتش
بودایی روز عاشورا شمر ولد الزنا داخل زمین کربلا شد عیان میدان آمده
فریاد بر آورد این ابن اختی ببیند خواهران من کجا است عباس نزد برادر
آمد شمر ما را طلبید فرمودند برو ببین با برادران خود نزد شمر آمد بگو چه
میگوئی عرض کرد نام ام البنین مادر تو از قبیله ما است دست از یاری
حسین برداشته بیا داخل لشکر ما شو تو را سردار لشکر می کنیم چونکه اگر
تو کشته شوی جواب مادرت را چه بگویم عباس فرمود ظالم تو از مادرم
حیا نمیکنی که جواب مادرم را چه گوئی اگر من دست از یاری حسین بردارم
جواب فاطمه را چه بگویم و دامن فاطمه را برو جوابش نداده برگشت حضرت

برادرت

فرمودند عباس شمر چه می‌گفت عرض کرد که می‌گفت دست از یاری

برادرت بردار تو را حضرت فرمودند عباس اگر چه دل داری برو چرا که مبادا فی

... خواهرانم را اسیر کنند دختران مرا دست گیر کنند عباس گریست

و عرض کرد برادر تا زنده‌ام از کوفیان نترسم بعد برادران را یک یک به میدان

فرستاد خود شان مانند همینکه برادرانش شهید کردید ... خدمت برادر

آمد عرض کرد تو فدا تصدق برادری سینه‌ام تنگ شده از ... حضرت فرمودند

حالا که عازم راه شدی از برای اهلبیت بهم رسان عباس روانه شد محمد بن انس

گوید دیدم در خیمه حضرت ابا عبدالله ایستاده بودم حضرت نشسته بودند

بطرف عرصه شمشیر ... فرمود ... بیکمرتبه ...

کرد دیدم ... فرمودند لبیک عرض کردم ... که فریاد ... جواب

که لبیک فرمود پس فرمودند صدای عباس است ... الله ...

حضرت خود را به بالین عباس رسانیدند دیدند که دو دستش بریده است و دیدند

چشم تیر خورده است را دیدند وقتی که ... عباس رسید ... برادر تو

چه ... داری عرض ندارم مگر اینکه تا جان در بدن من است نعشم را

بخیمه نبری از روی سکینه خجالت دارم کلثوم و زینب خدمت برادر عرض کرده

بعد آمد که نعش عباس را بخیمه بیاورد که یکمرتبه دیگر قد بالا ...

به بینیم ... در خیمه منتظر بودند دیدند حضرت ... نعش عباس را آورد

پیش ... فرمودند قطعه قطعه الی آخر ام کلثوم بگو برادرم سید الشهدا

وارد شد در ... پیغمبر او را استقبال کردند او را ... پیراهن

او را ... را پیوسته ... گریه ...

گریه میکردند سید الشهدا ... گریه مکنید فرمودند

بجای امام ...

[illegible]

گرفته بود

شمشیرهای بیدادی ... اما حسن ... دانسته ... گفتند

بعدیم یکمرتبه دیگر مولای خود را دیدن نماییم امام با ... آمد که در پاره‌ای

بی حضرت شوند همینکه وارد شدند حضرت ... کرده بجوشیم ... فرمودم

بردند ... را طلبیده فرمود ... بتو نگفتم چرا که اگر برادران

مطلع شوند ترا پاره پاره کنند لیکن ... پدر شوهری ... برادر ...

جوهر که اطفالم را یتیم کردی برو که مطلب نخواهی رسید اسماء را انداخته جواب

نگفت باز حضرت غشی کردند همینکه بهوش آمدند بودند برادران صف

کشیده اند فرمودند حسین کجا است سید الشهدا ... پدر برادر را بر زانو نهاد

حضرت و سید الشهدا گرفته فرمودند وقت که ... بدان

که روح از بدن مفارقت کرد حسن بر زانوی حسین و دست حسین بر دست حسن از دنیا

رفت ... حسین بر زانوی ... الی آخر اسماء را معاویه در شام طلبید

ای اما حسن در شب چه میکرد تا صبح عبادت میکرد روزها چه میکرد صائم

بود مرا نفرین میکرد یا نه نه اما ایها الامیر ما در ... قحصم ...

که امام حسن ... آمد احتیاج بچراغ نبود ... از نور صورتش خانه روشن

بود همین نور در صورت حسین هم بود مثل شمع ... در خانه ...

کثرت ... روشن شده الی آخر در زیارت حسین

زیارت حسین ... بکربلا ...

بعد قدیر ثواب حج و عمره است وقتی که از خانه بیرون ... مقصد ملک مستحفظ

اوست تا او را بر گردانند چون بخانه برگشت ایشان در کربلا تا روز قیامت

برای او طلب مغفرت میکنند راوی خدمت معصوم عرض کرد ثواب معادل ... است

گویا فرمودند زیاد تر است ولیکن تا ... عرض نکرد الی آخر حضرت فرمودند

لا تقعد ولا تحصر از شما جواب بیرون ... ابراهیم در زمین کربلا ...

[illegible]

تویب

در آمد نوح کشتی طوفانی شد هم در آن کربلا بود تا حسین هنوز داخل نشده
بود که اندوهناک شد بسبب قتل مسلم و طفلان در طینت آنچه علما ذکر کرده اند اینست
که علیین را حق آفرید و سجین را خلق کرد ارواح پیغمبران و اوصیا را از علیین
و کفار را از سجین و محبان ائمه را از فاضل طینت ایشان و سجین آفرید
الخ جواب شبهه این حدیث را ذکر کرده اند اینست بعضی گفته اند که این خبر احاد است
و نادر است اگر حقست اثر مرجوع ما الحکم میکنیم الشئ در کالعدوم بعضی گفته اند
اینها از جمله متشابهات مثل آیات قرآن که متشابه و محکم دارد و تاویلش نمیدانیم
و معصوم میداند بعضی گفته اند که هر کس را که خدا میداند که عبادت میکند و از
اختیار مرتکب معصیت باو طینت علیین داده و عاصی را کفار را بد عکس مثلا اینکه
شخصی دو غلام دارد و میداند از یکی بجز خیر و خوبی دیده نمیشود و از دیگری
بجز عکس و لباس قیمتی هم دارد آیا بکدام یک میدهد ظاهر معلوم است بخوب میدهد
بعضی گفته اند که خدا آتش را افروخت و ارواح را امر کرد هر کس اطاعت کرد
از علیین شد و آنکه نافرمانی کرد از سجین در جواب محکم دیگر اینست که علما ذکر
کرده اند که تعقیب بمقتضای طینت نیست بلکه از آن نفرت است که
حقیقتم بد کس که خدا سته مرحمت کرده لیکن دخیل نیست در ثواب
که در فعل مخصوص است نه دارا باطل است امیدوار و نه معصیت انسان فاعل
مختار است عقل مردم هم یکیست هر کس در صدد آن بیتش در اکثر از جمله
اختیار کرد به هر کس که اورا امر و کذاشت از جهم انذار دختری از اهم
القادر که دید عمر عاشوره را داخل خیمه برادرم شدم دیدم برادرم بر و
در افتاده شمر ولد الزنا با خنجر کشید بر شانه نشسته میخواهد سرش را جدا
نماید پیش رفتم دامنش گرفتم آن شمر ناحری نداه بهر دست

ازین علیل

ازین علیل بود و مرا دور کذاشت در صف آن محنت کردم خنجر از عقب جگر د
خنجر را در میان دو کتفش فرو برد آورد آن طفل غش کرده بر زمین
افتاد همینکه بهوش آمد دید عمه اش مرهش میزد او گفت
گفت عمه بگو آن برادرم چه خبر داری گفت نظر کن دید در میان
دیگر دلش ابن سعد داخل خیمگاه کردید تا شخص حفظ شود پناه
بدشمن نمی برد اطفال همینکه ابن سعد را دیدند دویدند اطراف امیش
می گرفتند شروع بفریاد کردند ابن ما کسی را نداریم آن ولد الزنا
قدغن کرد لشکر را که رجوع باین نکنید هرچه غارت کرده اید
دهید که چیزی بسی نداد لیکن لشکر او کردند از خیمه سوختها یک
خیمه بر سر پا کردند که با اطفال دیگر از تشنگی ابد اید همیکفت
امام نمیرفت شمر ولد الزنا همینکه آن طفل را دید بکمر تیغه سر حوالا
را بیشتی انداخت در حالیکه گرنگاهی کرد دلش او عمه جو
و خود دو جا ری همینکه سر پدرش را دید سر را شروع
کرد ببوسیدن و فریاد میکرد و ... میکرد شمر ولد الزنا
بیکسوار اشاره کرد او را دلجویی کن آن ولد الزنا معدود
بر سرش زد آن طفل از دنیا رفت داغ اهلبیت تازه شد
اطفال را جمع کردند دیدند و طفل دیگر نیست جا بن سعد گفتند
سواری را فرستاد سوار گردش میکرد تا بکودی پرسید
بوته خاری را دید که آن دو طفل دست در گردن یکدیگر کرده اند
و خوابیده فریاد کرد یا بنات الحسین جا بشنید

مس نیزه را به پهلویش بند کرده حرکت داد و آواز کرد جواب
نشنید همینکه خوب متوجه کرد دید هر دو از دنیا رفته
اند صورت آنجا که گذاشته اند از سوز عطش لبهای شان
در میان خوال فرو رفته است این خبر را با حیبت داد از یک
طفل دیگر نا پیدا بود و شام هم شده بود زینب در آن
جا یکی به تفتیش در آن بیابان سرگردان بود سواری را دید
احوال پرسید گفت خواهر حسین طفلیرا دیدم به سمت قتلگاه
رفت زینب به قتلگاه رفت فریاد کرد برادر اطفال را من
سپردی من را که سپردی طفلی از اطفال پیدا نیست
یکمرتبه یک صدای از گلوی آن بریده گوای بلند شد خواهر
بیا زینب وقتی که رفت دیدن طفل در پهلوی پدر خوابیده
دست خود بر گلوی پدر کرده او را برداشته خیمه آورد

در سبب تا سوعا عطش بر سکینه غالب گفت بخیمها درم بردم تا پیدا جرعه آب
بیابم آمده دیدم طفل صغیر بر دیر دامنش نهاده پدر پینا نخ خلخ گفته بخیمه
بروم آنجا دیدم اطفال اطراف را گرفته العطش مرگویند زینب با اطفال بخیمه
عباس آمدند حضرت عباس خدمت برادر اذن بده سر سواس و بیت پیاده ابراد
هلال ابن نافع بجلی عرض کرد که عمر بن حجاج ابن عم حلت پیش رفته باو بگوید
پیش رفته عمر سیاهی دید گلیچه بسر ساعت آب بخرا تا بیدر ظالم چطور نه بخروم اطفال چشم تشنه اند
تو در جرعه آب بده تا بیرم گفت آب دریا و چهار هزار لشکر تعین داده که با آب ندهم تا بیعت نکنند
اظهار کرد آن قرآن و لد الترنا گفت اجرا مکن کم با ن خارجی آب نمیدم هلال ابن حجم
عباس خود را رسانید خیمه مغلوب شو غالب شد تدبیر مشک آب کرده خیمه کرد بخور الجبار
رسانیدند آب تا را قسمت کردند چشم اطفال روشن شد اما عباس خود آب نخورد

ولقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون
بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون اولئك
کالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون خلایق عالم منظور اند
از قدیم قدیم بسیار از جن دانی که از برای آتش و ... که هیچ از برای آن جهنم
است که نه بفهمند و گوشها نیست که بشنوند آنها نیستند مثل بهایم بلکه بدتر
و گرا هر آن نیستند از غافلی عز بر خلق عالم به هیچ نوع آن قلب داد
که حق و باطل را تمیز دهد و بعالم علو میل نماید و چشم داد که صنایع حق را
نظر نماید و گوش داد که سخن حق را بشنود پس هر گاه آن انعامها را در مقام
خود بکار نبرد مثل بهایم است بلکه بدتر از بهایم زیرا که بهایم را قوه ادراک
بیان نیست و آن مقصر نیستند بهیچ نوع آن که خلایق عالم در باره آن حق
فرموده و لقد کرمنا بنی آدم و او را بر همه خلایق حق املائکه برتری داده
و وعده جنات و حور و قصور باو داده هر گاه اطاعت نکند بهتر را ابد از حیوانات
بدتر خواهد بود چه تقدیر است که در این امت مرحومه خبر اعمال آنحضرت باین بافرت
اند افضل اکثر نه چنانی چه پس اکثر مردم مثل امم سابقه از کثرت معاصی باید مسخ
بشوند بلکه در باطن مسخ شده اند زیرا که امم سابقه که معصیت میکردند
یا هلاک میشدند یا مسخ میشدند مثل اصحاب السبت که خلایق عالم جدا از ینه
را مسخ فرموده بود و فرموده بود که روز شنبه ماهی را در دریا در امان نگذارید

بلکه باید آب نزا هیچ که این خبر بعالم‌ها رسید روز شنبه بخواطر جمع تمام به نوعها
زرد شدند و گردش می‌کردند مردم همه که دیدند در شنبه سرخ شدند و در باقی ایام
هفته نهان می‌شوند طغیان در زیر بند و با خود قرار دادند که در شنبه دام بنهند آید
بشود در باقی ایام هفته آن را بگیرند هر چند علمای ایشان را منع کردند نشنیدند
خوبان شد گفتند هر گاه شما چنین اراده دارید پس از میان ما بیرون
شوید که هر گاه عذاب بر شما نازل شود با شوم شما مبتلا شویم پس شهر را
نصف کردند علما و اخیار یک سمت شدند و باقی دیگر یک سمت و میان دیوار
کردند و از آنها آن مشغول چیکر دیدند تا یکروزی دیدند که آفتاب
بلند شد و در قلعه ایشان و آنجه متمید کر دیدند نردبان کذاشته بالا
رفتند دیدند که همه بصورت میمون شده اند خود را به پاهای علما و اخیار
می‌انداختند زاری می‌کردند سودی نبخشید تا مدت سه روز سه جان اکث
شدند ملکفا فراهم کردند فتح و هلاک شدند و در بین امت جدید نافرمانی شد
و بواسطه حجت خداوند عذاب ایشان تا بنافرمان اند آیا جدید ما هم بعد است
تا لواط و زنا و شرب خمر و غیبت که خدا منع فرموده و تو ترکیب اکثر
با دین عملها در باطن خود مسخ شده البته مسخ شده اکثر اهل جادیه با لکس
ببینند مردم بعضی را بصورت خر و بصورت سگ و بصورت گاو و ببینند

وباین صورت
پس امت قدر ترکیب معصیت شدند هلاک شدند قتل قوم صالح که ناقه را
پی کردند آن ناقه را که خداوند آیتی قرار داده بود و حضرت صالح قرار
داده بود که آب یکروز مال مردم و یکروز از آن ناقه و بعوض آب آن ناقه
آنقدر شیر می‌داد که همه سیر می‌شدند با وجود این طغیان کردند و در صدد قتل
ناقه برآمدند و بخود قرار دادند که آنچه ناقه بیرون شود بطلب آب
او را پی کنند همینکه ناقه بیرون آمد خواستند که پی کنند یکی از آنها
گفت که ناقه از دست ما که بیرون نمی‌شود الا آن تشنه است بگذارید که آب
بخورد بعد او را بکشیم عزیز بن احمر تابعه با وجود وقت تلبس شان نخواستند
ناقه را تشنه بکشند اما خر الفت کنند بر آتشه او را با وجود انکه میل اتفقد کر
خطاب بید شد امروز باره نمی‌کنند و تفتیش کرد آن مجروح بجانب شریعه فرار
روانه شدند لشکر را متفرق ساختند خود را باب رسانیدند اشاره بر کنیب فرمودند
که آب بخور بر کیسر بالا کرد یعنی تا تو آب بخوری من نمی‌خورم ابن زرکوار کفتی
از آب بر داشته که بیاید حم فیل که نزدیک دهان برد یکمرتبه یکنفر امیر بن الملک
جبار کشنه خر و خوف بمجلس جاری شد با وجود این از شدت عطش باز خاکفتند
آب بخورند یکمرتبه یکنفر از یاد کرد یا حسین تو آب میخوری و حال انکه لشکر
بچیلها زمتند آب را نخیت بجهت آنکه نزدیک خیمها رسیده بود روی کنند آید

بیکم ابیت والجناح بیشه کید زینب بعیله صدای شانه والجناح را
شنید فرمود یا سکینه جاء ابوک بالالمه فاستقبلوه تا نه صالح
را وقتیکه که گشته طفلی داشت به سر نعش مادرش آمد همینکه
مادرش را کشته دید سر بجانب آسمان بلند کرد و لب خود را حرکت
داد در حق قوم گویا نفرین کرد در روبه عقب بیابان کند پس یک اثر از
وی سر زد دریای غضب الهی بجوش آمد ناگاه رسید جبرئیل که بود قنبر میلی
اینقوم را هلاک کنی جبرئیل فی الفور بزمین آمد خیابان فوره کشید
که قوم کوپا بهم درید و هلاک شدند مزنی طفل ناقه صالح بجا دیگ
آمد صبی کجا در وقتیکه تیر حرمله بگلویش آمد چرا که قوم کوفه و شام
هلاک نشدند ببیر دارد بیش اینبود که در قتل سیدالشهدا اگر بدن زمین
از حجت خالی میرشد همه الا اینه اسم هلاک میرشدند لیکن بسبب بهان بیمار علیل
و فرزندش امام محمد باقر ع چه که بلا نازل شد با وجود امنی لطفها انا لله
و انا الیه راجعون

راوی گوید که در زمان رحلت امیرالمومنین ما ده نفر بودیم فرزندان
ما را اسیر کرده بند پادشاه فرنگ نه نفر را در درون زیت جوشانیدند
و من را [illegible] روانه شدم در بین راه
دیدم نه سوار بر اسبهای نو نشسته اند دو من اینهم همینکه نزدیک رسیدند
دیدم رفیقان منند پرسیدم شما را که در درون زیت جوشانیدند
گفتند همینکه روح از بدن ما مفارقت کرد ما را نزد حضرت بار [illegible]
بردند لطف [illegible] حال [illegible] دیدیم یا بل [illegible]
و نعیل [illegible] حاضر شویم [illegible] در کوفه [illegible]
امیرالمومنین از دنیا [illegible] که هر [illegible] تشییع
جنازه و غسل [illegible] حاضر شویم همه حاضر شدند [illegible] اما
نمیدانم [illegible] سیدالشهدا حاضر شدند یا نه [illegible] که حاضر شده [illegible]
بخون غسل [illegible] الا اخر
جناب سیدالشهدا [illegible] حاضر شدند [illegible] پدر دیگر پدر
الی آخر در وقتیکه حضرت امیرالمومنین رو بقبله نموده کلمه
بر زبان جاری کردند جناب زینب خاتون رو بام کلثوم نموده فرمودند
خواهر برو بگو مادرم فاطمه را بیاور که [illegible] پدرم را [illegible]

ام کلثوم آورد زینب چشم پدر را بست و تیغ که خضاب با نام حسین
هم از دنیا رفت زینب چشم برادر را بست اما آیا زینب چشم کی را
حسین را بست یا نه و تیغ که [illegible] پدر بالا افتاده بود زینب [illegible]
برادر آمد الی آخر   از آثاری که روایت شده قنبر دلدل مولا را
در خارج کوفه بچرا برده بود چنانکه صبح ضربت زده شد دید دلدل از چرا
باز مانده بود به سمت کوفه رو کرده اشک از چشمهایش جاری شده
گویا شیهه میکشد نعره میزند قنبر متحیر بود که آیا چه واقعه رخ داده
[illegible] دید از سمت کوفه یکی آمد گریه میکند ناله میکند قنبر
گفت ای مرد چه مقدمه رخ داد گفت قنبر آقا را کشتند
چه دلدل [illegible] با اضطراب داخل کوفه شد به بیند راست است یا نه
دید مردم همه گریه میکنند ناله میکنند گفتند قنبر آقا را ضربت زدند
الی آخر   راوی گوید که روزی بخانه بهلول رفتم دیدم
در را بسته [illegible] زر نزد او ریخته دستمال هم روش که در دستش
نزد او است گاهی آب زر زرد گاهی آب [illegible] بمکان نشسته
می‌کند و با خود حرف میزند [illegible] بهلول در را باز کرد

در بخوانه کسی نیست با که صحبت میداری آیا [illegible] به زر و گفتگو شده
که [illegible] با این صحبت میدارم [illegible] کردم و جواب شنیدم
گفتم که چه گفتی و چه شنیدی گفت از زر پرسیدم که بکدام عمل
تو بدین مرتبه رسیدی گفت از جور و زحمت زیاد چونکه [illegible]
هجوم کردم میزدند و با برخی میکندند و در محل [illegible] واقع شده
هجوم از بس از [illegible] خلق متاذی شدم [illegible] خطاب [illegible]
هنوز صبر [illegible] نرسیده صبر کردم شکر کردم تا اینکه [illegible] آمد [illegible]
از خاک [illegible] بکوره کرد دید طلا [illegible] این خبر منتشر شد آمدند
اطرافم را احصار کردند [illegible] الله اکبر [illegible]
میکردند که [illegible] از خاک [illegible] جای
رسید که مردم از جان بلکه بعضی از ایمان درباره من گذر زدند گفتم شنیدی
چه میگوید گفت از [illegible] پرسیدم که بچه جهت مردم از تو افتخار میکنند
و زیاد متوجه تو میشوند گفت [illegible] در هر خانه که [illegible] طفلا [illegible]
میگویند متوجه شده که [illegible] گفت [illegible] آنکه بدون [illegible]
[illegible] کردم [illegible] گفتم [illegible]

گفت از شمع پرسیدم که تو چه تقصیر کرده که ترا می‌سوزانند گفت
بجهت اینکه اصل من از زنبور است و شمع بعمل آمده بجهت اینکه زنبوران
می‌روند در تباه‌ها و باغات گردیده چرا میکنند و اکثر از مال حرام
تیز میکنند عسل شده است و باعث می‌شوند که از [illegible] خلاف و عمل آمده‌ام
از این میسوزانندم و از فتیله پرسیدم که سبب چیست که از تو هم مردم
منتفع می‌شوند و لکن پیغمبرانی ترا هم میسوزانند جواب گفت
بجهت اینکه هم صحبت بد شده‌ام بشو [illegible] مرا می‌سوزانند و الآن

بسم الله الرحمن الرحیم الم ذالک الکتاب لا ریب فیه الف
اشاره بالله لام اشاره بجبرئیل است میم اشاره بنام پیغمبر است
و حکمت چیست که ابتدا سوره بقره شد بجهت اینکه سید سورها است
چنانکه حضرت رسول صلعم فرموده‌اند که یا علی سید اول آدم [illegible]
سید عرب [illegible] و صهیب سید روم است و بلال سید حبشه و سلمان سید فارس
[illegible] کوه‌ها [illegible] رمضان است و چهار ماه حرام سید
[illegible] است و [illegible] قرآن سید کلام [illegible] است و سوره بقره

و در بعضی تفاسیر نوشته‌اند [illegible]

و بقیه آیات سوره بقره آیة الکرسی است

سید سورهای قرآن است از جهت شروع شد سوره بقره یعنی که قرآن
از جانب خداوند وحی شد بجبرئیل و جبرئیل امین وحی است و آورد
خدمت پیغمبر آخرالزمان چنانکه حضرت باری تعالی در کلام مجید می
فرماید و انه لتنزیل رب العالمین نزل به الروح الامین
علی قلبک لتکون من المنذرین یعنی بر [illegible] شان

پس معلوم شد که امین وحی جبرئیل است و از جمله
ملائکه مقربین است و صاحب قوة عظیم است چنانکه حضرت
باری تعالی فرموده است که ذی قوة عند ذی العرش مکین و روزی
جبرئیل خدمت رسول رسید حضرت فرمودند ای امین وحی خدا قوة تو چه
مقدار است که حق تعالی ترا ذی قوه خطاب کرده است عرض کرد که قوة
من چنان است که حق تعالی خطاب کرد که شهرهای لوط را که هفت شهر بود
بر دار بردا شتم بودم بال خود و بقسم بلند کردم که صدای گریه [illegible] ترا
[illegible] که آسمان می‌شنیدند و مدتی نگاه داشتم تا خطاب رسید که
بگردان و اصلا انحال منه تغییر بهم نرسید اما جبرئیل با وجود

المقول

آن عنکبوت در چند مقام از قوه خدا بجل شد مقام اول وقتی بود
که پیغمبر خدا از مکه هجرت کردند و تشریف برای غار ثور
شدند چنانچه مشهور است یکی [illegible] فی الروایات آمدند و بر در
غار خانه ساختند و بیضه کذاشتند و عنکبوت ضعیف را امر شد که
بر در غار تنیده شد [illegible] رسید جبرئیل [illegible] در باب جبرئیل
بیک طرفة العین خود را بزمین رسانید و بر در غار آمد عنکبوت باذن
حق تعالی بزبان آمد گفت ای امین وحی بچه کار آمده گفت آمده ام
که پیغمبر را حفظ نمایم گفت من میتوانم پیغمبر را حفظ میکنم احتیاج
بتو نیست جبرئیل فرمود ای عنکبوت کفار بسیار اند پنجاه نفر قسم
یاد کرده اند که پیغمبر را هر جا ببینند شهید کنند چگونه تو میتوانی پیغمبر را
حفظ کنی عرض کرد ای جبرئیل بسیار بقوه خدا مغرور شو با کجا قوت
[illegible] به بینیم میتوانی از این تارهای من یکی را از هم جدا نمایی
جبرئیل با آن عظمت خلقت که بود [illegible] بیست چهار هزار بال
دارد هر چند سعی کرد یکی را نتوانست [illegible] از قوه خدا
بجل

بجل شد مقام دویم وقتی بود که حضرت امیر المؤمنین با مرحب
خیبری مشغول حرب بود مرحب نسبت با حضرت کفتار ناشایست گفت
و حضرت در غضب شد و خواستند ذوالفقار [illegible] که خلل بسیار [illegible] جبرئیل
خود را بتعجیل بزمین رسانید و بال خود را از برای [illegible]
جبرئیل بتعجیل رسید و بال خود را سپر کرد در زمین و ضرب ذوالفقار
به بال جبرئیل رسید و بدرد آمد [illegible] وقتی که [illegible] حضرت رسول آمد
بال خود را بزمین می کشید [illegible] و مقام بود که جبرئیل بتعجیل نزول آمد
اما مقام سوم که بتعجیل بزمین آمد وقتی بود که حضرت [illegible] آمد
اما کو یا مقام چهارم وقتی باشد که جناب [illegible]
تکیه داده بود و [illegible] الا آخر

[illegible]

از جمله اخبار [illegible] روایت که اول کسیکه که [illegible] کربلا بزیارت
جناب سید الشهدا آمد جابر بود اما [illegible] باز [illegible]
با جابر اتفاق کردند [illegible] نزدیک کربلا رسیدند در [illegible]
[illegible] خیمه از [illegible] نصب کرد [illegible]

[illegible]

و خود در روضه نشست حکمت میدانست که فردا از بارت سوال می‌کنم

که دید از خیمه صدای گریه بلند شد داخل شد دید زوجه‌اش مو را پریشان کرده

گریه می‌کند گفت ترا چه می‌شود که بنشینی تا بگویم در واقعه دیدم که

فاطمه زهرا با چهار هزار حور سر برهنه وارد کربلا شد در سر قبر فرزندش

مشغول تعزیه شد یکی از آن حوریها گفت که ای بی‌بی سینه پدرم را که فاطمه

بگو که اگر فرزند از جهان رفته بکربلا بیایید یکی دیگری را به حضرت

و یکی دیگر را گفته برو فرزندم حسن را خبر کن و خود فاطمه خود را بر روی تن فرزندش

انداخت مشغول گریه شد که پیغمبر خدا با امیر مؤمنان و امام حسن در رسیدند اما

تمام عمامه ژولیده گریه کنان آمدند رسول خدا فرمودند نور دیده فاطمه

سر بردار از روی سینه گریه مکن فاطمه اگر گریه کرد اندوه تحمل نشد امیر مؤمنان

فرمودند تو صبر باز تحمل نشد حضرت امام حسن پیش آمد سر مادر را بر زانو نهاد

عرض کرد که مادر در آخر من هم شهید شدم ... پیغمبر خدا نتوانست فاطمه را

بر سر قبر جای گریان ... بنیدانم پیغمبر کجا بود وقتی که سکینه خود را بروی

نعش پدر انداخته بود قاعده میان اعراب اینست که هر کس از دنیا میرود

طفلش را سیاه پوشانند در میان مجلس بنشانند که او شیرین زبانی کند

دیدم گریه می‌کنند سکینه شمع مجلس اهلبیت شد او را در میان

داد نشستند اما لباس سیاه نداشت مگر اینکه بدنش از ضرب تازیانه

و صورتش از صدمه سیلی سیاه شده بود آن طفل خواست نعش پدر را

بسینه چسب نتوانست آنگاه خود را در پهلوی پدر انداخت

دست را بزیر گلوی بریده که خون تازه روان بود گرفت همینکه پر خون شد

بصورت خود مالید اهلبیت هم تمام تبعیت کردند و فی الواقع به تمام تبعیت

حضرت فاطمه را کردند و در وقتی که بستر شدند را اسید کردند حاضر بود عرض

کرد پدر اذن بده که صورت خود را بخون فرزندم سرخ نمایم پیغمبر فرمود

نور دیده اول بگذار که من صورت خود بخونش رنگین کنم بعد تو بکن

مشغول شیرین زبانی کرد دید عرض کرد پدر بعد از تو متوجه اطفال الیتیم

که شود پدر رفته زود ... گریه کرد بیکس است ... روز امروز

کرد عرض کرد ایا جدتی ... البر وا ... منسوب ...

۱۲ در تواریخ نوشته‌اند که سالی یک آدم آبی از دریا گرفتند زن

بچه او را ... طفلی از دو متولد شد آن طفل بزرگ شد زبان

مادر و پدر را ... از طفل پرسیدند که مادرت را از کجا

دریا به پدرش از مادرش ... از جمله ... این وجه

۱۱۹

که مادرش گفت سایه در دریا جانوری پیدا شد که همه اهل دریا
از دست او زبون شدند حقیقت کردند چند مرتبه که او را هلاک
نمایند نتوانستند آخر بخدا نالیدند الحی جانور صوالیست از جنس
مار که چون هزار سال عمر کند چنان فربه می شود که اگر همه مردم
جمع شوند برابر او نمی شوند و هنگامیکه هزار ساله شد با امر حکم می شود
که او را در دریا بیفکنند از آن جانور از ترس ابر در زمستان بغاره
خود پنهان است و در تابستان از ترس عقرب در نمی آید الغرض
آن زن گفت هنگامیکه مردم بخدا نالیدند دیدند دریا شکافته شد
شخصی داخل دریا شد بیک ضرب آن جانور را هلاک کرد گفتیم نام تو
چیست گفت نام من بلفظ مردم بهترین خلق است اما بلفظ
بابا با حیدر داشت نام خود را آنچنان گفت و آل ادم
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ
یعنی بدرستیکه برگزید خدا آدم و نوح و آل ابراهیم که مراد پیغمبر خدا باشد و آل
عمران که امیر المؤمنین بر عالمیان حضرت باریتعالی مرتبت دنیا و آخرت
را به پیغمبر آخر الزمان داده است اما بجهت بودن این مرتبت
عطا

ظاهر گردد آخر الزمان یعنی روز قیامت ظاهر شد چنانکه در حدیث
آمده چون روز قیامت شود صد و بیست و چهار هزار منبر در محشر قیامت
از برای پیغمبران نصب کنند و در میان آن منبرها منبری باشد از همه بلندتر
و پیغمبر با تمام پیغمبران بر آن منبر قرار گیرد که در آن اثنا از مصدر جلال عظمت ندا
در رسد که ای حبیب من خطبه بخوان پس پیغمبر آخر الزمان خطبه بخواند در
نهایت فصاحت و بلاغت که هیچیک از پیغمبران چنان خطبه نشنیده
باشند پس منبر دیگر از برای اوصیای پیغمبران نصب کنند و منبری از برای
امیر المؤمنان در میان آن منبرها نصب کنند که از همه رفیع تر باشد پس ندا
رسد که یا علی تو هم خطبه بخوان پس امیر المؤمنان خطبه بخوانند که هیچیک
از اوصیا چنان خطبه نشنیده باشند پس از برای فرزندان پیغمبران منبرها
نصب کنند و از برای حسنین دو منبر نصب کنند که از همه بلندتر باشد
و حسنین بر آن منبرها بر آیند ندا رسد که شما هم خطبه بخوانید پس ایشان هم خطبه
خطبه بخوانند که هیچیک از فرزندان انبیا چنان خطبه نشنیده باشند پس از
مصدر جلال ندایی در رسد که الیوم لمن الملک همه اهل محشر بنویسند الملک که
باشند متحیر در جواب ندا داشته باشند ملکی ندایی که در دنیا القا الله
الله طلق چه یعنی جواب خطبه باب و امیر المؤمنان و حسنین بگویند

در حاشیه: از حضرت ... امام حسن ... امیر المؤمنان ... بدر ... کنند ... پیغمبر ... آورد ... [illegible]

لله الواحد القهار ندا در رسد که امروز پادشاهی را به محمد و علی و حضرت کرامت فرمودیم

در آن اثنا جبرئیل بر فرود و بگوید کجاست فاطمه زهرا دختر پیغمبر آخر الزمان

و کجاست آسیه زن فرعون و کجاست [illegible] در این حین جبرئیل ناقه از بهشت

بیاورد و حضرت فاطمه بر آن ناقه سوار شده صد هزار ملک در جلو و صد هزار

ملک در رکاب و صد هزار در جنب چپ و صد هزار [illegible] چنین کنند که بالای ناقه جبرئیل

[illegible] ملک باشد که در آن اثنا حضرت باری تعالی ندا [illegible]

ندا آید که یا اهل محشر غضوا ابصارکم دیده‌ها بپوشید تا حضرت فاطمه این جلال

[illegible] بهشت رود [illegible] زیرا که [illegible] نظر کنند ندا آید که چرا معصیت

نظر کردید [illegible] یا الهی میخواهیم که قدر و مرتبه [illegible] با اهل محشر ظاهر گردد

ندا آید که برگردد [illegible] داخل بهشت گردان [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] از میان [illegible] جدا [illegible] بهشت [illegible]

[illegible] نظر [illegible] نکنند [illegible]

[illegible] عرض نمایند الهی میخواهیم که قدر و منزلت [illegible]

[illegible] اهل محشر ظاهر گردد ندا در رسد که [illegible]

[illegible] داده [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible] علیه [illegible]

از آتش [illegible]

ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین یعنی

بدرستیکه خدا برگزید آدم را و نوح را و آل ابراهیم که اسحق و یعقوب باشند و آل

عمران که موسی و هارون باشند و در تفسیر اهل بیت مراد به آل عمران علی ابن ابی طالب

و اولاد ایشان و ابن عباس [illegible] نیز از پیغمبر روایت کرده است

که فرمود آل ابراهیم منم و آل عمران علی ابن ابی طالب ذریة بعضها من بعض

والله سمیع علیم در حالتیکه ایشان فرزندانی اند که بعضی از ایشان از بعضی زاده شده اند

و خدا شنوا و دانا است اذ قالت امرأة عمران رب انی نذرت لک ما فی بطنی محررا

یاد کن ای محمد که چون گفت زن عمران که ای پروردگار من به درستیکه نذر کردم از

برای تو آنچه در شکم منست در حالتیکه آزاد کرده شده باشد از قید تعلق دنیا تا خاص

[illegible] خدمت [illegible] و در آن زمان [illegible]

[illegible] و فرزندان را با [illegible] نذر می کردند که جاروب کنند و آب زنند

و چراغ روشن کنند و تا ممکن میشد از مسجد بیرون نمی آمدند و خدمت می کردند

تا بالغ میشدند و بعد از آن مختار بودند در بیرون رفتن و هیچکس از انبیا و علما [illegible]

نبود مگر که اولاد خود را محرر کرده بودند برای خدمت بیت المقدس چون حنه زن

عمران چنین نذر کرد شوهرش گفت چرا چنین کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و دختر

[illegible] بالغ [illegible] فتقبل منی انک انت السمیع العلیم پس قبول کن از

من آنچه نذر کردم به درستیکه تو شنوایی و دانایی [illegible]

[illegible] دختر است [illegible] خدمت بیت المقدس قبول [illegible]

روایت که چون مریم به دنیا آمد مادرش او را [illegible] پیچیده به بیت المقدس آورد

[illegible] ذکر [illegible] نذر کرده شده [illegible] خدا [illegible]

[illegible]

ملکوت شنیدند و بجهت این هر یک را داعیه‌ای بود که متوجه مریم شوند از الجمله
ذکریا گفت که من اولی‌ام زیرا که خاله او در خانه منست آخر قرار بر قرعه دادند
بر نحوی که قلم‌هایی که توراة می‌نوشتند یکبار در نهر اردن برده در آب انداختند
قلم هر که برآید پرورش مریم کند قلم ذکریا که از اولاد سلیمان بود بر روی آب آمد
و کفالت مریم بوی قرار گرفت او را بخانه برد و دایه برای او مقرر کرد چون
از حد طفولیت درگذشت او را به مجد آورده غرفه را که بجز نردبان راه دیگر نداشت
برای وی ترتیب داد و هر وقت که بیرون می‌شد در غرفه را قفل میکرد و در وقت
آمدن روزی او را نزد او دیدی و میوه زمستان در تابستان و عکس ملاحظه کردی
تعجب کردی و می‌گفت از کجا است می‌گفت از جانب خدا است کلما دخل علیها زکریا المحراب
وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق
من یشاء بغیر حساب و حضرت رسول صلعم روزی در زمان قحط و غلا بخانه فاطمه آمد
فرمود که در خانه تو از خوردنی هیچ هست که بیدار شده‌ام روز است که طعام نخورده
فاطمه و حسنین و امیرالمؤمنین سه روز بود که طعام نیافته بجا نبودند فاطمه بخانه رفت
و سجاده مبارک بگسترد و دو رکعت نماز بگذارد بعد از آن مناجات کرده از نور
گفت الهی از غیب طعامی برسان و دل ما را از اندوه پدر و شوهر و فرزندان برهان
در آن حال زنبیل خالی در آن خانه بود دید بخار برآن برآمد خوب نظر کرد دید مملو
از طعام است برداشته نزد پدر بزرگوار آورد چون سرپوش را برداشتند قرصی
بود پوز از نان خاص لطیف و مملو از گوشت‌های بریان و بوی مشک از آن ساطع بود فرمود انی
لک هذا این از کجا بتو رسیده فاطمه با طعام الهی فرمود هو من عند الله ان الله یرزق
من یشاء بغیر حساب حضرت فرمود که الحمد لله که حق تعالی ترا به شبیه بدید زنان بنی اسرائیل

یعنی مریم بنت عمران مانند گردانید که هر گاه ذکریا داخل ... پس همه از آن طعام تناول
کردند تا سیر شدند و هنوز مملو از طعام بود و بهمان حال هم زنبیل ...
آورده‌اند که بعد از قضیه عیسی انصار ... نجران ... اعتراض کشوده شدند
گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی ... گفتند برادر ما ... ایشان از
بشنیده بدیت ... فرمود که کاش نام عبد الله بر عیسی را دشنام باشد
او بنده ایست فرستاده خدا آتش غضب ... ساده ... نجران برافروخته گفتند
که هرگز دیده و شنیده که فرزندی بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیه فرستاد که
ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون
یعنی بدرستیکه صفت عیسی نزد خدا الحق صفت آدم است آفریده آدم را از
خاک پس گفت مرا آن قالب را که به حکم من به باش زنده پس ببود مراد
آنست که چون او را در حالت در گرفت نه زنده شدن او در حال زنده شد
الحق من ربک فلا تکن من الممترین یعنی فرزند گو از نزد پروردگار تو است
پس مباش از شک کننده گان ... پس هر کسی که با تو در باشد در انجیل علیه
بنده خدا ... فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع
ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل
فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی هر که با تو مجادله نماید از نصاری در
باره عیسی و ... با ... بعد از آنکه آمده تو ... از ...
عیسی بنده برگزیده و رسول حق تعالی است پس بگو ای نصاری که بیایید از برای
مباهله بخوانیم پسران خود و پسران شما را یعنی ما از خود و شما از خود و از ما زنان ...

خدا را و زنان خود را و ما نفسهای خود را و شما نفسهای خود را
پس لعن کنیم بر کاذب خود یعنی تکذیب دانیم مغفرت خدا را بر دروغ
گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب تا عذاب خدا متوجه او شده محو
از بیخ جدا شود چون این آیه نازل شد حضرت رسالت ترسایان نجران را
طلبیده فرمودند هرچند در حقیت مذهب خود شما در عناد و مناظره می افزایید
اکنون بیایید تا مباهله کنیم تا حق از باطل ممتاز گردد [illegible]
کردند گفتند امروز ما را مهلت ده تا با یکدیگر مشورت کنیم پس
بمنزل خود رفتند عاقب که اعلم ایشان بود گفت عقلا [illegible]
که بر شما ظاهر است که محمد پیغمبر خداست اسقف که از جمله احبار ایشان
بود گفت ای قوم اگر محمد فردا با اصحاب خود بیرون آید بیایید مباهله
کنید و با او مباهله نمایید که او بر حق نیست و اگر با خاصان اهل بیت خود
بیرون آید از مباهله او حذر کنید که او پیغمبر بحق است پس روز دیگر همه
در مسجد جمع شدند هر یک توقع داشتند که رسول او را حاضر سازد حضرت در آن وقت
چهار نفر بوده اند که خاصان اهل بیت خود را از زنان و مردان و کودکان
که حقیقتا بدعای ایشان عذاب نازل کرد پس دست امیرالمؤمنین بگرفت
و حسنین از پیش او میرفتند و فاطمه بر عقب ایشان گفت چون من دعا کنم
شما آمین گویید اسقف گفت اینها کیستند که با محمد اند گفتند که پسر
پسر عم و داماد اوست و آن زن دختر اوست و آن کودکان دختر زادگان
او شد باز ایشان گفت که محمد چگونه داشته شده است که فرزندان

[illegible]

وخاصگان خود را بمباهله آورده بخلاف آنکه او را ظفری بودی دیگران را
اختیار نکرد در مصلحت نیست که با او مباهله کنیم اگر محبت خود و قیصر روم
نبودی بوی ایمان می آوردم اکنون با وی مصالحه کنیم بر هر چه او خواهد
دهیم گفتند بجهاد روی گفتند آنچه میگویی عین مصلحت است پس اسقف جواب بحضرت
رسالت کرد و گفت یا ابا القاسم انا لا نباهلک و لکن نصالحک ما
با تو مباهله نمیکنیم و لیکن مصالحه میکنیم پس با ما مصالحه کن بر چیزی که بآن
قیام توانیم کرد حضرت با ایشان مصالحه کرد بر دو هزار حله از حلهای اواقی
قیمت هر حله چهل درهم که هزار [illegible] ایشان باشند و صلح نامه بر این وجه نوشتند
و کاتب امیرالمؤمنین بود پس متوجه دیار خود شدند و در راه عاقب یاران خود را
گفت که والله ما و شما میدانیم که محمد پیغمبر مرسل است و آنچه میگوید از قبل خداست و بخدا
هیچ قومی با هیچ پیغمبری مباهله نکرد مگر که مستاصل شد و از کوچک و بزرگ ایشان
یکی زنده نماند اگر مباهله میکردیم همه هلاک میشدیم و بر روی زمین هیچ ترسا
نمی ماند و گفت اگر من در ایشان نگاه میکردم رویهایی دیدم که اگر از خدا درخواست کنند
کوهها را از مواضع خود زایل میکند دانید و حضرت رسول فرمودند که اگر
نصرانیان با من مباهله کردندی حق تعالی ایشان را مسخ کردی بوزینه و خوک و هم
آتش بر ایشان فرو ریختی و جمیع اهل نجران را [illegible] حتی مرغانی که بر درختان
ایشان میبودند هلاک میشدند و باجماع همه مفسران مراد با ابنائنا حسنین است
و دلالت میکند که دختر زاده شخص فرزند او است و حسنین پسران رسول اند [illegible] حقیقی محمد صلعم است

و مراد به نفس ما فاطمه زهراست و این دلیل افضلیت اوست بر جمیع زنان
از این جهت رسول صلعم درباره او فرموده‌اند که فاطمه پاره‌ای از اعضای منست هر که
او را آزرده سازد پس چنانست که مرا آزرده و هر که مرا آزرده خدا را آزرده
و مراد با نفسنا امیرالمؤمنین کم حضرت رسالت فرموده که من و علی را دشمنی
ندارید با او محبت ورزید که او از منست و من از اویم ای مردمان [illegible]
مختلف خلق شده‌اند و من و علی از یک درخت و نیز فرموده که من و علی از یک نور خلق
شده‌ایم و از خصایص [illegible] من آزاد ان [illegible] آیه [illegible]

زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة
زینت داده شده برای مردمان دوستی آرزوهای نفس از زنان که بدترین دام شیطان‌اند
چنانچه پیغمبر فرموده که زنان دام شیطان‌اند و در اخبار آمده که بیشتر معاصی و آفتی
که در عالم واقع می‌شود از شامت زنان است و از فرزندان ذکور که باعث محبوب پدر
و مادر [illegible] و به سبب محبت ایشان والدین بر جمع مال بخل می‌ورزند تا ذخیره معاش ایشان
باشد و جویندگی قنطار را که فراهم آورده شده من الذهب والفضة والخیل المسومة
والانعام والحرث ذلک متاع الحیوة الدنیا والله عنده حسن المآب
از طلا و نقره و مراد بقنطار مال بسیار است و از اسبان علامت‌دار و چهارپایان
و از کشت‌زار اینهمه که مذکور شد چیزی است که نفع یابند از آن در زندگانی دنیا و خدای
که معبود برحق است نزد اوست نیکویی بازگشت یعنی نعیم اخرویه بهتر است ازین نیکو
تر است قل اؤنبئکم بخیر من ذلکم للذین اتقوا عند ربهم جنات تجری من تحتها
الانهار خالدین فیها وازواج مطهرة ورضوان من الله والله بصیر بالعباد
بگو ای محمد آیا خبر دهم شما را به بهتر از اینها که ذکر شد برای آنانکه پرهیز کنند از
کارها

از کارهای زشت نزد پروردگار ایشان بوستانهاییست که اندکی از آن بهتر است از دنیا و
آنچه در دنیاست [illegible] از زیر اشجار قصور آن جویبارهای آب در حالتی که جاوید باشند [illegible]
در آن بهشتها و زنان پاکیزه از حیض و نفاس ولیکن نه مانند [illegible] در [illegible] از بهشت
و نعمتهای [illegible] که حقیقت با اهل بهشت خطاب می‌کنند که ای احباب [illegible] از
[illegible] می‌گوید خشنود [illegible]
[illegible] آمده که در جنت [illegible] یکی را [illegible]
[illegible] محمد و آل محمد [illegible] که در [illegible]
را هفتاد حوریه و چهار [illegible] می‌دهند و گاه بر تخت خلا تکیه داده باشند که ناگاه
شعاع نوری [illegible] گوید از کجاست این نور باد گویند از [illegible]
که [illegible] از خیمه خود بیرون آمده بسوی تو نظر کرد از شوق لقای تو
تخت تو چون ترا دید [illegible] تکیه داری [illegible] شوق و فرح تبسم نمود و آن
شعاع از نور دندانهای او جلوه می‌نماید [illegible] که او [illegible] از منزل خود نزد تو می‌
آید چون خوشی چنین [illegible] هزار غلام و هزار کنیز این [illegible]
از خیمه بیرون آید [illegible] و [illegible] دخته [illegible] از طلا و نقره [illegible]
[illegible] یاقوت و زبرجد از [illegible] که [illegible] از زیر هفتاد حلقه
نمایان [illegible] هفتاد ذرع و عرض [illegible] چون نزدیک [illegible]
[illegible] را [illegible] پس دست در گردن یکدیگر درآورند
و [illegible] حاصل شود [illegible]
آدم [illegible] عیسی [illegible] یوسف [illegible] داود و خلق محمد [illegible]
در بهشت بلا [illegible] از ابتدای خلق بهشت [illegible] الذی [illegible]
اهل بهشت غلبه کرده [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بیرون آمد فرعون [illegible] علیهما [illegible]
٢٤٠

پس عزیز من الحمد در بهشت است مثالش در دنیا چون است چنانچه مرویست که در غزوه که
حضرت رسول بجهاد رفته بود چون شب درآمد ابو ابی الاسلام کرد و تا شب ... بیعقوبی
رفت تا کرفت وچون شب تاریک بود راهب را حکم بست تا صبح مشغول عبادت بود چون صبح
شد راهب شده بود پیشه برآمد خوانده ... فرش مد آمد که منبری آراسته در پیش نهاده وخلق زیاد
جمع شده اند ابو ذر هم رفت داخل در میان مردم شد از یکی سبب را پرسید گفت راهب را هیبت
که سالی یکبار از صومعه در می آید ومردم را بدین ترسا دعوت میکند واین خلق طمع او دیده کرد
ریش انتظار در صومعه باز شد راهب بیرون آمده مردم حرکت کردند واحترام زیاد نسبت باو بجا آوردند
وچون آن پیر بمنبر رفت سکوت نموده مدتی هیچ نگفت بزرگ قوم گفت شما را چه میشود گفت
امروز در میان شما یکی از امت محمد است وراه حق بر من بسته است جمع برخاستند که او را پیدا کرده
بکشیم تجسس کردند تا یافتند زاهد گفت بنشینید تا من پیدا اکنم نشستند گفت ای امت محمد
بحق آن خدایی که محمد بشیر و بحق محمد که امت او پیغمبر شما جز از تو بپرسم ابوذر با خود
گفت هزار جان من فدای خاک قدم رسول باد از جا حرکت کرد ومردم قصد وی کردند راهب
منعشان کرد و گفت نزدیک بیا رفت گفت محمد شما را از چه میترساند گفت از دوزخ گفت
از چه امیدوار میکند گفت از بهشت ورحمت خدا گفت میگوید در بهشت خوردن هست و
قضای حاجت نیست گفت بلی گفت مثالش در دنیا چیست گفت بچه در شکم مادر تغذیه میکند
و بول و غایط نیست گفت میگوید دو نهر برابر هم میرود بهم آمیخته نشود مثالش چیست
گفت تخم مرغ گفت میگوید درختیست که شاخهای آن بخانهای ... مثالش
چیست گفت آفتاب گفت میگوید از یکچشمه آب مختلف در آید یکی تلخ و دیگر شیرین و شراب طهور
و آب خوشگوار مثالش چیست گفت کله سر چهار آب آب چشم شور گوش تلخ بینی بو دهن
شیرین رهبان خواستند دیگر سؤال کنند ابوذر گفت چند سؤال کردی و من جواب گفتم یکبار تا من
یک سؤال کنم گفت بگو پرسید کلید در بهشت چیست وچند دندانه دارد رهبان هیچ نگفت بزرگ
قوم گفت ای راهب بگو گفت میدانم لیکن هرگاه من گفتم شما هم باید بگویید گفتند
ما تابع شمائیم گفت کلید طیبه توحید است وسه دندانه دارد سه کلمه شهادت جاری کرد و قوم هم جا
بیرون کرده از منبر پایین آمد ابوذر را دعا کرد و با قوم گفت بجز حقیقت پیغمبر ندیدیم که دیدار
الکم

الحمد لله الذي جعل التقوی لباسا للمتقين والاسلام سبيلا للمسلمين
والقرآن هاديا ودليلا للمهتدين والصلوة معراجا للمؤمنين ول
يتقبلها الا من المتقين وهم في جنات النعيم في مقام امين فاتقوا الله
فان التقوی خير زاد للسالكين وشرح صدورهم بانوار اليقين ونو
ر قلوبهم باسرار العارفين واسقی ضمائرهم من ماء معين والصلوة
والسلام علی اشرف الانبياء والمرسلين محمد وآله الطيبين الطاهرين
سيما ابن عمه سيد الوصيين وامام المتقين ويعسوب الدين علي امير المؤمنين
ولعنة الله علی اعدائهم اجمعين الی يوم الدين وبعد فقد قال الله تبارك
وسيق الذين اتقوا ربهم الی الجنة زمرا حتی اذا جاؤوها وفتحت ابوابها
وقال لهم خزنتها سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين حاصل معنی اينست
كه رانده ميشوند متقيان ونيكوكاران فوج فوج بسوی بهشت تا آنكه
وارد بهشت شوند ودرهای بهشت گشوده ميشود از برای ايشان وخازنان
بهشت انتظار ايشان ميكشند انتظار كه غيران خدا كي ميآيند وچون بيابند
ايشان را خازنان بهشت ابتدا بر ايشان سلام كنند وگويند خوش آمديد
پاك شده و پاكيزه آمديد داخل بهشت شويد وهميشه در آنجا مخلد خواهيد بود و
ايشان حمد خدا كنند وگويند الحمد لله الذي صدقنا وعده واورثنا الارض
نتبوأ من الجنة حيث نشاء فنعم اجر العاملين يعني حمد خدا راست كه راست
نمود بما وعده خود را وميراث داد ما را از زمين بهشت كه در هر جا از آن خواهيم
منزل كنيم پس نيكوست اجر عمل كنندگان مرويست كه بهشتها يكه در
قرآن مذكور است هشت بهشت است ١ جنة الفردوس ٢ جنة العاليه ٣
جنة النعيم ٤ جنة العدن ٥ جنة المقام ٦ جنة الخلد ٧ جنة المأوی

حقّه دار السلام و از حضرت امیر المؤمنین مرویست که در بهشت درختیست
طوبی و اصل آن درخت در خانه پیغمبر است و نیست هیچ مؤمنی مگر آنکه در خانه
او هست شاخه از شاخهای طوبی و قصد نمیکنند اهل بهشت چیزی را
مگر آنکه از شاخ درخت طوبی بر می‌آید همان چیزی که خواسته‌اند و اگر سوار تند
روی صد سال در سایه آن بتازد از آن سایه بیرون نمیرود و از حضرت
صادق منقولست که حلّه‌ها از آن بیرون می‌آید و از زیر آن اسبان با
زین لجام بیرون آید و بول و سرگین ندارند و دوستان خدا بر آنها سوار
می‌شوند و پرواز میکنند در بهشت بهر جا که خواهند و از حضرت
رسول مرویست که در بهشت غرفه چند هست که از بیرون آنها
اندرون آنها و از اندرون آنها بیرون آنها دیده می‌شود
و از امّت من که کسی در آنها ساکن می‌شود که سخن او نیک باشد
و طعام بمردم خوراند و فاش السلام باشد یعنی بهر کس برسد
سلام کند و نماز کند در شب در وقتیکه مردم در خواب باشند
و از حضرت صادق ع منقولست که پست‌ترین نعیم بهشتی آنست
که بوی آن هزار ساله راه میرسد و پست‌ترین اهل بهشت از
جهت منزل آنست که اگر جن و انس وارد او شوند وسعت او را
دارد طعام و شراب آنچه صرف کنند و کم نمیشود از آنچه در نزد اوست
و پیوسته حسن و جمال و کمال ایشان زیاده می‌شود بخلاف
اهل دنیا و هر مردی را قوّة صد مرد خداوند کرامت فرماید از خوردن
و آشامیدن و جماع کردن و فرمودند در بهشت نه بیست

کرده ازان

که در دو طرف آن دختر را رویده سبز شود و چون مؤمنی بکند و بلذتی
و خوشی آید او را آن دختر را بجنبد حق تعالی بجای آن دختر دیگر سبز کند
و فرمودند حق و حج کرده میشود در بهشت هر مؤمنی هشتصد
باکره و چهار هزار ثیّبه و دو حور العین راوی گفت عرض کردم فدایت
شوم هشتصد باکره فرمودند بلی و مقاربت نمیکنند آنها را هیچ وقت
مگر آنکه می‌یابند بکر دیده میشود منقولست که آن حوریها از زیب
هفتاد حلّه راوی عرض کرد فدای تو شوم آیا بر ایشان کلامی
هست فرمودند کلامی میگویند که نشنیده اند خلایق شیئی
بهتر از آن کلامی ابو بصیر عرض کرد چه میگویند حضرت فرمودند
که میگویند بصداهای خوش نحن الخالدات و نحن الناعمات
و نحن المقیمات و نحن الراضیات و ماییم همیشه مخلّد در بهشت
و نمیمیریم و ماییم نازک و نازنین و هرگز کهنه نمیشویم و ماییم مقیم
در اینجا و هرگز بیرون کرده نمیشویم و ماییم راضی و خوشنود
از شوهرهای خود و هرگز غضب نمیکنیم طوبی لمن خلق لنا و
طوبی لمن خلقنا له خوشا بحال او کسیکه خلق شده از برای ما
خوشا بحال کسیکه خلق شده ایم ما از برای او و میگویند ما
ایم آنقدر نازنینکه اگر یکتار گیسوی ما را در میان زمین و آسمان
بیاویزند هر آینه خیره کند نور آن همه خلایق را و اخبار در این مضمون
زیاد است اما چه فایده که جای هر کس نیست و جای پرهیزکاران
است چنانچه حضرت باری میفرماید ان المتقین فی جنات النعیم

پس بدان عزیز من که بهترین مردم نزد خداوند کسی است که تقوا
بیش بیشتر باشد که میفرماید ان اکرمکم عند الله اتقیکم و در
جای دیگر میفرماید انما یتقبل الله من المتقین و در جای
دیگر میفرماید ان المتقین فی مقام امین و حضرت امیر فرمو
دند متقی کسیست که هرگاه جمیع عمل او را در طبقی بگذارند
و سرپوش از روی او بردارند و بر همه اهل عالم عرض کنند
چیزی در او نباشد که او را شرم آید گفت ختم الانبیا وا
لمرسلین معدن تقوی قلوب العارفین هست تقوی
پیشه مردان مرد نیست کار مردم بیهوده گرد و تقوی
بر دو قسم است یکی تقوای ظاهری که تقوای جوارح است
مانند نماز و روزه و حج و زکاة و غیره از عبادات ظاهریه و د
یگری تقوای باطنی که تقوای قلب است که تخلّق باخلاق
الله و اتّصاف بصفات الله باید نمود و از تقوی چیزها باید
فرو نشسته برداشت که ان خیر الزاد التقوی و اگر واضح تر
خواهی ذکر تقوی را اینست که امیر مؤمنان فرمودند
که ان لاهل التقوی علامات یعرفون بها بدرستیکه از برای اهل
تقوی علاماتی چند است که شناخته می شود بان علامات اوّ
ل آنکه هرگز دروغ نگویند و امانت را خیانت نمیکنند و وفا
بعهد خود می نمایند و فخر نمیکنند و صله رحم میکنند و بر ضعفا

ترحم

ترحم میکنند و حرف زنان را نمی شنوند و با ایشان مشورت
نمیکنند و خوش خلق میباشند و پیروی میکنند علمی که نز
دیک شوند و معصوم فرموده اند التقوی ان لا یفقدک
حیث امرک الله و لا یریک حیث نهاک الله تقوی آنست که خدا
مفقود نبیند ترا در مکانی که امر فرموده و نه بیند ترا در جایی که نهی
کرده است و از جمله تقوی احسان نمودن به بندگان خداست که خدا
در سوره نحل میفرماید ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون
و در سوره اعراف میفرماید ان رحمة الله قریب من المحسنین
و از کتاب روضة الواعظین از حضرت امیر المؤمنین منقول است
که فرمودند احسن تحسن ارحم ترحم و قال رسول الله من
قضی لاخیه المؤمن حاجة کان کمن عبد الله تسعة آلاف
سنة صائما نهاره و قائما لیله و شخص باید قدر برادران ایمانی
را بدانند زیرا که فی الحقیقه همه با یکدیگر برادرند چنانچه حق تعالی در
کلام خود میفرماید انما المؤمنون اخوة الخ و در حدیث وارد
است که ان الله خلق المؤمنین من نوره و صبغهم فی رحمته
فالمؤمن اخ المؤمن لابیه وامه ابوه النور وامه الرحمة
یعنی مؤمن برادر مؤمن است نه برادر پدری و مادری تنها
بلکه برادر پدری و مادری یکدیگرند که پدر ایشان نور است و ما
در ایشان رحمت و مراد از نور جناب پیغمبر است و مراد از رحمت امیر المؤمنین

است ادي والله چنين است بلكه نسبت برابر از پدر و مادر
مجازي چنانچه اينست مي بايد تن كه خود آن بزرگوار فرمودند يا علي
انا وانت ابوا هذه الامة يا علي من و تو پدر و مادر اين امت
هستيم پس معني چنانكه اطاعت پدر و مادر مجازي لازم است
اطاعت پدر و مادر حقيقي الزم است زيرا كه از مجاز تا حقيقت
زياد فرق است و اگر خدا نخواسته شخص اطاعت ابوين نكرد عاق
ايشان شد و چون عاق شد خسر الدنيا والآخرة مي شود و اطاعت
اينست كه آنچه ايشان فرموده اند بعمل آرد و آنچه نهي كرده اند ترك كني
و حضرت رسول كه پدر حقيقي است و هميشه غم امت را ميخورد از
امت هيچ توقع نكرد مگر اينكه فرمود اني تارك فيكم الثقلين كتاب
الله وعترتي يعني حضرت فرمودند من دو چيز در ميان شما ميگذارم
كتاب خدا و عترت من و اين دو از يكديگر جدا نشوند تا وارد شوند
بر من و باز فرمودند در وقتي كه صحابه عرض كردند مخارج شما زياد است
حالا از مال خدا حقه از براي شما قرار ميدهيم آنحضرت سكوت نمود جبرئيل
نازل شد و اين آيه آورد قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى
بگو من اجر رسالت نميخواهم مگر دوستي ذوالقربى يعني عترت و اهلبيت
من و در جاي ديگر فرمودند مثل اهلبيتي كمثل سفينة نوح من
ركب فيها نجى ومن تخلف عنها غرق و آنحضرت درباره همه اهل بيت
تاكيد داشتند بخصوص حضرت حسين كه بارها فرمود حسين مني وانا من
حسين بخدا قسم كه خوب امت حقش را قبول كردند كه بغدر و حيله ضعيفي

قال رسول الله صلعم انا ابن الذبيحين يعني من فرزند دو ذبيحم يكي اسمعيل و ديگري عبدالله كيفيت
اسمعيل مشهور است اما كيفيت عبدالله اين است كه در كتاب مرويست كه عبدالمطلب با خداوند
عهد نذر كرد كه اگر ده اولاد ذكور بايشان عطا فرمايد يكي را قربان كند و نذر كرد تا زوج
تا آنكه شش زن بحباله نكاح خود در آورد و حق تعالى ده اولاد باو كرامت فرمود اسم
اولادان جناب حارث ابولهب عباس ضرار حمزه مقوم حجل زبير ابوطالب
عبدالله چون اولاد ذكور عبدالمطلب بيازده رسيد خواست نذر خود وفا كند اولاد
را جمع كرده صورت حال را فرمودند همه سكوت كردند الا عبدالله كه كوچكتر همه بود عرض كرد اي پدر تو حاكم
گفته برما و ما فرزندان تو ايم و حكم حق خدا بر تو واجب تر است از حق ما و جز منقاديم بر حكم
خدا و حكم تو و در آن وقت از سن عبدالله يازده سال گذشته بود چون عبدالمطلب
اين كلمات را شنيد چنان گريست كه ريش مباركش تر شد و او را دعا كرد و به فرز
ندان گفت شما چه ميگوييد گفتند شنيديم و اطاعت نموديم اگر همه را بكشيد راضيم
پس ايشان دعا كرده گفت امشب برويد و لباسهاي فاخر بپوشيد و بمادرهاي خود بگوييد
و بگوييد كه سرمه بچشمهاي شما بكشند و ايشان را وداع كنيد وداع كسي كه بر نمي گردد ابدا
چون اطفال اين خبرها را بمادرها رسانيدند همه گريان شدند و آن شب مشغول وداع اطفال
بودند و خود عبدالمطلب بخواب نرفت و چيزي نخورد و مغموم بود چون صبح شد اطفال را
فرياد كرد همه زينت كرده آمدند مگر عبدالله بخانه فاطمه آمد كه عبدالله را ببرد
مادرش در او آويخت و نمي گذاشت طفلك را و شوق عبدالله به سمت پدر بود و گفت
اي مادر واگذار مرا تا بروم تا هرچه خواهد بكند پس فاطمه دست برداشت و گريبان خود را
دريد و فرياد برآورد كه دست از عبدالله بردار كه از همه كوچكتر است و بر كودكي او رحم كن

و حرمت این نور بکه در پیشانی جبار کنی هست نگاه دار هر چند ازین کلمات گفت و عبد المطلب دست
بر نمیداشت پس برخاست که فرزند خود را وداع کند پس فرزند را به سینه خود چسبانید و گفت مادر
خدا نخواهد که این نور خاموش گردد چکنم چاره ندارم ای مادر کاش پیش از آنکه ترا ذبح کنند و از
دیده من نهان شوی من در خاک پنهان می‌شدم و ترا باین حالت نمیدیدم و ناچار از پیش بروی
چون عبد المطلب این کلمات را شنید رنگش متغیر شد و اینقدر گریست که از هوش رفت پس عبد الله
مادر را تسلیه داده با پدر روانه شد در حالتی که جامهای فاخر پوشیده چون اطفال و عبد المطلب
ردای آدم را بدوش و نعلین شیث را در پا و انگشتر نوح در انگشت و خنجر برنده در دست
روانه خانه کعبه شدند پس صداها بلند شد از ازدحام مردم که به بینیم عبد المطلب با فرزندان خود
چه خواهد کرد و یهود و کاهنان گفتند شاید ذبح نماید همین پسر را که ما از خدا یقیم پس عبد المطلب
شروع بمناجات کرد و بعد عرض کرد الهی اینک فرزندان خود را بدرگاه تو آورده‌ام که هر یک را
که خواهی اختیار نمائی اگر مصلحت دانی در بزرگان قرار ده و در کودکان قرار مده که چه بزرگان بهتر است
پس نام هر یک را بتیری نوشته و داد که با فرزندان داخل خانه کعبه کردند پس مادران صداها
بگریه و نوحه بلند کردند و هر یک بر فرزند خود میگریست و هم مردم بسبب گریه ایشان
میگریستند و عبد المطلب پیوسته بر میخواست و می‌نشست و میگفت ای پروردگارا بروز
در حرم خود اظهار گردان و مردم گردن کشیده که بنام کدام یک قرعه بیرون خواهد آمد
ناگاه دیدند که صاحب قرعه از خانه کعبه بیرون آمد و ردای عبد الله را در گردنش انگنده
او را میکشد و رنگ مبارکش زرد شده و اعضایش میلرزد پس صاحب قرعه گفت
ای عبد المطلب قرعه بنام این برآمد اگر خواهی ذبح نما و اگر خواهی ببخشا چون

عبد المطلب این کلام را شنید مدهوش بخاک افتاد و سایر برادران گریه کنان برادر خود
از کعبه برآمدند و ابو طالب از همه محزونتر بود زیرا که با عبد الله از یکجا در وجود آمده و موضع
نور پیشانی آنجناب را می‌بوسید و میگفت ای برادر من کاش من میمردم و نمیدیدم فرزند
ارجمند ترا که وارث این نور است و حق تعالی او را بر همه خلق زیادتی داده است چون
عبد المطلب بهوش آمد صدای گریه مردان و زنان از هر سمت شنید و نظرش بر فاطمه افتاد
که خاک بر سر خود میریخت گریه‌اش شدید شد و دست عبد الله را گرفته که او را بخوابانند ای قریش
و پیران عبد مناف در او آویختند عبد المطلب بانگ بر ایشان زد که وای بر شما ازین
مهربان تر نیستید باید حکم پروردگار خود را بجا آورم و ابو طالب بدامان عبد الله
آویخته میگفت پدر مرا بجای برادر ذبح کن عبد المطلب گفت من مخالفت پروردگار خود
نمیکنم هر گاه قرعه بنام او برآمده قربانی میکنم پس اکابر قریش و عشیره او التماس کردند که
بار دیگر قرعه بزنند شاید بنام غیر برآید بار دیگرهم قرعه باسم عبد الله برآمد پس
عبد الله را بقربانگاه آورده و پاهایش را بو بستانی بست چون مادرش این حال
را دید طپانچه بروی خود زد و موی خود را پریشان نمود و جامهای خود را درید و اعضای
او بلرزه درآمد و بر تمام بوی خویش ... در آن وقت ملائکه صداها به تسبیح
بلند کردند و بالهای خود را پهن کردند و جبرئیل و اسرافیل تضرع و استغاثه بدرگاه خداوند
جلیل نمودند پس حق تعالی فرمود ای ملائکه من بهمه چیز عالم و دانایم و بنده خود را
در معرض امتحان برآورده‌ام تا صبر او را بر عالمیان ظاهر گردانم پس در این حال
ده نفر از خویشان فاطمه که خالوی عبد الله بودند از بنی مخزوم با سرهای برهنه
و شمشیرها رسیدند و حایل شدند میان پدر و فرزند و گفتند نمیگذاریم که پسر
خواهر ما را ذبح کنی مگر همه ما را هلاک کنی پس عبد المطلب سر خود را بطرف

بلند
آسمان کرد و گفت پروردگارا مرا منع میکنند که بعهد خود وفا کنم پس عاتکه
دختر عبدالمطلب تدبیری بنظرش آمد که قرعه بزنید از برای شتران و بر عبدالله و بر شتران
زیاد کنند تا قرعه بر شتران افتد بعد امر کرد تا شتر زیادی حاضر کردند فاطمه گفت شتر
بسیاری بیاورید و اگر پروردگار من هزار شتر یا بیشتر از من طلب کند خواهم داد عبد
المطلب گفت امید دارم که در مال من اینقدر باشد که رب من راضی شود آن شب و
بجهت خدای صبح کردند و صبح سر با شتران را حاضر کردند و عبدالله را جامه
فاخر پوشیدند و او را زینت کرده حاضر ساختند و عبد المطلب کار در پیشانی بود
داشت مادر عبدالله گفت کار ببیند از آنچه در دست داری تا قلبم آرام بگیرد عبد
المطلب گفت قصد نموده ام که از خدا سؤال نمایم که فدای مرا قبول کند در فرزندم و اگر مال
و اموال من تمام شود با اسب خود سوار میشوم و میروم نزد کسری و قیصر و پادشاهان هند
و چین و از ایشان استمداد میجویم تا خدا راضی شود و امید دارم که فدا را قبول نماید
چنانچه فدا فرستاد از برای پدر من اسمعیل پس روانه شد بسمت خانه کعبه و مردم
در اطرافش جمع شدند و عبد المطلب بایشان گفت که بیا را مثل یوم سابق کنید
و حایل شوید میان من و ذبیح و لوح پس ده شتر حاضر کردند و بصاحب قرعه گفت
قرعه بزنید از چون انداخت باسم عبدالله آمد عبد المطلب گفت از برای پروردگار
من است حکم پس ده شتر اضافه کرد باز باسم عبدالله آمد پس ده شتر افزود باز باسم
عبدالله آمد پس ده شتر دیگر بر شتران افزود و عرض کرد یا رب هذا الذبیح
والعباد انّ بنی اقرب الاولاد وحبّه فی السمع والفؤاد وانه حارجة
ای بنده کار ... پسرم محبوب تر اولاد است و دوستی او در گوش و قلب و ما و را ...

تنادی